



PE12815

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

صحیح بدن که سبب اقبال و موضوع کائنات مضمون نمی شود پس بر هر شخص لازم است که حفظ صحیح حاصله و استراحت و از آن کوشش را عادت داری کمال نیلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول از زمان و تغییر و تبدل کواکب مشرب فی کل الاوان یک حال نمی ماند و بسبب اختلاف مزاج از امور دنیوی اخروی بازمی ماند لاجرم آفریدگی تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هنر حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصوره و بر ج کرده هر دردی را ادوای آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت غفلت از التفات بدوای فرمود باوند که و ند که ای موسی میخواهی که البطل حکمت مکنی و غایب بار را با خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام است خود را بمعرفت رویه لالمت فرمود بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوة الله علیه و آله نقل است که فرمود العلم علان علم الابدان علم الادیان و علم بایان را که اعلا یارتبه و اسناها درجه است بمقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان حق است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنا برین مقدمه حکما سه و هر و علای عصر در ترتیب توفیق این علم سعی نموده اند و در بیان ارویه سفرو و مکرر نظر نشانی قنابل کافی کرده اند چون ضعف عباد و غیر الناس تصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الیاس فقیه الناس حسن الدعوات اریه غفر له لواله ید بین علم وسطا که کتب این قسم استمال و اشتغال نمود و حکیم خدا تعالی من فواء الرجال در فوائده و غیره از اسنده استادان این فن می رلود و متوجه شد با مقصود هر و منول ذکر و توجع خاطر و تفکر باطن فطرتا مختصری جامع که در هر باب اشارتی و رقت باشد و متعجبی نافع که معنی خاص علم و مطلوب طوائف انام که در و تالیف کنند بعد از استیاضه من التیام دران شروع نموده و آثار و ترقی که تابت کشیده و بکفایه مجاہدیم موسوم گردانیدیم و بیاجه آرا مزین کرد با انقباط همایون حضرت بکنند ثانی واضح اساس جهانیانی حامی قوانین ملک و ملت ماسی قواعد ظلم و بدعت با عیالت که از و برخاک اکنون غرض دوران اوست به آیت اقبال و نصرت و اتحاد در شان اوست به کشف اسرار فضا و موقوف بر فرمان اوست به عقل کل طفل و پیرستان اجد خوان اوست جام جم عکس فیض خاطر و نشان اوست به گوی دولت از فضا اندر خیم هر کان اوست به السلطان اعظم

۱۰۰

٢٠٠٠

۱۰۰

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد صاحب
 دہلی
 ۱۳۱۱ھ
 ۱۳۱۱ھ

باب چهارم در اعضا متقاله دوم در اسباب موری صحت مشتمل بر دو باب باب اول
 در مزاج باب دوم در قوی مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول
 در اسباب سته موری مشتمل بر شش فصل فصل اول در مفاصل فصل دوم در عکات فاعلی
 فصل سوم در حرکت و سکون بدن فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در اکول
 و مشروب فصل ششم در اجتناس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر موری مشتمل بر دو
 فصل فصل اول در اسباب لطفه بضروری فصل دوم در اسباب برثیه مقاله چهارم در احوال
 و اعراض در امات شتبه دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات مشتمل بر
 هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات متقاله فصل سوم در فتنه فصل چهارم
 در فتنه و ایتان و اجتناس فصل پنجم در قاروره فصل ششم در بران فتنه فصل هفتم در بحران فتنه فصل هشتم در علامات
 مموده در پنجم و دوم در طب علی شتبه پنجم مقاله مقال اول در حفظ صحت و معالجات علی مشتمل بر
 دو باب باب اول در حفظ صحت شتبه دوم فصل اول در تدبیر و ادب باب دوم فصل دوم
 در تدبیر فصل سوم در تدبیر اکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و لطفه فصل پنجم در تدبیر
 استفراغ و اجتناس فصل ششم در تدبیر اجتناس فصل هفتم در تدبیر جام فصل هشتم در تدبیر حرکت
 و سکون فصل نهم در تدبیر شایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی شتبه فصل اول
 در معالجات سوا المزاج فصل دوم در تدبیر مری و قطنه فصل سوم در فتنه و اجابت مقاله دوم
 در امراضی که حالت شود از ستر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست و یک باب باب اول در امراض برودناخ
 باب دوم در امراض خشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی باب پنجم
 در امراض زبان و لب باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق
 باب هشتم در امراض ریه سینه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب ثندی باب دهم در امراض معده
 باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض اسهال و اسهال و اسهال
 در امراض اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انبغین و قشیش

[illegible]

ضرورت بر هر مریح باشد یا سببش اگر خارج باشد از سبب که موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون
 بنجاره اگر ایوانی بر ایوانی است آنست آنرا سبب فاعلی گویند چون طوبی بر سیر چون منجی زمین مقرر گشت بدانکه
 اسباب مادی صحت اسباب است که صحت در آن مقرر میشود و این مرکب بود یا بیط اگر سبب است
 ارکان باشد و اگر مرکب است یا غلیظ بود آن هم صفت است بالطف و آن ارواح است و یا متوسط و آن
 اصطلاص است و اسباب مادی صحت اعتدال مخرج است و قوی که بعد از حادث شود و الیایم صفا
 که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوزن ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه شناخت
 و اعتدال و اگر دو حافظ بموجب صحت بود و الا بموجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان و تحتارج الیه
 بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سبب ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند
 گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند
 مناجات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه نباشد و عادات خارجی و اسباب غالی صحت سلاخی فاعل
 است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم صحت صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غالی
 در زمین مقدم بود و در وجه و سوزن است که اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار است
 این مقاله منقسم میشود به چهار باب باب اول در ارکان آنرا اصول عناصر و طغیاست که بنیاد اجزای
 چنانچه سبب است که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجیه مرکبات
 یا متوجیه محیط و بر تقدیرین یا طالع غایت بود یا طالع جهت یا محیط غایت محیط بود و آنست
 و شک محل بالایی دیگر ارکان بود چنانچه مرکب که آتش حاس متغیر فلک قمر باشد و فاعله او در مرکبات
 انضاج و ملطف و کبر و روت عنصیرین بار و بن تغییر مختلفات جمیع تماثلات بود و آنچه متوجیه جهت محیط
 است نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فاعله آن دو مرکبات تخفیف و تحمل است محل او زیر گدازش
 و آنچه متوجیه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد و تر است و فاعله او مرکبات سهولت قبول اشکال و تر گشت
 و محل او زیر که هواست و آنچه طالع غایت مرکز بود خاک است و طبع او سرد و خشک است و فاعله او دو مرکبات
 حفظ اشکال و هیات و استمساک بود یا بیط و دوم در ارواح و در حرف اطباء روح حسب تئیس

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷

که مشابه جوهر عصب است و باطراف عصب اعضا متصل است جهت تحریک اعضا ششم را طاعت و آن
جهت شیب عصب باالی است و فائدۀ او را ربط کردن غلظی لغلی یا انقباضی بگشودن او و عصب نیز گویند که ششم است
و آن عروق تحریک بود و مخلوق از عصب باطن قلب رفته و در حرکت انقباض و انقباض تابع او است
و فائدۀ او ایصال روح حیوانیت بحیج بدن و جمیع شرائین و طبقة است الاثیریان بدی که یک طبقه است بر سر
مشتهم و برید است و آن عروق ساکنه است که از مزج جگر است و در طبعی بحیج بدن میرساند و تغذیه
و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الاورید شرائین که دو طبقه است و بر سر میرود و بهم غشاء است
و آن خمی است عصبانی از لیفات شش گشته جهت حفظ شکل و جهت اعضا در شدید و توفیق و هم تراک
آن با دیگر اعضا و افادت حس در اعضا بدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از سنه
مشکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود
مثل لحم و شحم از خون مشکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند و هم لحم است و آن عضو نیست از دم
طبعی متولد شود و فروج و خلل اعضا را مملو و متشوگرداند و عاقد و در است و بعضی بدین اقسام شحم و سیمین
و شحم و طفره منقسم کرده اند و از منفرده شمرده اند و در آن نظر است زیرا که شحم و سیمین داخل لحم اند و شحم و طفره از
رود اند و فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد است و بیان هر یک گفته شد و اما ششم طبعی است بعضی که از
ماده آلی دم در اعضا عصبانی مثل شرب و اسهال متولد شود و بواسطه برودت محل نگهدار و عاقد و
برودت است و سیمین مشابه لحم و از دم و سیمین متولد شود و او مرکب است از لحم شحم و شحم شیمی است از
بخار و فالی متولد شود و طبیعت بحسب فصل آنرا و نوع کند بطریق سمام و بعضی از شحم و سیمین را بود همچون
حاجب و در بعضی زینت و وقایع را همچون سومی سر و شرمه و طفره شیمی است غرضی بدیم الحس که متصل است
سپاسیات از فائدۀ آن از حک و تلفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد عضو نیست شش از لیفات و تنطایا
عصب و خلل آن لحیم منقسم شده همچون غشای بود و جمیع بدن و فائدۀ آن حفظ شکل و هیات و افاده حس
و ادراک محسوسات بود و فصل دو دم در اعضا مکرر کرد و او اعضا را آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات
و نفس و بعضی آلات طبع و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شحم و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا حیات و

[illegible]

[illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

سرفایہ منصوبہ
نوائے ایم

فایه سیموی
میدانوار
مهرت
والتی
السی
الاصالح
الاس
الذات
الغداوقه

[illegible][illegible][illegible]

و تا خنکند اما هوای ربيع چون لطيفيت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان با اعتدال حقيقى مى بنما
مزاج ربيع و موجب كثره خون بود و اخلاطى كه در بدن بود بواسطه سردى زمستان بسته باشد و ربيع بجز كثر
و بهترين ربيع آنست كه معتدل بود و باران با اعتدال آيد اما هواست تابستان چون بطبيعت خود
باشد گرم و خشك بود و موجب تخليل روى و اخلاط گردد و اگر حرارت با قوا نداشت موجب كثره خون و
حرمت وجه و شدت اشتها شود و اگر سرد بود موجب صفت لون و كثرت صفرا و امراض صفراوى
بود و بهترين صنف آنست كه هواى صافى بود و باران بخار و باران نباشد و اگر در خايت شدت نبود
اما هواى خريف چون لطيفيت خود بود و سرد و خشك باشد و او را بدترين فصول محاصره اندازان چيست
كه در مقابل ربيع افتاده است و او موجب ترايد اخلاط و خفايت بدن و كثرت سودا و امراض سوداوى
و حميات عفينه بود و بهترين خريف آنست كه باران بسيار آيد و باران و شبگاه به خايت سرد نباشد
و پشين گاه به خايت گرم نباشد اما هواى زمستان چون لطيفيت خود بود و سرد و موجب كثافت
و عدم تخليل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب كثرت اشتها و تقويت قوئى و سلا
افعال بود و اما امراض باره و غير حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال
و استرخاء اعصاب و نزلات و زيادتى بلغم و امراض رطوبى شود و بهترين زمستان آنست كه باران بسيار
آيد و بار جنوب كثر اما تغيرات غير طبيعى كه مضاد طبيعى نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوى بود و يا
كه باران سبب فصول بطبيعت خود نماند چنانكه مثلاً ربيع هواى شتا گذرد و يا صيف بطريق ربيع
و بالعكس اما امور سماوى مثل انقلابات و اقترانات كواكب و كثره و كمى فوق الارض و انكشاف
و عدم آن بود و امور زمينى مثل شش مست اول آنكه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قريب بود بمجاذات
احد انقلابين يعنى نقطه صيفى و شتوى و جنوب شمال آن بلد و خايت سخونت بود و اگر از اين مجاذات دور بود
اگر خط استوا قريب بود معتدل باشد و الا بار بود و دم آنكه بواسطه عرض بلد باشد اگر بلد يعنى مرتفع باشد
بار بود و اگر غور باشد گرم بود و موسم آنكه اگر بواسطه مجاورت خيال بود و اين بدو وجه باشد يكى آنكه
جبل بموجب زيادتى و توفير اشعه باشد و موجب كثرت سخونت و بالعكس اين مانع شود و

[illegible]

عقیقه یا انفجار و رمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان و سوختن با آتش بود و اسباب
قرصه جراته بود که شقیج گردید و رمی که شقیج شود یا شیره که متماثل شود اسباب در هم امتلا از اخلاط
یا از ماده ریجی یا مایالی و قوت عضو و افح و ضعف عضو قابل یا التناع مجاری یا وحشی شدید
بود اسباب خلط شاید که بدنی بود مثل شقیجه که از رطوبت و مرطوبه پیدا شود یا امری خارج باشد
مثل خضره و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود و من حیث هو مناف
یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف مستعد است و اسباب آن نیز مستعد
و مختلف گرد و دوا و جعل مشهوره یا تیره مست اول حكاك و سبب آن خلطی عریض یا ملکی بود و در
خشن و سبب آن خلط خشن بود و سوزناخن و سبب آن ماده تیره بود یا ریجی که مد و غشا بود و از
عرض چهارم مد و سبب آن خلطی یا ریجی بود که مد و عصب یا عضل باشد از جهت طول پیچ
ضاغط و سبب آن ماده ریجی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم خنج و سبب آن ماده
ریجی بود که میان عضل و غشا و احوادث ششم و سبب آن ماده ریجی بود که میان غظم و
غشا و او حاصل شود ششم رخ و سبب آن ماده بود که مد و عظم و عضل باشد ششم ثانی
و سبب آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات اعضا واقع شود و سبب آن همین سبب
ثانی و فرق میان او و ثانی آنست که ماده ثانی رقیق بود و چنانچه محسوس است که عضوی را سوء مزاج
میکنند و ماده سلی و ران منقطع متبیس بود یا زخم خدر است و سبب آن خلطی بار و بود یا ان و غشا
روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن در سه بود حار و عضو حساس است و سبب آن
و سبب آن بالقب بود از ان اعیانی تنبی گونی یا خلطی مد و بود از ان اعیالی تمدوی گونی یا خلطی لا از
و از ان اعیال قروحی گونی یا سبب ریجی باشد از ان اعیال ریجی گونی چهاردهم لا ذع و سبب آن
خلط حار بود یا تیره سبب فقیل و سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از
غشا متعلق است یا خشا که دوا و ماده بواسطه اجذاب غشا حساس فصل کند یا سبب
ورمی بود که در اعضا حساس واقع شود و حس عضوی یا الی کند چون سرطان که

سوم معتدل و قصید و طویل بود چه یارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس
 شود و سبب آن خلوع و رطوبت آلت باشد تخم صبیق است و او در مقابل عرض عریض
 بود ششم معتدل در عرض صبیق است تخم شامق و او آنست که اجزاء او در عرض محسوس شود و
 سبب آن شدت حاجت و بطاوعت آلت بود ششم منخفض است و او در مقابل شامق بود
 نهم معتدل در شقوق و انحناء و از این دو جنس این نه نسبت و هفت قسم حاصل شود اما آنچه
 مشهور است و اسم دارد شش قسم است اول عظیم طویل و عریض و عمیق بود و دوم ضعیف
 آن در مقابل عظیم بود سوم معتدل و عظیم ضعیف یا بشود یا پارسا عریض و او آنست که در
 عرض و شقوق نازک بود تخم صبیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلیظ و دقیق بود
 جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و این سه قسم است اول سیرج و او آنست که زمان
 حرکت او بعینیت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم یلیم و او معتدل است سیرج
 بود سوم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن هم
 سه قسم بود اول تنویر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت
 ضعف قوت بود و دوم متفوت و آن در مقابل تنویر است سوم معتدل و در قوت و ضعف است
 جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول ضعیف و نازک
 که اکثریت با تمام حرکت انبساط و انقباض و نشاندن و سبب آن هیوست جرم رگ باشد و دوم لیم
 و او در مقابل ضعیف است سوم معتدل و در صلابت و لیم جنس پنجم ماخوذ است از طریقت
 آلت و آن سه قسم است اول جاد و سبب آن اسباب سخنة بود و دوم بار و او در مقابل جاد بود سوم
 معتدل در برایت و برودت جنس ششم ماخوذ است از استلا و خلوع و آن سه قسم است اول
 معتدل و او چنان باشد که از اندرون عروق چسبند و زائد از حد اعتدال
 محسوس شود سبب آن استلا بود و دوم خالی و او در مقابل معتدل بود سوم معتدل
 در خلوع و استلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قریع و آن سه قسم است اول قریع که از انبساط و شدت

[illegible]

وزن الفار و او آنست که منقبض شود بتدریج ضعیف و منقبض شود باز بر جداول و حرکت بدین
 و غیره ضعیف شود و منقبض می شود و او همچو وزن الفار است الا آنکه خود بر جداول است در هیچ
 بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و وزن الفار و دفعه خود کند ششم و او آنست که در زمانی که
 توقف سکون باشد متحرک گردد و هم واقع در وسط و او آنست که زمانی توقف حرکت باشد سکون گردد و هم
 در بعضی و او آنست که حرکت او همچون رسته بود یا در هم ملتهوی او آنست که همچو رسیا منقبض می شود محسوس
 شود و در وزن و هم سطر که در واقع غلبه نگیرد و او آنست که در وقت که در چنانچه حرکت انقباضی او محسوس
 نشود و در تنبیه حرکت سطر که در وزن و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع
 و لالت بر سر و حال ملین کند و منقبض چهارم و منقبض انسان و اجناس و فضول و اغراض اما منقبض
 باعتبار اجناس منقبض که در اعظم و قوی بود و از منقبض انسان اما منقبض جبال عظیم و سریع و متواتر بود و باعتبار انسان
 منقبض جبال ملین مائل بود و در منقبض شبان مائل بظلم و قوت و وزن لائق بود و او آنست که در بعضی جبال مائل
 انقباض از اجناس و متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از اجناس و انقباض از اجناس و انقباض از اجناس
 به متعادل بود و وزن لائق باشد و آنست که زمان انقباض از اجناس و انقباض از اجناس و انقباض از اجناس
 ضعیف و ملین و متفاوت بود و وزن لائق بدینان آنست که زمان انقباض از اجناس و انقباض از اجناس و انقباض از اجناس
 فضول منقبض در سریع متعادل بود و در سریع و متواتر و در خفیف و منقبض و متواتر و متفاوت
 و منقبض با اعتبار با لائق مناسب فضول بود اما باعتبار انقباض و نقطه و ابتدا و خواب منقبض ضعیف و متفاوت بود و در بیداری
 اگر لطیف خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر غلبه یا بسبب غلبه بیدار شود سریع و منقبض و متواتر و متفاوت بود و در
 که منقبض بود اما باعتبار ریاضت اگر منقبض بود و در عظیم و سریع و متواتر بود و اگر منقبض بود و در عظیم و سریع و متواتر بود
 منقبض و عظیم و قوت ناقص شود و در سرعت و توان از اندک اگر با فراط بود و منقبض و دوی و نعلی شود و اما
 باعتبار استحکام بآب گرم بود و باعث حال باشد و تجلیل از منقبض سریع و قوی گردد و اگر
 تجلیل از منقبض متفاوت و اگر تجلیل با فراط بود و سریع و متواتر باشد و استحکام و شراب منقبض را
 در قوت ناکند و در سرعت و توان از ناقص و اگر با فراط بود و منقبض و ملین و متعادل و متواتر بود اما باعتبار

لحم و عظم
 عروق و اعصاب
 با ریه و شش
 و باطن و ریه
 و در جوف و شکم
 و غیره و در قوت
 سرعت و قوی
 با ریه و شش
 و در جوف و شکم
 و غیره و در قوت
 شد ۱۲
 منقبض
 المطلوب

۱- در صورتی که در این کتاب
 ۲- در صورتی که در این کتاب
 ۳- در صورتی که در این کتاب
 ۴- در صورتی که در این کتاب
 ۵- در صورتی که در این کتاب
 ۶- در صورتی که در این کتاب
 ۷- در صورتی که در این کتاب
 ۸- در صورتی که در این کتاب
 ۹- در صورتی که در این کتاب
 ۱۰- در صورتی که در این کتاب

بر اشتغال طبیعت منفع اخلاط یا بر قوت و صفاتی و لالت بر عدم نفع کن حقیقت قسم است
 و رسوب جوهری باشد که از نایب غلیظ تر بود و از متمیز شود و خواه ترسب شود و خواه مخلوق بایستد و تدلی
 بدو از حین وجه کنند اول جوهر او آن یا طبع بود یا غیر طبع و اما طبع سفید است یا زرد و سفید
 و متخلف و بی ثمن در اسب بود و چون تحریک کنند زرد و منبسط شود و متفرق گردد و زرد و اسب
 نشود و لالت کند بر مضم طبع و نفع تمام اما غیر طبع یا زرد قسم است و هر یکی را اسمی است اول
 حنطی و آن چو صفرا بود کبار باشد یا مقدار باشد اما کبار آنچه سبز بود و از زرد و سفید
 و اگر بایست بود دلیل غرض شده شدن احضار اول بود و اگر کد بود یا شبیه بفلوس های بد بود
 و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما مقدار اگر سفید بود مثالی گویند و دلیل جرب مثانه
 بود یا زرد یا احضار اگر سرخ شود کرکس گویند یا کد یا از کلیه آید یا دم مفرق بود و دم و شیش و سولفی
 نیز گویند و از سخاله خرد تر بود اگر سفید باشد دلیل زرد یا جرب مثانه بود و اگر سبز یا سیاه
 باشد دلیل اختراق خون بود سوم کمی و آن شبیه جوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گر سنگی
 بود و چهارم کمی او چون چربی باشد و لالت کند بر زرد یا سبز یا سبز یا سبز یا سبز و آن دلیل
 انفجار و در س یا قرح بود ششم غلیظ و آن دلیل از خلط غامی بود و سیم شوری و آن چو تارهای موی
 باشد و آن از خلط خام و انقباض و طوبت و حرارت غریبه باشد ششم نقطه های خیره و آن از ضعف
 معده است یا امعای از تنادلی بنیات سیم مل و آن دلیل حصایت و ریل بود و اگر سبز بود
 و رکیه و اگر سفید یا زرد باشد و مثانه و سیم راوی او چو خاکستر نماید و لالت بر اختراق بلغم کند یا مد
 که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با باطنیه مترج باشد دلیل ضعف کبد باشد یا زرد و دم غلیظی شبیه خون
 بسته باشد اگر با باطنیه مترج باشد دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود و دم تدلیل و مکان
 رسوب و آن سیم است اول غمام و او آنست که طانی بود و بر سر آه باشد و لالت کند بر غلیظت و کثرت
 ریخ و دم مخلوق و او آنست که در وسط باشد و دلیل تو سطل حال انفجر باشد سیم است اگر طبعی بود و نیک باشد
 و اگر غلیظی بود و بد باشد زیرا که ولالت بر سطح سیم سبب کند سیم تدلیل از وضع رسوب بود و لالت استوار

رسوب محمود و لیسلی نیک بود و رسوب مذموم لعکس این بود و شست و پیرا کنندگی آن از ضعف
 مضمر و کثرت نیاز بود و چسبندگی استدلال از کمیت شدت مخالفت و مانعیت آن بابل لالت
 بر آن کند که از کبر و حواله آن باشد و اگر تمیز بود و مترج باشد دلالت کند از ثبات و مائلی او است
 چسبندگی استدلال از زمان رسوب اگر بظهور رسوب باشد و لیسلی مضمر نیک باشد و اگر ویر بود لعکس این باشد
 و بیاید دانست که بول زنان سفید و غلیظ بود و بول مردان بول آن است و صافی بود و دور و سلطان چسبندگی
 چسبندگی به نقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا حمل مائل بر رقت بود و در انتها مائل بر جرت
 و بول نفسا مائل بسودا باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان مائل بناری و متغیر
 القوام بود و بول کمول به میاض مائل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد و فصل ششم
 در برز و استدلال بدان از چپ و وجه کنند اول از کمیت آن اگر نازد بود از فضل طعام و لیس
 کثرت اخلاط و دیوان اعضا بود اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف و افور بود یا احتباس که در حوائط
 قولون یا عروق حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزاج و دلالت بر اخلاط لزجه
 کند و در پ حر و لیس دیوان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف حجاب
 یا سوء مضمر یا بت اول مطبات کند اما غلیظ اگر بار طوبت نیامیخت باشد از تحلل و حرارت
 یا بیس اعتدیه یا طول کث بود و اگر بطوبت مخلوط باشد و لیسلی بر کثر طوبات و قلت
 صرار بود سوم استدلال از لون بدان که لون بر از طبعی است که نارس بود و شدت آن
 دلالت بر غلبه صفد کند و نقصان او و لیسلی ضعف مضمر باشد و میاض آن غلبه
 بلغم و سینه مجاری صرار باشد و بیم پروت آن بود و اگر بوسه ریم از آن آید و لیسلی
 انفجار تسبیح بود و حضرت آن از مرار زنجار یا کلافی باشد و باقی دیگر الوان بر از سیم الوان بول
 بود و چسبندگی استدلال از بیات آن بهیت طبعی او است که خیلی بود پس گنج بود و چسبندگی
 زبل گاود لیسلی کثرت ریج بود و چسبندگی استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند
 و در خسر و جسر مرغ باشد و لیسلی کثرت صفد بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند

چهارم استدلال
 بهیست نیاز
 و این از دوزخ
 نیست نیاز
 بیات نیاز
 سیم نیاز
 لیسلی نیاز
 با شست و پیرا

نمیک باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم و گواختن و گشاده ماندن در بان و نفس بسیار
 وحدت سر سینه و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و داماد در نظر یک جای داشتن و بسیار
 انگشت در بنیه کردن و پیچیده شدن لب و پشت باز آفتان و روی از مردم گر داندن
 و دست در جامه و دیوار الییدن چنانکه کسی چپ بطلب و سکوت بگفتار بسیار گفتن و کم گوی و
 منظر لب و در غیر روزهای سحران و بر خطه حیرت و گشتن و از مرگ ترسیدن و بر قان پیش از خواب و نماز
 منقرطی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حیثیات حاده بهر هم سودن نازان
 و برودت اطراف با حرارت تب و سیات و ضعف نبض و وجع اشتا و حدوث رخشه و سواد زبان
 و ثبور عدس سیاه یا بنفشه و رعان سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و تن بنیه
 و حدوث خناق و در غیر ایام کبران و طلب جائے تاریک و سواد و حضرت و تیره گه لون و زبان
 گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بنیه
 و گوش و بول رقیق همین در سر سام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با قدرت باطن و گشاده ماندن
 چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که از یک مرگ و جمیع ماکن شود و بنیه سیاهی ظاهر و آن
 به جهت آن باشد که طبیعت از حیثات نویسد که در وقت که آن نیز دلیل مرگ باشد
 و علامات کس ماکن شدن تب بود بے وقوع بحران و ضعف عدم اشتها و غشایان و حسن نفس و فشار
 چشم و خواب بسیار و تن بهر رو و پشت چشم و صبح بول و علامات طول مرض استمرار و کثرت
 اختلاج و احتلام در اول مرض بود و اندام خستیم فی اللانبار یا کج او دشت و الا انتقال
 من علامه الی اخری اما انتقال کج او دشت چنان باشد که کسی که تغییر می حادث شود و در عادات طبیعی مثل شهوت
 طعام و جمیع و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل تیره رعان و سیلان دم و اسهال و طریقت
 سوزن و جبین باشد و خفقان دائم سوزن باشد و مرگ مفاجات و کابوس و دوار و صبر
 و سکنه و اختلاج بسیار پیش از حدوث مرگ و اعضا بفرج و اختلاج و جلقوت و نقل
 و کلال بدن با کثرت عرق بکته و فلاج و حرمت زردی و چشم و سیلان و مع و نفرت

این علامات در ایام کبران و طلب جائے تاریک و سواد و حضرت و تیره گه لون و زبان
 گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بنیه
 و گوش و بول رقیق همین در سر سام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با قدرت باطن و گشاده ماندن
 چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که از یک مرگ و جمیع ماکن شود و بنیه سیاهی ظاهر و آن
 به جهت آن باشد که طبیعت از حیثات نویسد که در وقت که آن نیز دلیل مرگ باشد
 و علامات کس ماکن شدن تب بود بے وقوع بحران و ضعف عدم اشتها و غشایان و حسن نفس و فشار
 چشم و خواب بسیار و تن بهر رو و پشت چشم و صبح بول و علامات طول مرض استمرار و کثرت
 اختلاج و احتلام در اول مرض بود و اندام خستیم فی اللانبار یا کج او دشت و الا انتقال
 من علامه الی اخری اما انتقال کج او دشت چنان باشد که کسی که تغییر می حادث شود و در عادات طبیعی مثل شهوت
 طعام و جمیع و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل تیره رعان و سیلان دم و اسهال و طریقت
 سوزن و جبین باشد و خفقان دائم سوزن باشد و مرگ مفاجات و کابوس و دوار و صبر
 و سکنه و اختلاج بسیار پیش از حدوث مرگ و اعضا بفرج و اختلاج و جلقوت و نقل
 و کلال بدن با کثرت عرق بکته و فلاج و حرمت زردی و چشم و سیلان و مع و نفرت

صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز شیر مادر نپذیرد بلکه کسی دیگر شیر ندهد تا چهل روز بگذرد
 و اگر خواست که دایه بگیرد اختیار در صنفه کند که خوش شکل و نیکو خلق که قوت بود و سال او میان
 پنج و سه و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر
 پرستتر از دتر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذای معتدل الطیف
 تناول کند و در یاد پستان را اندک بدوشد پس در مین طفل نه روز حرکت مفرط و ریاضت
 اجتناب کند و با وجاست نکند و اگر شیر غلیظ بود و بلغمات تناول کنند مثل کنجدین ساده یا زردی
 و صغیر و ناخواه ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود و غذای غلیظ مثل بهر سه و شتر تناول
 کنند و اگر شیر بسیار بود و پنجه مودے لبها و شود و تقطیل غذا کنند و تصدیر پستان به زیره
 و عدس و سرکه نمایند و اگر امر سے خارجی عارض شود شیر لطیف تر است تا اثر آن عارض زایل شود
 در مدت شش و دو سال است چون نزدیک خطام باشد آب با پیس در بتدریج معتدل بلعام کند
 و شکر و برنج و نان در شیر و سبب آغشته نمیدهند و چون اثر بر آید نایا را و ظاهر شود و خون
 با بونه غسل در لثه او مالند و پیس مرغ و منقرض گوش در گردن و بین دندان او مالند و اگر انگشت بسیار
 خایه و من او را بمسل و نمک نشویند و قطع پنج همک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن
 زبان او را می مالند و در آراء من که او را عارض شود معالج طفل و در صنفه هر دو باید کردن و در صنفه
 که امانت را بسیار عارض میشود ذکر سبک اما در استطلاق شکم او را کمبوت و انیسون و ورق
 گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن است از سه نشود و زرد و تخم مرغ نیم پخت
 بدست و دست جوهر مغیب دست و اگر متما و شود و انگشت نیمه با پیس زعفران که باب
 هر و چمن در در احب اس شیا فی از غسل و پودینه و سرکه بن موش استعمال کنند
 در و عن زیت در شکم مالند و در منقش بن گوش بر عن زیت چرب کنند و آب
 گرم بدیند تا بدینا و در نه کام طفل را گرم دارند و اندک غسل بدیند و سعی کنند که نافی کند
 یا آنکه انگشت با پیس چرب کرده بگذاورند و بزبان چنانچه از پی باورند و به حال منع عربی و کثیرا

در این
 کتاب
 در این
 کتاب

عظام بالکسر
 از شیریناز
 کردن که در کتاب
 مصداق

[illegible]

[illegible]

اگر غلبه خون باشد علامت آن تب طبعه نقل سر و پان و منجک و حرمت و جرمین بود و نفس غلبه و قار و هریخ
و غلبه بود و علامت آن در ابتدا اندک فعالیت کنند و هر روز جلای از عذاب هفت عدد آله سیاه ده عدد کت آن سبب عدد
نیلو و نهفته از هر یک پنجم نه بات و ده درم تناول کنند و اگر نه پنجمین ده درم آن هم کنند و تیر بود و غذا آشکاب یا نیلو
و عذاب خورد و در غیر من توقف نباید نمود و در پنجمین باید که در این بطور حقیقت آن سنا هفت درم نهفته
پنجم نیلو و چهارم پنجم کاسنی شده درم اجاص پستان هر یک سبب عدد عذاب ده دانه نهفته در پنجمین و چهارم
هر یک ده درم استعمال شود و باره کنند و پاشویه آب گرم نهفته و طی و صیوس کنند و قتل با شربت اجاص کنند
و اگر یخجالی باشد شربت خشتاش بلیند و بیانه های روز شتری از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از راه صفر بود
علامت آن اکثر نریان سهر حنای عین و خیزن و صفت لون و زبان و عطارد و غلبه و عرق و حرمت و غلبه و نبات
قار و بود و علامت آن هر روز جلای از پنجم کاسنی شده درم آله سیاه ده عدد نهفته پنجم عذاب هفت عدد نه بات ده درم پنجمین
با تخمندی ده درم تناول کنند و شربت نهفته و نهفته و ده و شربت اجاص و خشتاش لعین کنند و یکصد و بیست و بیست
و اگر یا انقراض آن کنند و این نهفته و غلبه و صفت آن نهفته و غلبه و صیوس نیم کوفته هر یک کفی عذاب پستان یک
سبب عدد نیلو و چهارم درم سنا پنجم پنجمین و صافی کنند و خمر خیار شنبه و پنجمین هر یک ده مثقال و در آن حل کنند
و ده درم درون نهفته بر سر آن رنجینه استعمال کنند و اگر حرارت و کنگ غالب باشد که آشکاب سبب شغل لعاب بگوید
روغن کدو و هر یک ده درم با هم بمانند و استعمال کنند و شربت بیانه روزی که گفته شد بیانه مانند و حق تا بومر کنند
و هر دو نوع یکسین حرارت آب خیار و کدو و شیر و تخم تورک و شربت صندل حاضر نهفته نیلو و و اشال آن کنند و یک
بید و فراش ریزند و کدو و خیار و نهفته نیلو و بونید و سهر ساهم که از راه سودا و اخلاص حرق تیر عادت شود علامت
آن نریان بسیار و غلبه و اگر یخجالی و در آل عقل و شکلی خلق و در من و خیزن بود و در ربع تغییر غلبه شود و نفس ضعیف
و طبی و مختلف و صلب باشد و قار و سیاه و غلبه و علامت آن جلای از نبات با نهفته و اگر از زبان هر یک سبب پنجم
نه بات ده درم بیانه مانند و غذا جو و تیر و شربت خشتاش و بعد از دفع تهیه و تقیه جدا کنند که سهل بود و صفت
صطیوخ سنا هفت درم پنجم نهفته نیلو و تخم کاسنی تخم کثوث هر یک سبب درم سونبیل و فی و دانه بیرون
کرد و ده درم بر سیاه و شان اسطوخودوس بسفنج نیم کوفته هر یک چهار درم و عرق گل پنجم درم کا و زبان

اگر غلبه خون باشد علامت آن تب طبعه نقل سر و پان و منجک و حرمت و جرمین بود و نفس غلبه و قار و هریخ
و غلبه بود و علامت آن در ابتدا اندک فعالیت کنند و هر روز جلای از عذاب هفت عدد آله سیاه ده عدد کت آن سبب عدد
نیلو و نهفته از هر یک پنجم نه بات و ده درم تناول کنند و اگر نه پنجمین ده درم آن هم کنند و تیر بود و غذا آشکاب یا نیلو
و عذاب خورد و در غیر من توقف نباید نمود و در پنجمین باید که در این بطور حقیقت آن سنا هفت درم نهفته
پنجم نیلو و چهارم پنجم کاسنی شده درم اجاص پستان هر یک سبب عدد عذاب ده دانه نهفته در پنجمین و چهارم
هر یک ده درم استعمال شود و باره کنند و پاشویه آب گرم نهفته و طی و صیوس کنند و قتل با شربت اجاص کنند
و اگر یخجالی باشد شربت خشتاش بلیند و بیانه های روز شتری از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از راه صفر بود
علامت آن اکثر نریان سهر حنای عین و خیزن و صفت لون و زبان و عطارد و غلبه و عرق و حرمت و غلبه و نبات
قار و بود و علامت آن هر روز جلای از پنجم کاسنی شده درم آله سیاه ده عدد نهفته پنجم عذاب هفت عدد نه بات ده درم پنجمین
با تخمندی ده درم تناول کنند و شربت نهفته و نهفته و ده و شربت اجاص و خشتاش لعین کنند و یکصد و بیست و بیست
و اگر یا انقراض آن کنند و این نهفته و غلبه و صفت آن نهفته و غلبه و صیوس نیم کوفته هر یک کفی عذاب پستان یک
سبب عدد نیلو و چهارم درم سنا پنجم پنجمین و صافی کنند و خمر خیار شنبه و پنجمین هر یک ده مثقال و در آن حل کنند
و ده درم درون نهفته بر سر آن رنجینه استعمال کنند و اگر حرارت و کنگ غالب باشد که آشکاب سبب شغل لعاب بگوید
روغن کدو و هر یک ده درم با هم بمانند و استعمال کنند و شربت بیانه روزی که گفته شد بیانه مانند و حق تا بومر کنند
و هر دو نوع یکسین حرارت آب خیار و کدو و شیر و تخم تورک و شربت صندل حاضر نهفته نیلو و و اشال آن کنند و یک
بید و فراش ریزند و کدو و خیار و نهفته نیلو و بونید و سهر ساهم که از راه سودا و اخلاص حرق تیر عادت شود علامت
آن نریان بسیار و غلبه و اگر یخجالی و در آل عقل و شکلی خلق و در من و خیزن بود و در ربع تغییر غلبه شود و نفس ضعیف
و طبی و مختلف و صلب باشد و قار و سیاه و غلبه و علامت آن جلای از نبات با نهفته و اگر از زبان هر یک سبب پنجم
نه بات ده درم بیانه مانند و غذا جو و تیر و شربت خشتاش و بعد از دفع تهیه و تقیه جدا کنند که سهل بود و صفت
صطیوخ سنا هفت درم پنجم نهفته نیلو و تخم کاسنی تخم کثوث هر یک سبب درم سونبیل و فی و دانه بیرون
کرد و ده درم بر سیاه و شان اسطوخودوس بسفنج نیم کوفته هر یک چهار درم و عرق گل پنجم درم کا و زبان

فیه شند و کیشغال ازان شهرتی باشد مسکنه قیامی که در طبه های دروغ واقع شود و مجموع اعضا را از محل حرکت باز دارد و بواسطه آنکه حال شود و میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ به جمیع اعضا و این عرض دفعه حاضر شود و بسبب این سده نامعی از رج باشد و علامت آن تبیل بدماغ بیاض لون کثرت براق و نقل که در وقت حواس و کثرت خواب بود و باشد که بان خرخره و زنده بود و ولالت بر احتیاق حرارت غیر نرمی فساد و جوی بدماغ کن و اگر غرض فلان نباشد و خواهن که معالوم کنند که زنده است یا نه پاره چشم باینده باشد و در بینی او نباشد اگر تحرک شود و لیل حیوة باشد یا نه اگر پراب کنند به بینی او نباشد نفس گفتن یا اصبح در دریا و کنند که آنجا شیرانی است که حیوة باقی باشد و تحرک شود یا نه او باز کنند اگر عکس معده ظاهر شود زنده بود و علاج آن و لا تترک و پاره گم کنند بر سگوت و شمشیر آبی گرم کرده با لاله او نباشد و کنندش خردل و قرضل خنجره و زنده به بعضی بگویند بر بینی مسکوت سنده اطراف است و چنانچه شست و می مالند بر صورت و غرض از این میالانین و خلق او فروز و می جنبانند باشد که کثرت غیر نون خنجره و زنده کنندش و قرضل خنجره و شست و می بگویند بر سر او و کنند و کیشغال شود و در طبع بر تریاق کبیر در مارا حاصل حل کرده و طوق او بر زنده یا نباشد و می بگویند که گنگبین بکوشانند و خلق او بر زنده و زهره گنگامه بر بچوش و بر بینی بچکانند و گفته اند از هفت روز به پنج خرگوب بکشد و بعد از هفت روز جلای از این میسون و را بانه و گا و زبان بر یک سده و درم گنگبین ده و درم ناول کنند و ده اخود آب بکشد و تیره خورند و در ده و چنانچه و داخل در آن کنند و میانهای روز را به لیل بیا نشانند و بعد از هفت نام نقیصه آب و ده و نون آب بکشد و در هر هفت گنگبین با ده و نوبت بچکان و قوت و چنانچه تا بکشد چسب روز و در بدین میانجات بر دامت نمایند و اگر در بر یا بدلقوه و خلق منتقل شود و سکنه از اسلا و خون حادث شود و علامت آن علامت ناله خون باشد و در آن وقت چنانچه است ساق و خون درم بچکان و قوت و بکشد از شر غایب و بکشد و ناله خون در زنده شود و اگر آب اینو را درم و نقیصه چنانچه و قرضل کن کنند و حقه آگینه و اگر سکنه بود و هبطه ضرر یا سقط باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و قوت و حاج پیشه بکشد با ده و نون آب بکشد سکنه یعنی را مفید بود و در قمار مضامین بچوش طبعه شک اکلیل الملک و در قمار بیکه مراد خود سداب که ریش بزرگ است و نیم تخم ترب بر یک ده و درم تخم خنظل و امینون نیم درم منظور یون بار یک دو درم بچوشانند و صفائی کرده و حاصل است و نیم و آب گامه پانزده و درم و بوره و نمک بندی و نقل بر یک نیم و درم کوفته و نیمه بر سر آن کنند و در کار و اندازند اما کثیره که پانزده و نون و انکار بود و از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود و در

و اگر غرض فلان نباشد و خواهن که معالوم کنند که زنده است یا نه پاره چشم باینده باشد و در بینی او نباشد اگر تحرک شود و لیل حیوة باشد یا نه اگر پراب کنند به بینی او نباشد نفس گفتن یا اصبح در دریا و کنند که آنجا شیرانی است که حیوة باقی باشد و تحرک شود یا نه او باز کنند اگر عکس معده ظاهر شود زنده بود و علاج آن و لا تترک و پاره گم کنند بر سگوت و شمشیر آبی گرم کرده با لاله او نباشد و کنندش خردل و قرضل خنجره و زنده به بعضی بگویند بر بینی مسکوت سنده اطراف است و چنانچه شست و می مالند بر صورت و غرض از این میالانین و خلق او فروز و می جنبانند باشد که کثرت غیر نون خنجره و زنده کنندش و قرضل خنجره و شست و می بگویند بر سر او و کنند و کیشغال شود و در طبع بر تریاق کبیر در مارا حاصل حل کرده و طوق او بر زنده یا نباشد و می بگویند که گنگبین بکوشانند و خلق او بر زنده و زهره گنگامه بر بچوش و بر بینی بچکانند و گفته اند از هفت روز به پنج خرگوب بکشد و بعد از هفت روز جلای از این میسون و را بانه و گا و زبان بر یک سده و درم گنگبین ده و درم ناول کنند و ده اخود آب بکشد و تیره خورند و در ده و چنانچه و داخل در آن کنند و میانهای روز را به لیل بیا نشانند و بعد از هفت نام نقیصه آب و ده و نون آب بکشد و در هر هفت گنگبین با ده و نوبت بچکان و قوت و چنانچه تا بکشد چسب روز و در بدین میانجات بر دامت نمایند و اگر در بر یا بدلقوه و خلق منتقل شود و سکنه از اسلا و خون حادث شود و علامت آن علامت ناله خون باشد و در آن وقت چنانچه است ساق و خون درم بچکان و قوت و بکشد از شر غایب و بکشد و ناله خون در زنده شود و اگر آب اینو را درم و نقیصه چنانچه و قرضل کن کنند و حقه آگینه و اگر سکنه بود و هبطه ضرر یا سقط باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و قوت و حاج پیشه بکشد با ده و نون آب بکشد سکنه یعنی را مفید بود و در قمار مضامین بچوش طبعه شک اکلیل الملک و در قمار بیکه مراد خود سداب که ریش بزرگ است و نیم تخم ترب بر یک ده و درم تخم خنظل و امینون نیم درم منظور یون بار یک دو درم بچوشانند و صفائی کرده و حاصل است و نیم و آب گامه پانزده و درم و بوره و نمک بندی و نقل بر یک نیم و درم کوفته و نیمه بر سر آن کنند و در کار و اندازند اما کثیره که پانزده و نون و انکار بود و از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود و در

در مومنین هر نبره در مومنین بسیار است که در بعد از آن باب از این دنیا سداب شیان سازند و
 حاجت بکباب بسیار در چشم کشند و آب چون کشم شود منع البقا کنند از اغیار قدح علاج بنامند چه آن باشد
 که بر وزن بنید و سبب آن قلمت روح با صواب وقت آن بود علاج آن طریق تقویت دماغ کند با غذایه و مریضه و
 تغذیه خون با غذایه و حبش بل برین پاچ و از میوه با انجیر و انگور و سنابل و بر و جوهر و در چشم کشند عشتا آن بود که شب بنید
 و سبب آن بخاری غلیظ باشد که ببال غمر قطع شود و روح با صواب را غلیظ گرداند و در سداب اسطوخودوس و خنجر آفتاب بخاریات
 لطیف گردد و البقا حاصل شود علاج آن هر روز جلای از راز یا نه پنج سبک و گلفند تا اول کنند و خداوند خود را طایفه جوان
 و کبک خورند و غلظت و در جیل و وار چینی و آن کنند و بعد از نفع مقیمه بسیار قویا کنند و عسل بنده بوسنت کنند و شربت خنجر
 و غلظت را بوزن و شربت و راز یا نه و شکب بچوشانند و بخاری آن فرو و آن دین شیان در چشم کشند صفت آن شک
 زعفران زیر و کلنگ بره و شنبه و کتسادی صمغ کنند و آب راز یا نه شیان سازند و وقت حاجت باب بسیار در چشم
 بچکانه میامن سفیدی که در طبقه قرینه حادث شود اگر بعد از قرص و دایره بود علاج آن تقویه دماغ صمغ
 بنفشه و یار و جالینوس کنند و زبان و حان سفیدی مالیدن و در عالم بعد از حمام فیه و این در و در بکار بریزد صفت
 در و در البقا از زوت نبات هر یک چهار درم و درم و یکد هم محق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیان بکشند
 صفت آن سکنج اشق از زوت نبات هر یک چهار درم و درم و یکد هم محق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیان بکشند
 محق کرده باب راز یا نه بسیار به شیان سازند و در وقت حاجت و بچوشانند و شیان در آن آب حل کرده و در چشم کشند
 و صبیانه را بعد از در و اسله المصداق و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند
 صفت آن کنند از زوت صبر و ملام الاخوین که کل قاصیه مقصود می بگویند و آب راز یا نه شیان سازند و ملام الاخوین
 که چنین غلیظ و سخی بود و اسطوخودوس غلیظ اکاک که بران بریزد و باشد که مره رختیه شود و بیشتر از مره حادث شود
 علاج آن اولاً تنقیه محل کنند از غلظت که غالب باشد و استعمال مقصود بود و حدس را بکباب و آب توک
 بچوشانند تا ممل شود و سازند یا سفید یا سفید و خون گل با هم بریزند و بران نهند و آنچه منمن باشد و صند عروق
 پیشانی و حجامت نقره باید که در محاسن خسته بنید و من زنج سبک در حفران غلظت هر یک می بسیار به شرب آب بر شند و
 خدا سازند شتر قاقش می نماید که در حفران اعلی حادث شود و از اقلیل گرداند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند

در مومنین هر نبره در مومنین بسیار است که در بعد از آن باب از این دنیا سداب شیان سازند و
 حاجت بکباب بسیار در چشم کشند و آب چون کشم شود منع البقا کنند از اغیار قدح علاج بنامند چه آن باشد
 که بر وزن بنید و سبب آن قلمت روح با صواب وقت آن بود علاج آن طریق تقویت دماغ کند با غذایه و مریضه و
 تغذیه خون با غذایه و حبش بل برین پاچ و از میوه با انجیر و انگور و سنابل و بر و جوهر و در چشم کشند عشتا آن بود که شب بنید
 و سبب آن بخاری غلیظ باشد که ببال غمر قطع شود و روح با صواب را غلیظ گرداند و در سداب اسطوخودوس و خنجر آفتاب بخاریات
 لطیف گردد و البقا حاصل شود علاج آن هر روز جلای از راز یا نه پنج سبک و گلفند تا اول کنند و خداوند خود را طایفه جوان
 و کبک خورند و غلظت و در جیل و وار چینی و آن کنند و بعد از نفع مقیمه بسیار قویا کنند و عسل بنده بوسنت کنند و شربت خنجر
 و غلظت را بوزن و شربت و راز یا نه و شکب بچوشانند و بخاری آن فرو و آن دین شیان در چشم کشند صفت آن شک
 زعفران زیر و کلنگ بره و شنبه و کتسادی صمغ کنند و آب راز یا نه شیان سازند و وقت حاجت باب بسیار در چشم
 بچکانه میامن سفیدی که در طبقه قرینه حادث شود اگر بعد از قرص و دایره بود علاج آن تقویه دماغ صمغ
 بنفشه و یار و جالینوس کنند و زبان و حان سفیدی مالیدن و در عالم بعد از حمام فیه و این در و در بکار بریزد صفت
 در و در البقا از زوت نبات هر یک چهار درم و درم و یکد هم محق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیان بکشند
 صفت آن سکنج اشق از زوت نبات هر یک چهار درم و درم و یکد هم محق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیان بکشند
 محق کرده باب راز یا نه بسیار به شیان سازند و در وقت حاجت و بچوشانند و شیان در آن آب حل کرده و در چشم کشند
 و صبیانه را بعد از در و اسله المصداق و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند
 صفت آن کنند از زوت صبر و ملام الاخوین که کل قاصیه مقصود می بگویند و آب راز یا نه شیان سازند و ملام الاخوین
 که چنین غلیظ و سخی بود و اسطوخودوس غلیظ اکاک که بران بریزد و باشد که مره رختیه شود و بیشتر از مره حادث شود
 علاج آن اولاً تنقیه محل کنند از غلظت که غالب باشد و استعمال مقصود بود و حدس را بکباب و آب توک
 بچوشانند تا ممل شود و سازند یا سفید یا سفید و خون گل با هم بریزند و بران نهند و آنچه منمن باشد و صند عروق
 پیشانی و حجامت نقره باید که در محاسن خسته بنید و من زنج سبک در حفران غلظت هر یک می بسیار به شرب آب بر شند و
 خدا سازند شتر قاقش می نماید که در حفران اعلی حادث شود و از اقلیل گرداند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند و بچوشانند

سبب و سبب ایاره بعد از آن مصلح خداوند اول اطریق صغیر می بود و تحول یعنی کج شدن چشم اگر خلق بود
علامت پذیر نبود و اگر جاری می بود سبب آن تشنج بود که در اعشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بجا
می رسد باشد که از استقرار مضر طریقات امراض حاده و حرارت شدید حادث شود و علامت آن تقدیم سبب بود
و علامت تشنج یا سبب علامت آن شراب بنفشه و تشنج تناول کنند و غذا نرواش و شیر و نمک را با هم و اسفناخ خورند
و روغن بنفشه و که و شیر زنان بر سر اند و بنفشه و بک سید و که و تشنجش بچو شاند و بر سر زنند و اگر از استملا اعشیه دماغ بود
علامت آن علامات تشنج است که می بود علامت آن تشنج دماغ کنند سبب ها و ایاره ها و روغن بابونه و شبت و گرس بر سر زنند
و اگر در طفولیت از وارت هایت شیر وادون و خوابیدن واقع شود و تکلیف طفل کنند تا نظر بچستی خلاف آن کند و از او ویه
بمنجه و محققا تر کنند و پرده بر چشم او بندند و بر این سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا با جمال
خود گردد و باب سوم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که آنرا عذیه غلیظه و تخمات و با و سه و گرم و اصوات
عظیقه مثل طبل و بوق و صدا احتیاج نمایند و آب یا نبرغن نسیم و زینق و در گوش چکانند و بعد از آن با نی نشفت کنند و چکر
از گوش پاک سازند تا جمع نگردد و که نمی شود و هر سال قتیقه دماغ سمبویات و ایاریات مناسب و وجع اون اگر غلبه
خون باشد و علامت آن ظاهر شود و صد قیال کنند و شراب بنفشه و عناب بنشین نبات تناول کنند و قتیقه دماغ
سمبلونج بلبله یا فو که و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب که در و نیار و غوره و خس خمر در گوش چکانند و اطراف
گوش مصب لیم و گلاب آب کشیده و کاه و بید و بستان افروظ کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود و متعال سهرات
ذکرده نمایند و اگر وجع بغایت سخت شده باشد و کاه و بید و بستان افروظ کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود و متعال سهرات
علامت غلبه بلغم ظاهر باشد قتیقه سبب ایاره و قوقا یا کسند و غره و کسجیدین و عصفله و روغن فستق و سوسن
و مرزنجوش و بادام تلخ و در گوش چکانند و آب ترب مرزنجوش تیرشاید و گلقت و در آن یا نه و شراب
بالنگا و بخورند و اگر علامت غلبه سودا ظاهر شود قتیقه سبب انتمون و صطیحقون کنند و روغن گرس با و ام در گوش
چکانند و شیر زنان بر سر آن و ریشند و اگر این وجع از تیره با و رسم باشد علامت آن مت و قتل سر
پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دماغ بود علامت آن قصد کنند و شراب بنفشه و نیلوف و عناب
و امثال اینها و در غذا کشکاب یا شیر خشک شاش خورند و بلیمین و طبعیت بطینج بلبله یا سطلونج فو که یا تقویع آن

سبب و سبب ایاره بعد از آن مصلح خداوند اول اطریق صغیر می بود و تحول یعنی کج شدن چشم اگر خلق بود
علامت پذیر نبود و اگر جاری می بود سبب آن تشنج بود که در اعشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بجا
می رسد باشد که از استقرار مضر طریقات امراض حاده و حرارت شدید حادث شود و علامت آن تقدیم سبب بود
و علامت تشنج یا سبب علامت آن شراب بنفشه و تشنج تناول کنند و غذا نرواش و شیر و نمک را با هم و اسفناخ خورند
و روغن بنفشه و که و شیر زنان بر سر اند و بنفشه و بک سید و که و تشنجش بچو شاند و بر سر زنند و اگر از استملا اعشیه دماغ بود
علامت آن علامات تشنج است که می بود علامت آن تشنج دماغ کنند سبب ها و ایاره ها و روغن بابونه و شبت و گرس بر سر زنند
و اگر در طفولیت از وارت هایت شیر وادون و خوابیدن واقع شود و تکلیف طفل کنند تا نظر بچستی خلاف آن کند و از او ویه
بمنجه و محققا تر کنند و پرده بر چشم او بندند و بر این سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا با جمال
خود گردد و باب سوم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که آنرا عذیه غلیظه و تخمات و با و سه و گرم و اصوات
عظیقه مثل طبل و بوق و صدا احتیاج نمایند و آب یا نبرغن نسیم و زینق و در گوش چکانند و بعد از آن با نی نشفت کنند و چکر
از گوش پاک سازند تا جمع نگردد و که نمی شود و هر سال قتیقه دماغ سمبویات و ایاریات مناسب و وجع اون اگر غلبه
خون باشد و علامت آن ظاهر شود و صد قیال کنند و شراب بنفشه و عناب بنشین نبات تناول کنند و قتیقه دماغ
سمبلونج بلبله یا فو که و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب که در و نیار و غوره و خس خمر در گوش چکانند و اطراف
گوش مصب لیم و گلاب آب کشیده و کاه و بید و بستان افروظ کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود و متعال سهرات
ذکرده نمایند و اگر وجع بغایت سخت شده باشد و کاه و بید و بستان افروظ کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود و متعال سهرات
علامت غلبه بلغم ظاهر باشد قتیقه سبب ایاره و قوقا یا کسند و غره و کسجیدین و عصفله و روغن فستق و سوسن
و مرزنجوش و بادام تلخ و در گوش چکانند و آب ترب مرزنجوش تیرشاید و گلقت و در آن یا نه و شراب
بالنگا و بخورند و اگر علامت غلبه سودا ظاهر شود قتیقه سبب انتمون و صطیحقون کنند و روغن گرس با و ام در گوش
چکانند و شیر زنان بر سر آن و ریشند و اگر این وجع از تیره با و رسم باشد علامت آن مت و قتل سر
پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دماغ بود علامت آن قصد کنند و شراب بنفشه و نیلوف و عناب
و امثال اینها و در غذا کشکاب یا شیر خشک شاش خورند و بلیمین و طبعیت بطینج بلبله یا سطلونج فو که یا تقویع آن

خلطی از ریه که بواسطه حرارت خشک شود و این بماند که ایما نافع شود و علاج آن ترطیب و ماغ کنند
بر وزن منقشه و که در آن مجففات و سنجرات اخترازا نمایند و عاف اگر خون از بینی فتن گیر و اگر سبب سحران
باشد در روز با حوری بود قطع نماید که دیگر آنکه از افراط آن ضعف غالب بشود و اگر سبب حدت خون آید
علامت او آنست که اندک آید تنگ بود و علاج آن شراب منقشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر نهند
و آنست شاق آب کشیده کنند و گل ارسی با سکه بر سر طلا سازند و کشیده و صاف با درون بانگلی کافور در می کشند
و آب سر گین خرنه سفید بود و وقتیکه بدو تر کنند و مجاز و شرب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سمی کرده بیا لایند
و بر بینی نهند و که با دکان و صند و لب و شاخ کاه و کوبی و پوست بقیه مجموع سوخته تیز سفید و اگر عاف سبب
طلبه خون باشد علامت او آنست که طلبه آید و غلبه بود و علاج آن فصد قیصال کنند و محجمه بر دوش مراقبند
و قتیله بغیرا سیاه خون سیاه و شرب نیامی ملوث سازند و بر بینی نهند و گل ارسی و عدس و ورق گل
و صندل و گلنار و اوراق انگور و سفید و شمشاد و زنجار محرق مجموع یا بعضی بسیار با سکه بر پیشانی طلا کنند
و نسج عنکبوت و قطعه محرق باطل و قتیله سازند و بر بینی نهند و باز و بپزند و نشین رانی کنند و بیا لایند
قتیله اندون و اکی عبدالسیاکلت و حنظل یکی سبک نیم گرم بگویند و آب سر گین حراریتند و نسج عنکبوت
بیا نهند و بر بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بکشد و اگر از چپ آید بطحال و صندل و گلاب و آب
کاسنی بکشد و طلا کنند یا آب محجمه در اهر اصل و پان و لب زبانی از آنجا قلع است و آن شرابی
بود که در دهن پیدا شود و بیشتر که در آن حوری بود و علامت آن حمزه حرارت و برآمدن آن بود و علاج آن فصد
قیصال یا سپارک کنند و آب انارین با برنجین نبات تناول نمایند و عاف و شمشاد و مغز بادام یا آگلیلی یا تمر بنده
خورد و کسین طبیعت به بلبل و حوا که و فتوح آن کنند و دهن را بر روز سبکه و گلاب بشویند و کشیده و سحر
و گلنار و گسرخ و نشاسته و عدس و فلفل و طباشیر ستادی بگویند و در دهن افشانند یا گلنار
و سماق و گسرخ و نشاسته و تخم توزک و تخم کاه و صندل و طباشیر و فلفل سبک ده گرم کافور و زنجار
سمی کنند و در روز سازند لب ساز زبانی سبکه و گلاب مضغه کنند و اگر قلع از بلغم مالح حادث شود
علامت آن سفیدی زبانی بود و قلع عطش و وجع علاج آن گلنار در از پانه و نسج عنکبوت

جلاب سازند و تفتیه سبب ایاره و صبر و مطبوع تر بد کنند و عاقر قرحا و تخم ترب و سرکه بچوشانند و بدان مصفیه
نمانند و اگر از آن داده شود و بواسطه آن سواد لسان و لاریخ و خفاف آن و عدم لعاب بود علاج آن تفتیه
مطبوع و فیتون و سبب آن کنند و مغز ساق گاو و پیله و رغن تخم تفتیه با هم بپاشند و بزبان و دهن مالند و در امتداد
مرض گلت رو ساق و بازو در سرکه بچوشانند و بدان مصفیه کنند و در آخر با بجمیر و شربت و با باده و اکمل الملک و
اگر این شراب متعفن شود و از آن تنگی حادث شود و ابل و جوز سر و دوفون و در سرکه و گلاب بچوشانند و بدان مصفیه
کنند و زجاج سفید و زرد و دوفون و گلت رو و ورق گل و ساق و شنب میانی سمی کنند و بدان افشانند و بجمیر کرده
و دهن اگر از ضرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه باره تناول کنند سیراکن شود و در غلجه زده اگر در
علاج آن آب اندین یا تمر بنده یا نبات و تخم بنین یا آب خیا که در یک سنجبین یا نفع هوا که تناول کنند و غلجه
یا انار یا خوره خورده معده را خالی نگذارند و از پیله هاشم الورد و زرد و الوامر و دوزخیا که در معده بود و جمی که نافع است
صفقت آن سعد و خر سبیل و عود گلنا و صندل سفید پوست اترج را که کافیه است و ای بکونند و گلاب و نبات
سبب شدند و سبب سازند و بعد از خودی در دهن گیرند اگر بخر سبب یا فنجی باشد که در دماغ و معده متعفن شود
علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی و مان بود و در غلجه و امتلا لیکسان باشد علاج آن در تفتیه و و باقی کنند
بطبخ شربت و ترب و تخم خیره و اندکی غسل و نمک و بعد از آن گلقت در آن یا به نمون یا سنجبین لعوق کنند
و اگر احتیاج باشد سبب صبر یا مطبوع تر بفتیه کنند و از آن غلجه و غلجه نباتات اجتناب نمایند و احیاناً
اطمینیل کبیر یا صغیر و تخم بنیل و پیله پرورده خورد و معطلگی و کثرت و فاقله و قمر نفسل بخانید و عود و بنجیل
و سعد و کبیر بکونند و معسل سبب شدند و سبب سازند و دهن گیرند اگر سبب و دهن گوشت بن دندان باشد
مضد چارنگ یا مضد قیضال کنند و از غناب و اجاص تمر بنده و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرین
اجتناب نمایند و قمر بن خفیه و مطبوع یا پیله کین کنند و سود و مان و گولنا و سرکه بچوشانند و بدان مصفیه کنند
و افاقیا و صندل و گلنا و گلسرخ و سعد و کرناج و را مک و معطلگی و عود و قمر نفسل و کبیر و پیله زرد و کبیر
چند مرتبه مشک و کافور بکوبند و بکوبند و در دهن دندان بپزند و اگر سبب تا شل انسان بود علاج آن کثرت از کله
همچون فسلان باشد اما مسدا و او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را رایحه گرمی باشد علاج او صفد

طعن بانی
نیز از طرفان
الحکامه
بجانب
و فیض
الطیبه

[illegible][illegible]

۱. مجلس شورای اسلامی
 ۲. مجلس شورای ملی
 ۳. مجلس شورای عالی
 ۴. مجلس شورای محلی
 ۵. مجلس شورای اعلیٰ
 ۶. مجلس شورای عالی محلی
 ۷. مجلس شورای عالی محلی
 ۸. مجلس شورای عالی محلی
 ۹. مجلس شورای عالی محلی
 ۱۰. مجلس شورای عالی محلی

و خون سلکهای درون بچکانند و بسیار که بدان خلق نمی آید و باشند و گردان انداخته و اگر درم ملغمی بود علامت
آن قلت و تنگی روی و چشم و کثرت لعاب عدم حرارت بود علاج آن جلابی از سرخ مسک و گاو زبان را زیاده و بشت
تناول کنند و غذا نخورند آب یا بنفشه را و ام غریز و تبسین طبیعت بختیهای عاده کنند و غریزه پاکجا و غسل بکنند
یا انجیر و تخم ترب یا سکنجبین مصلی با آب ترب و سونبرج و سکنجبین مصلی بپوشانند و بدان غریزه کنند و اگر سوداوی بود
علامت آن صلابت و درم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن فصد با سلیق و جاست ساق کنند و غریزه
شیرینجه و قند و جلاب و غذای پاکجا و ملغمی بکنند و پاشند و بکنند و تمام این همه نافع بود و صفت آن سکنجبین
را زیاده و غریزه و چشم و تبسین طبیعت بختیهای عاده کنند و غریزه پاکجا و غسل بکنند
غلاب و عدس پستان لبست عدا انجیره و عدس و زردی را ملغمی دانند و بیرون کرده و درم خیار شنبه یا توده و درم آب گاو زبان و روغن ترب
هر یک ده درم بورد و نیز تخم کفلس ناگلی و سنجبه و رمی حار بود که در فزین حلقه و عادت شود سبب ابتلا و غلبه خون
و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خار ج حمی از گوش ناگوش ظاهر شود و نافع ملج
و آواز گرد و علاج آن فصد قیال کنند و از خار ج دم سبب قوت و اگر قوت باشند عاده فصد کنند و از خون فتن
بسیار یا زنده بکنند و تبسین طبیعت بخلو و خفا که و فتنه که در خنق و رمی و گرفت بکنند و غریزه و شراب
قوت و آب کشیدند و باره ترب و عدس بپوشانند و بنیای شنبه را نعل کرده بدان غریزه کنند و چون آن را فضا
طی بپوشند و غریزه و فتنه بکنند و چون بنفشه و تبسین مقلوب و فتنه که با بنفشه و تبسین مقلوب و فتنه که با بنفشه و تبسین مقلوب
کنند و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خار ج حمی از گوش ناگوش ظاهر شود و نافع ملج
علامت آن فتنه قیال کنند و شراب بنفشه و نماب ملغمی کنند و لعاب بکنند و پاشند و بنیای شنبه را نعل کرده بدان غریزه کنند
بار و غریزه یا و ام غریزه یا بنفشه از غریزه و سونبرج و سکنجبین مصلی و فتنه و از گوشت و شیرینی و آب نم و از خار ج نماید
بسیار و از اسهال و فتنه و از غلبه سبب غلطی بود که گنجیات و اسهال نیز و اگر غلطی حار بود علامت آن حریت
و تبسین و غلبه و علامت آن فتنه قیال و جاست و اسهال طبیعت کنند و غریزه و شراب قوت و
آب بپوشند و اگر از غلبه سبب غلطی باره بود علامت آن کثرت بزاق و عدم مزاج و استرخاز زبان باشد علاج آن
تبسین طبیعت بخلو و خفا که و فتنه که در خنق و رمی و گرفت بکنند و غریزه و شراب قوت و

و خون سلکهای درون بچکانند و بسیار که بدان خلق نمی آید و باشند و گردان انداخته و اگر درم ملغمی بود علامت
آن قلت و تنگی روی و چشم و کثرت لعاب عدم حرارت بود علاج آن جلابی از سرخ مسک و گاو زبان را زیاده و بشت
تناول کنند و غذا نخورند آب یا بنفشه را و ام غریز و تبسین طبیعت بختیهای عاده کنند و غریزه پاکجا و غسل بکنند
یا انجیر و تخم ترب یا سکنجبین مصلی با آب ترب و سونبرج و سکنجبین مصلی بپوشانند و بدان غریزه کنند و اگر سوداوی بود
علامت آن صلابت و درم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن فصد با سلیق و جاست ساق کنند و غریزه
شیرینجه و قند و جلاب و غذای پاکجا و ملغمی بکنند و پاشند و بکنند و تمام این همه نافع بود و صفت آن سکنجبین
را زیاده و غریزه و چشم و تبسین طبیعت بختیهای عاده کنند و غریزه پاکجا و غسل بکنند
غلاب و عدس پستان لبست عدا انجیره و عدس و زردی را ملغمی دانند و بیرون کرده و درم خیار شنبه یا توده و درم آب گاو زبان و روغن ترب
هر یک ده درم بورد و نیز تخم کفلس ناگلی و سنجبه و رمی حار بود که در فزین حلقه و عادت شود سبب ابتلا و غلبه خون
و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خار ج حمی از گوش ناگوش ظاهر شود و نافع ملج
و آواز گرد و علاج آن فصد قیال کنند و از خار ج دم سبب قوت و اگر قوت باشند عاده فصد کنند و از خون فتن
بسیار یا زنده بکنند و تبسین طبیعت بخلو و خفا که و فتنه که در خنق و رمی و گرفت بکنند و غریزه و شراب
قوت و آب کشیدند و باره ترب و عدس بپوشانند و بنیای شنبه را نعل کرده بدان غریزه کنند و چون آن را فضا
طی بپوشند و غریزه و فتنه بکنند و چون بنفشه و تبسین مقلوب و فتنه که با بنفشه و تبسین مقلوب و فتنه که با بنفشه و تبسین مقلوب
کنند و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خار ج حمی از گوش ناگوش ظاهر شود و نافع ملج
علامت آن فتنه قیال کنند و شراب بنفشه و نماب ملغمی کنند و لعاب بکنند و پاشند و بنیای شنبه را نعل کرده بدان غریزه کنند
بار و غریزه یا و ام غریزه یا بنفشه از غریزه و سونبرج و سکنجبین مصلی و فتنه و از گوشت و شیرینی و آب نم و از خار ج نماید
بسیار و از اسهال و فتنه و از غلبه سبب غلطی بود که گنجیات و اسهال نیز و اگر غلطی حار بود علامت آن حریت
و تبسین و غلبه و علامت آن فتنه قیال و جاست و اسهال طبیعت کنند و غریزه و شراب قوت و

و بدان مرغ و کشته سبب محوت نفیر و کز کنگی آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود و مضه قیال کنند
 و جلای از نفیقه و نیل و غراب و پستان تناول کنند و غذا جواب یا حکیم کند و خورد اگر سبب استلزام و قصه ریه باشد
 از ترلالت و مانی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذت و دود و غرقه آن بود و علاج آن شراب نفیقه و خشکاش و غراب
 تناول کنند یا جلای از نفیقه و غراب و بیخ حک و گاو زبان خورد و تلخیص طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از میت
 سفرای مصادی شود شیر و تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار که و یا ششرباب نفیقه و نیل و قمر تناول کنند و غذا
 بنوش با مغز بادام و اسفانج و برگ خبازی خورد و اگر سبب ملاقات هوای سرد و ماحوش شود و بلا سبب از
 پرسیا و پستان و بیخ حک و از بانه و گاو زبان و گکند تناول کنند و خوردل بریان و بادام تلخ و فلفل و لعل
 و از بانه هر یک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و با عسل و یا شکر قیر شده و حب سازند و در و آن گیرند و اگر سبب
 رطوبتی بود که عارض خجسته و علامت آن احساس شغل بود و در غم خشونت و ادم علامت آن گکند و از بانه تناول کنند
 و بیخ ساز بانه و بیخ حک و شفت اینون در مال عسل بپوشانند و بدان نخر و کندی بر نیل هر چه در خورند و اگر سبب میوست قصبه
 ریه باشد علامت آن خشونت و ریح و ملاحت و صغر منحن صفار قار و باشد و اکثر از باده و دود و طوط شد و علاج آن شراب نفیقه
 و نیل و گاو زبان یا لعاب بگوید و تناول کنند و غذا شیر و گندم و قند و شیر بپزند و در غم نفیقه و سینه مالند و اگر سبب سوز
 حرکت و ششی حادث شود و جاز تن بکشد و هوای سرد بنزد شراب نفیقه و غراب تناول کنند و غذا سینه و باقلا خورد
 و بجام رنده و اگر سبب صحنه عظیم باشد علاج آن مضه کندی و تخم کنی خبازی و نفیقه و پستان و نبات جلای و سازند و غذا
 جواب و باقلا آب یا سوز شیر و صبور باشد و نبات و در غم بادام خرد و از لعاب طبی و کثیر و در غم بادام و صوم و غن
 سازند و در سینه مالند و اگر سبب تناول اشیا جلیقه باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا نبات انار رسته و یا سینه ریه
 تناول کنند و غذا سینه یا اسفانج و یا پانه و باده خورد و نفیقه و شفت الهم غن که از باده و پیر و آن آید و نقل بود
 یا بیخ حک و یا تخم قمر یا تخم تورک یا تخم کنی خبازی یا از شک و کلمات بود و علاج آن نخر و در و شفته بود و فلفل بعض
 مثل گندم و پوست زار و سوز و کلمات اصل و تخم کل و تخم آن بود که از دوا رخ بچند نه و اگر سبب
 وجه و نقل سیر و علامت غلبه خون باشد مضه قیال و حرمت نخر و کندی و قمر و پیر و آن آید و نقل بود
 از قصه ریه و نفیر و باشد و بیخ کنی خبازی یا تخم تورک یا تخم کنی خبازی یا از شک و کلمات بود و علاج آن نخر و در و شفته بود و فلفل بعض

و از باده و کنگی آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود و مضه قیال کنند
 و جلای از نفیقه و نیل و غراب و پستان تناول کنند و غذا جواب یا حکیم کند و خورد اگر سبب استلزام و قصه ریه باشد
 از ترلالت و مانی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذت و دود و غرقه آن بود و علاج آن شراب نفیقه و خشکاش و غراب
 تناول کنند یا جلای از نفیقه و غراب و بیخ حک و گاو زبان خورد و تلخیص طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از میت
 سفرای مصادی شود شیر و تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار که و یا ششرباب نفیقه و نیل و قمر تناول کنند و غذا
 بنوش با مغز بادام و اسفانج و برگ خبازی خورد و اگر سبب ملاقات هوای سرد و ماحوش شود و بلا سبب از
 پرسیا و پستان و بیخ حک و از بانه و گاو زبان و گکند تناول کنند و خوردل بریان و بادام تلخ و فلفل و لعل
 و از بانه هر یک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و با عسل و یا شکر قیر شده و حب سازند و در و آن گیرند و اگر سبب
 رطوبتی بود که عارض خجسته و علامت آن احساس شغل بود و در غم خشونت و ادم علامت آن گکند و از بانه تناول کنند
 و بیخ ساز بانه و بیخ حک و شفت اینون در مال عسل بپوشانند و بدان نخر و کندی بر نیل هر چه در خورند و اگر سبب میوست قصبه
 ریه باشد علامت آن خشونت و ریح و ملاحت و صغر منحن صفار قار و باشد و اکثر از باده و دود و طوط شد و علاج آن شراب نفیقه
 و نیل و گاو زبان یا لعاب بگوید و تناول کنند و غذا شیر و گندم و قند و شیر بپزند و در غم نفیقه و سینه مالند و اگر سبب سوز
 حرکت و ششی حادث شود و جاز تن بکشد و هوای سرد بنزد شراب نفیقه و غراب تناول کنند و غذا سینه و باقلا خورد
 و بجام رنده و اگر سبب صحنه عظیم باشد علاج آن مضه کندی و تخم کنی خبازی و نفیقه و پستان و نبات جلای و سازند و غذا
 جواب و باقلا آب یا سوز شیر و صبور باشد و نبات و در غم بادام خرد و از لعاب طبی و کثیر و در غم بادام و صوم و غن
 سازند و در سینه مالند و اگر سبب تناول اشیا جلیقه باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا نبات انار رسته و یا سینه ریه
 تناول کنند و غذا سینه یا اسفانج و یا پانه و باده خورد و نفیقه و شفت الهم غن که از باده و پیر و آن آید و نقل بود
 یا بیخ حک و یا تخم قمر یا تخم تورک یا تخم کنی خبازی یا از شک و کلمات بود و علاج آن نخر و در و شفته بود و فلفل بعض
 مثل گندم و پوست زار و سوز و کلمات اصل و تخم کل و تخم آن بود که از دوا رخ بچند نه و اگر سبب
 وجه و نقل سیر و علامت غلبه خون باشد مضه قیال و حرمت نخر و کندی و قمر و پیر و آن آید و نقل بود
 از قصه ریه و نفیر و باشد و بیخ کنی خبازی یا تخم تورک یا تخم کنی خبازی یا از شک و کلمات بود و علاج آن نخر و در و شفته بود و فلفل بعض

تناول کنند و غرغره بقول البین نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه اشتقاق و انحراق عروق
از اسباب داخل یا خارجی بود علاج آن بقصد تقطیل یا باسلیق کنند و شراب ششماش یا مصغ عربی و خون سیاه و قشای
خنجرند و شراب انجبار یا آب لسان کحل که با و این قرص نیز مفید بود و صفت آن تخم حاصل یا تنگ هر یک نیم درم
گل تبرسی ششمانه طباشیر هر دو نصفه هر یک چهار درم که با شرب یانی شاخ گاو کوهی سخته شسته کتیرا هر یک دو درم بگویند
و یا آب لسان کحل و لعاب بنگوب بشند و قرص سازند و شربتی بکشند یا با شکر یا آنچه بخواهی بیرون آید از مری و معده بود
در جای خود کفشد و تشوب تشوب و شک و غلظت و غطام در حلق و انحراف یا استخوان در گلو بکشد و علامت آن نفث
خون رقیق بود و علاج او آنست که اگر نتوان دیدن ممکن باشد بکشتن بکیرند و بقرص بیرون آید از لاریسمان و دو گوگرد
فرورند و سر آن گاه بازند باشد که در آن بی و بیرون آید یا بکفد بزرگ و در ریه مان نبردند و فرورند و سر ریه مان بکشد و یا صو
بالود و چسبند یا می در شش مثل اعبه خنجرند و قی کنند اما حلق گرمی باشد که در آب بود و اگر آب فرورود و حلق آویزد
غرغره کنند بکیر که نمک با سر که فرود و شیر یا شویه و خردل نوشا و بکوبند و حلق و دندان آب فستقین یا سر که بیان باشند
یا بجام گرم فرورود و چندین بار بکشد و عطشش بکشد و نمک شویس قطع بخ و درون گیرند یا بچای آن فرورود باشد که بواسطه
میل آب بیرون آید و فعلی که بعد از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بکفد و پوست اندازد و دهان بپاشند و یا کافور
و نشاسته دوم الاغون بکوبند و حلق و دندان آب فستقین یا سر که بیان باشند و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع مودنه و سبب آن اگر خوشنوی باشد که تصدیه به را حادث شود بواسطه دخول بود و عصار
علاج آن شراب بنفشه و شراب ششماش یا آب که در محل کنند و یا ششمانه و غرغره یا ششمانه یا شکر یا دام و اسفناخ
خنجرند یا حصره یا از شیر یا سوسن نبات و روغن بادام اگر بعد از یک کام نزله خلط شود و بیج همک و زوفا هر یک دو درم
بنفشه و پرسیاوشان هر یک نیم درم پستان ده عود و زیتا و ده درم حلاط سارند و شراب بنفشه مری
تناول کنند و اگر کرب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن تسعال بی لغت باشد و اشتداد آن شب
و بعد از خواب علاج آن شراب ششماش یا شکر کنند و کتیرا و نشاسته و زوفا یا دام یا بیج همک بکوبند و یا حلاط سارند
یا شکر و حلاط سارند و روغن گینه و اگر بسبب رطوبت قویه ریه باشد علامت آن فرغده صغیه و کثیر است
نفث بود و علاج آن هر روز حلاطی از بیج همک و گاو زبان هر یک نیم درم و زوفا یا دام یا بیج همک

[illegible][illegible]

و غلبه و کثیر و موم و حلی در موضع بماند و بعد از تنقیه و اسطاطا من و ترطیب و تبرید باید که و شیر و تخم توڑک
 و آب خیار که در و نبات و ترنجبین و تنقل بشیراب انار عذب و کاهوشناید و غذا سبزی باغچه را با دم و اسفنا تا خورند
 و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر گداوه ملغمی بود و این که واقع شود علامت آن بیاض و غلط قاروره و بیاض
 و بطور بنض و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج آن ضد یا سلیق کنند و جلاب از پستان در پیچ و آبک
 و در باده ترکیب و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو شود آب و بعد از آن ترنجبین کین کنند بدین بطور حقیقت آن سنا
 پنجه برنج همک پنجه برنج کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین سبک باده در معده طبعی و در معده اخیر ده و پستان
 سی عدد ترنجبین ده و درم خیار شنبه یا تیره و درم و میان روز شنبه از نبات و عرق گل و تخم ریحان بسیار است مانند
 و اگر ناده سوداوی بود علامت آن سیاهی خشونت زبان و اختلاط عقل و در بیان و اضطرار بود و علاج آن چوب
 علاج ملغمی بود و در اول احتمال خفهای نرم باید که و جلاب از بنفشه پستان و ترنجبین نبات خورند یا آب تخم
 و در امراض قلب و شدی سودا المزاج که عارض قلب شود اگر عارض بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و غلبه بنض
 و حرمت و غلط قاروره و حرارت سینه و لب و قلع و غضب و غم کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب
 با کلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل لیمو و حاض و در خشک نیمه صندل بود و غذا انار دانه یا لیمو یا ترنج
 خورند و کثیفه خشک چهار درم گل سرخ و درم طباشیر یک درم بکونید و باده و درم شراب سیب بخورند و صندلین و
 کلاب و سینه یا کالنه در بر منیع باره تروک کنند و مخرج بار و تناول نمایند و این مخرج نیمه صندل بود و صفت آن
 و در قاع طباشیر کافور بانی هر یک ده درم شیشه صندل هر یک درم تخم توڑک تخم خیارین و کدو قشر هر یک چهار درم زرشک
 پنجه برنج لولوناسنه و و دانگ که با و لب هر یک نیم مثقال کوفته و نیمه شراب سیب بپزند و مخرج دیگر تخم کاسخو تخم خیار
 تخم خیارین کافور بانی هر یک پنجه برنج تخم توڑک ده درم لولوب و کدو با هر یک مثقال قاقاقه صندل طباشیر هر یک
 سه درم و در قاع گل چهار درم و در عفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک انگلی بکونید و با شیره قند بپزند
 و شربت ازین یک مثقال بود و اگر سودا المزاج بار و عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صنف و در بطور
 تفاوت بنض و صنف لشن و قلب و اختلال و صنف قوت و کسل و کثرت خواب و بدولی و مخرج بود و
 از موهامی گرم و موم و مخرج گرم راحت یا صندل علاج آن شراب با لنگه و کافور بانی و کدو تناول کنند و غذا سنا و آب

در غلبه و کثیر و موم و حلی در موضع بماند و بعد از تنقیه و اسطاطا من و ترطیب و تبرید باید که و شیر و تخم توڑک
 و آب خیار که در و نبات و ترنجبین و تنقل بشیراب انار عذب و کاهوشناید و غذا سبزی باغچه را با دم و اسفنا تا خورند
 و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر گداوه ملغمی بود و این که واقع شود علامت آن بیاض و غلط قاروره و بیاض
 و بطور بنض و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج آن ضد یا سلیق کنند و جلاب از پستان در پیچ و آبک
 و در باده ترکیب و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو شود آب و بعد از آن ترنجبین کین کنند بدین بطور حقیقت آن سنا
 پنجه برنج همک پنجه برنج کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین سبک باده در معده طبعی و در معده اخیر ده و پستان
 سی عدد ترنجبین ده و درم خیار شنبه یا تیره و درم و میان روز شنبه از نبات و عرق گل و تخم ریحان بسیار است مانند
 و اگر ناده سوداوی بود علامت آن سیاهی خشونت زبان و اختلاط عقل و در بیان و اضطرار بود و علاج آن چوب
 علاج ملغمی بود و در اول احتمال خفهای نرم باید که و جلاب از بنفشه پستان و ترنجبین نبات خورند یا آب تخم
 و در امراض قلب و شدی سودا المزاج که عارض قلب شود اگر عارض بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و غلبه بنض
 و حرمت و غلط قاروره و حرارت سینه و لب و قلع و غضب و غم کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب
 با کلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل لیمو و حاض و در خشک نیمه صندل بود و غذا انار دانه یا لیمو یا ترنج
 خورند و کثیفه خشک چهار درم گل سرخ و درم طباشیر یک درم بکونید و باده و درم شراب سیب بخورند و صندلین و
 کلاب و سینه یا کالنه در بر منیع باره تروک کنند و مخرج بار و تناول نمایند و این مخرج نیمه صندل بود و صفت آن
 و در قاع طباشیر کافور بانی هر یک ده درم شیشه صندل هر یک درم تخم توڑک تخم خیارین و کدو قشر هر یک چهار درم زرشک
 پنجه برنج لولوناسنه و و دانگ که با و لب هر یک نیم مثقال کوفته و نیمه شراب سیب بپزند و مخرج دیگر تخم کاسخو تخم خیار
 تخم خیارین کافور بانی هر یک پنجه برنج تخم توڑک ده درم لولوب و کدو با هر یک مثقال قاقاقه صندل طباشیر هر یک
 سه درم و در قاع گل چهار درم و در عفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک انگلی بکونید و با شیره قند بپزند
 و شربت ازین یک مثقال بود و اگر سودا المزاج بار و عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صنف و در بطور
 تفاوت بنض و صنف لشن و قلب و اختلال و صنف قوت و کسل و کثرت خواب و بدولی و مخرج بود و
 از موهامی گرم و موم و مخرج گرم راحت یا صندل علاج آن شراب با لنگه و کافور بانی و کدو تناول کنند و غذا سنا و آب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود و علامات ضما و کفند و اگر وجع شود و منقبضات استعمال کنند و بعد از آن بنفشه
 گردانند و قلت لعین اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود متداول باغذیه شیر غذا باید کرد و اگر سبب
 و سبب شیر بود یا غلبه بر و غالب شود و اگر مغر غالب شده باشد علامت آن صفت و حدت و قوت شیر بود
 و اگر بلغم غالب بود علامت آن پراختن و یا نیند و عمو منت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمبود است و
 غلبه شیر بود علاج آن تقیه باشد از غلبه غالب تبدیل مزاج باغذیه و شیر که سفا و آن که در کثرت لعین
 بسیاری غیر و سبب آن اگر با فراط بود مدت طشت و منقبضات استعمال کنند و پستان را مالک و مراد سنگ ریزه را
 و زیره و سرکه طلا کنند یا بجم و در اخر صحن معده و سوراخ که عارض معده میشود یا بادی باشد یا یا بآخر
 است یا بادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و خشکی و صفت زبان و طبعی و همان بود علاج آن تقیه می کنند
 با آنکه تسکین و آب گرم می باشد یا تخم شنبلیله و تربیخ و بیک بپوشانند و اندکی حسن رنگ در آن حل کنند و می باشد
 و قی کنند بعد از آن هر روز جلابی از تقیه اجازت پنج مہک تسکین و نبات متداول کنند و تسکین طبیعت مطبوعه و اگر
 و تقیه آن کنند بعد از تقیه نفوت معده بر بوی و اقرص بار و تسکین به وسیله کنند و این سفوف مفید بود
 صفت آن ورق گل و در دم طباشیر نیریزیم پله نیریزد و سماں هر یک سه درم مصطکی یک درم مالک یک درم بکوبند
 و با و چندان او و قی نیریزد و سه درم با کلاب متداول کنند و اگر مادی یعنی بود علامت آن بنفشه ترش و تخمه و
 اختار شکم و قلت اشتها و غشیا و قی بلغم و قلت عطش و کثرت رین و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و
 رطوبه و لین بنفش بود و سیل باغذیه و اطعمه و سبب ریفه و ملح باشد علاج آن اولاتی کنند و معده را پاک گردانند
 و بعد از آن بر روز جلابی از انیسون و پنج مہک و با آنکه و کفند غذا خود آب باشد یا بنفشه که اندک خورند و فلفل و دیگر
 و بنفشه را در آن کنند و طلا یا بنفشه و متداول نیریزد و بعد از تقیه سبب و یا باره جالینوس و لو غا و یا کنند
 یا بنفشه را می حاد و تیر و معده را بر حقن زین و صرمی مصطکی با آنکه و کوارش کوفی و گوارش کنند و زین خلیل بر و رده
 متداول کنند اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف تفهم و کثرت نفخ و ترشی و سمن
 و غلبه سودا قاروره و رطوبه و صفت و قی ترش و خشکی و بن و خشکی بود علاج تقیه بدن مطبوعه و اقسیم
 و مسهل است کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند و فلفل و کافور و زانیا و گوارش کوفی

کتاب طب
 اگر سبب شیر بود یا غلبه بر و غالب شود و اگر مغر غالب شده باشد علامت آن صفت و حدت و قوت شیر بود
 و اگر بلغم غالب بود علامت آن پراختن و یا نیند و عمو منت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمبود است و
 غلبه شیر بود علاج آن تقیه باشد از غلبه غالب تبدیل مزاج باغذیه و شیر که سفا و آن که در کثرت لعین
 بسیاری غیر و سبب آن اگر با فراط بود مدت طشت و منقبضات استعمال کنند و پستان را مالک و مراد سنگ ریزه را
 و زیره و سرکه طلا کنند یا بجم و در اخر صحن معده و سوراخ که عارض معده میشود یا بادی باشد یا یا بآخر
 است یا بادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و خشکی و صفت زبان و طبعی و همان بود علاج آن تقیه می کنند
 با آنکه تسکین و آب گرم می باشد یا تخم شنبلیله و تربیخ و بیک بپوشانند و اندکی حسن رنگ در آن حل کنند و می باشد
 و قی کنند بعد از آن هر روز جلابی از تقیه اجازت پنج مہک تسکین و نبات متداول کنند و تسکین طبیعت مطبوعه و اگر
 و تقیه آن کنند بعد از تقیه نفوت معده بر بوی و اقرص بار و تسکین به وسیله کنند و این سفوف مفید بود
 صفت آن ورق گل و در دم طباشیر نیریزیم پله نیریزد و سماں هر یک سه درم مصطکی یک درم مالک یک درم بکوبند
 و با و چندان او و قی نیریزد و سه درم با کلاب متداول کنند و اگر مادی یعنی بود علامت آن بنفشه ترش و تخمه و
 اختار شکم و قلت اشتها و غشیا و قی بلغم و قلت عطش و کثرت رین و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و
 رطوبه و لین بنفش بود و سیل باغذیه و اطعمه و سبب ریفه و ملح باشد علاج آن اولاتی کنند و معده را پاک گردانند
 و بعد از آن بر روز جلابی از انیسون و پنج مہک و با آنکه و کفند غذا خود آب باشد یا بنفشه که اندک خورند و فلفل و دیگر
 و بنفشه را در آن کنند و طلا یا بنفشه و متداول نیریزد و بعد از تقیه سبب و یا باره جالینوس و لو غا و یا کنند
 یا بنفشه را می حاد و تیر و معده را بر حقن زین و صرمی مصطکی با آنکه و کوارش کوفی و گوارش کنند و زین خلیل بر و رده
 متداول کنند اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف تفهم و کثرت نفخ و ترشی و سمن
 و غلبه سودا قاروره و رطوبه و صفت و قی ترش و خشکی و بن و خشکی بود علاج تقیه بدن مطبوعه و اقسیم
 و مسهل است کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند و فلفل و کافور و زانیا و گوارش کوفی

جمع شده باشد علامت آن ترشی و پهن و جشازش و برار طبع بود علاج آن تشویه معده کنند بنوعی
 گشتن و انیسون و مصطکی و دارچینی خوردند و غذا خود آب با فلفل و کمر و با مصطکی و دارچینی کنند و اگر اسهال
 احتیاج باشد بحسب صبر و باره اسهال نمایند جوهر البقر آن جوهر محصور است با شنبلیله سیاهی معده
 و آنرا بویوس گویند سبب آن برودتی معطر باشد که فم معده را عارضین شود و قوت حس و جذب از قوت
 شود و بدن عظیم محتاج بقدر باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی که در سیاه سخت میگویند
 عارضین شود علامت آن خفایت بدن و بطان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و آهیا ناعشی نیز عارض شود
 و ملس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگ و شراب کاج زبان و گلشن و زانایان و انیسون بر کدکام باشد
 و شغال تناول کنند و اغذیه خود آب بالکب و تیبه و دراج خوردند و نوال گرم در آن کنند و شراب ریحانی و طریح
 و جوارش کوفتی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سرد و راک و تمام کوفته و به معده طفا کنند و اعین
 سبب ضعف معده باشد یا حرارت معده بدن نیز عارض شود علامت آن کرب و لمب و عطش و بیخوابی و بیخوابی
 اگر سه شود غذا نخورد و غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکندین و شراب زرنشک و انار و صیاب با کلاب
 تناول کنند و غذای خشک و تر میزدی و انار وانه و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا اشتها رخ پیدا شود و چیزی را بخورند
 و غیر نباید بود و غشی کاف و اگر سبب حرارت قلب و ریه باشد علامت کرب و لمب و عطش و بیخوابی و بیخوابی
 و استراحت بهای سرد علاج آن شراب حامن و صیاب لمی و صندل بر کدکام که باشد با عرق گل و پیاده یا آب سرد
 بیاشامند و غذای شیرین و با مرغ یا نه خورند و صندل و کلاب عرق برید و پیاده که از زیاده و جویند و این قرض نیز
 مفید بود و ضعف آن صندلین و تخم خیارین و کدو و تخم تر که هر یک بپزند و با شیر و در و در که بپزند و با لعل و بپزند
 و شغال از آن تناول کنند یا غریب سکندین و اگر سبب حرارت و بیخوابی معده بود و بواسطه تناول چیزهای
 شور و تر و حار باشد و شنبلیله یا با فلفل یا با اسطوخودوس استقران معطر علاج آن سکندین با عرق گل
 و پیاده یا شنبلیله یا با فلفل یا با اسطوخودوس استقران معطر علاج آن سکندین با عرق گل
 و آب جوار که و آب تر میزدی و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا اشتها رخ پیدا شود و چیزی را بخورند
 شور باشد علامت آن باشد که با آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا

جمع شده باشد علامت آن ترشی و پهن و جشازش و برار طبع بود علاج آن تشویه معده کنند بنوعی گشتن و انیسون و مصطکی و دارچینی خوردند و غذا خود آب با فلفل و کمر و با مصطکی و دارچینی کنند و اگر اسهال احتیاج باشد بحسب صبر و باره اسهال نمایند جوهر البقر آن جوهر محصور است با شنبلیله سیاهی معده و آنرا بویوس گویند سبب آن برودتی معطر باشد که فم معده را عارضین شود و قوت حس و جذب از قوت شود و بدن عظیم محتاج بقدر باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی که در سیاه سخت میگویند عارضین شود علامت آن خفایت بدن و بطان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و آهیا ناعشی نیز عارض شود و ملس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگ و شراب کاج زبان و گلشن و زانایان و انیسون بر کدکام باشد و شغال تناول کنند و اغذیه خود آب بالکب و تیبه و دراج خوردند و نوال گرم در آن کنند و شراب ریحانی و طریح و جوارش کوفتی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سرد و راک و تمام کوفته و به معده طفا کنند و اعین سبب ضعف معده باشد یا حرارت معده بدن نیز عارض شود علامت آن کرب و لمب و عطش و بیخوابی و بیخوابی اگر سه شود غذا نخورد و غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکندین و شراب زرنشک و انار و صیاب با کلاب تناول کنند و غذای خشک و تر میزدی و انار وانه و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا اشتها رخ پیدا شود و چیزی را بخورند و غیر نباید بود و غشی کاف و اگر سبب حرارت قلب و ریه باشد علامت کرب و لمب و عطش و بیخوابی و بیخوابی و استراحت بهای سرد علاج آن شراب حامن و صیاب لمی و صندل بر کدکام که باشد با عرق گل و پیاده یا آب سرد بیاشامند و غذای شیرین و با مرغ یا نه خورند و صندل و کلاب عرق برید و پیاده که از زیاده و جویند و این قرض نیز مفید بود و ضعف آن صندلین و تخم خیارین و کدو و تخم تر که هر یک بپزند و با شیر و در و در که بپزند و با لعل و بپزند و شغال از آن تناول کنند یا غریب سکندین و اگر سبب حرارت و بیخوابی معده بود و بواسطه تناول چیزهای شور و تر و حار باشد و شنبلیله یا با فلفل یا با اسطوخودوس استقران معطر علاج آن سکندین با عرق گل و پیاده یا شنبلیله یا با فلفل یا با اسطوخودوس استقران معطر علاج آن سکندین با عرق گل و آب جوار که و آب تر میزدی و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا اشتها رخ پیدا شود و چیزی را بخورند شور باشد علامت آن باشد که با آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و غوره و لمی و خورند و همین که دفع غذا

[illegible]

سجود و غذا بر سرخ و ماغن بریان کرده باز شکم با سماق یا ستر یا دام بریان کرده بخورند و اگر سوز المراج باد و عارض کبد
شده علامت آن اسهال و قلات عطش و بیاض زبان و تهیج رو و احقان و بطور منقض و غلظت قاروره بود علاج
آن مراداد جلای از رازیانه و رویا و تربک و کلقتن تناول کنند و غذا نخورند آب با شیر و شکر اند و کبک و تپو خوردند
و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و صیقل و تخم کرفس و اوخرو انیسون و بادام تلخ و اهل و قسط و مر هر یک
و در دم عصاره غافث نمیزد و فلفل و تخمیل هر یک در سه بکوبند و آب رازیانه قرص سازند و شقای از آن
با این ما الاصول صفت آن پوست پیچ کرفس و رازیانه پاترود درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک سه درم
تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اوخرو غافث حاشا حبه هر یک چندیم مویط لافنی است درم در سه رطل
آب بوجوشانند تا بر طعم و نیم آبه بار علی قند بقوام آید و است درم تاسی تناول کنند از این قرص زیر مفید بود صفت
آن انستین و رویو نه هر یک سه درم گسرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک معول هر یک سه درم بکوبند
و آب کرفس قرص سازند و شقیب یک شقال بود و اسارون و تمام بوجوشانند و جگر را با آب آتشیل کنند و غلظ
آن تصفیه نمایند و با بونه و اکلیل الکک و قسط و سلجقه کوفته بارغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سنبه آن
شنا بسفرم و صمغ عربی هر یک بریان کرده سه درم گلاب بکوبند و فرفر و کبک و تپو بریان کرده سماق باز شکم
قرص گردانند و بخورند و اگر سوز المراج طرب بود علامت آن کثرت لعاب و قلات عطش و تهیج روی و احقان و کثرت
خواب و بلاد و حواس و بیاض قاروره و سوز المراج بود علاج آن هر روز جلای از رازیانه و تخم کرفس و پیچ مک و کلقتن
تناول کنند و غذا نخورند آب یا زرباج و کبک و تپو و رویه و دایچینی خوردند و اطریفل کبک و کلقتن و جوارشات گرم نشود
قرص صفت آن زرباج و تخم کرفس هر یک سه درم سنبل و تخم بکوبند و آب رازیانه کرفس بسرشد
و شقای با ده شقال گنجین بریزد و بخورند و اگر سوز المراج یا بس بود علامت آن نخافت بطن و قلات دم
و تشنگی و بیوست طبع و صلا بر منقض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیر و تخم تو زک با تراب بلیغ و
شماش تناول کنند و غذا که دبا گوشت بزغال خوردند یا حریبه از شیر و سیوس و نبات و روغن با فام
خوردند آب به تازه نیز شاید و موم روغن از روغن تقیه و روغن کدو و موم صاف و آب کاسنی و
آب تو زک ترشید کنند و بر جگر طلا سازند صفت کبک یا صمغ سماق بود و علامت آن کفته

ر کفای سفیدی
لب بغم اول
و صاحب سوز
پنوی لغت خواند
پنجی بریان
آن پوست را
لبک کنند و طری
نفسش آن است
که در از جواب
و غافث یک بار که
بسیار در روغن
و اوخرو غافث
آب و اسارون
در سه رطل
و صمغ عربی
و کبک و تپو
و رویه و دایچینی
خوردند و اطریفل
کبک و کلقتن
و جوارشات
گرم نشود
قرص صفت آن
زرباج و تخم
کرفس هر یک
سه درم سنبل
و تخم بکوبند
و آب رازیانه
کرفس بسرشد
و شقای با ده
شقال گنجین
بریزد و بخورند
و اگر سوز المراج
یا بس بود علامت
آن نخافت بطن
و قلات دم
و تشنگی و بیوست
طبع و صلا بر منقض
و بیاض قاروره
باشد علاج آن
شیر و تخم تو زک
با تراب بلیغ و
شماش تناول
کنند و غذا که
دبا گوشت بزغال
خوردند یا حریبه
از شیر و سیوس
و نبات و روغن
با فام خوردند
آب به تازه نیز
شاید و موم روغن
از روغن تقیه و
روغن کدو و موم
صاف و آب کاسنی
و آب تو زک ترشید
کنند و بر جگر
طلا سازند صفت
کبک یا صمغ
سماق بود و علامت
آن کفته

بکتاب فیصدی

فصل پنجم در بیان
در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

در بیان کتب که در این
کتاب مذکور است

شد یا بسبب سده باشد که بکبر عارض شود علامت آن صفت کبد و قلت اشتها و سدا و ان و مخالفت بدن و اسهال
غشائی بشیمی یعنی که کرم و جع معده از این علامت این بود و این سینه اگر در معده کبد بود و علامت او
که بول آنک اندک آید و رفیق بود و علامت آن که بپایه و بلای از تخم کاسنی و پنج تنگ و در باه ترکیب هر یک که در
رانیا نه کیدرم نبات و در شفت آن تناول کنند یا تخم کاسنی و کرس و ناخواه و پوست ریخ کاسنی و رانیا نه و نبات
سبب مزاج باقرص و رنگ کاسنی با کاسنی سدا و یا بنوری و غلظت و یا ریخ خوردند و از غلظت و الطعمه از ص
و علامت آن که در کس و در کس که با شند علامت آن که باز رفیق بود و علامت آن که هر روز بلای از ریخ تنگ
و تخم رانیا نه و کاسنی و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
تخم کاسنی سده و در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
و شفت هر یک که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
نافع بود و صفت آن تخم کرس و رانیا نه بل سنا پذیریم و در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
با و ام تلخ هر یک که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
و یک شغال با مار الاصول تناول کنند و کس که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
و کس که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
اعتباس بول نیز بود و علامت آن که او را خنده کند و خارج خون کسب و حبت و وقت گیرند و یا بلای از تخم کاسنی و
پوست ریخ کاسنی و در باه ترکیب هر یک که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
مطبوعه و ذاک کنند یا با سنی و صفت آن سنا پذیریم و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
هر یک که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
در او را بول سس بلای و در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
صفت آن تخم کاسنی و تخم کرس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
رسم کس که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم
کس که در کس و نبات تناول کنند و غلظت و آب و بلای طبعیت کنند و درین طبعیت صفت آن سنا پذیریم

مفتحات استحال کنند مثل شرب و نیازی و خوردن و سکنجبین و سستی تا شسته را آب بگیرند و سکنجبین
 بزوری تناول کنند علاج آنچه در صمد کبد باشد تناول بار الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر در
 تشنگی باشد شیر و تخم کدو و آب کاهنی یا سکنجبین خوردن و قرص زرد شک نیز بخورد و غذا زرد شک نیز با
 و انار و سکنجبین خوردن و شوره القیه و استسقا سور القیه از منفع کبد و سنا و مزاج آن عاوت شود
 علامت آن شیخ اطراف و میامن لون بود علاج او آنست که تفلیس بخورد و از غذیه غلیظه اجتناب
 نمایند و زرد شک و نخود آب با دار چینی و زیر باج خوردن و تقویت کبد و کبد چنانچه و سور المزاج گفته شد و مال
 و رین باب نمایند که این مقدره استسقا است اما استسقا تسهیل و زرقی و طبعی اما نمی آنست که جمیع اعضا
 بر آمده شود و سبب آن منفع بگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استسقا رخ دم بسیار از بکایه
 و کثرت حصص یا بسبب شرب آب سرد و بود و در عقب راجعت با در حمام یا در فرائض گرم یا بسبب صفت طحال
 بود که جذب بود و امتواذ کرد و در کبد ماند و مزاج او سرد گردانید یا بسبب منفع معده باشد که مضطرب معام
 تمام نمائند کرد و کیلوس خام بگیرد و در کبد تیز از لقیح آن عاجز شود و اعضا اثر جذب کند و چون خام
 باشد جز به بدن نشود و سبب این مرض اگر دو علامت آن میامن یا صفت لون بود و امتواذ بود
 و میامن و وقت قاروره بود و چون آنکست بر اعضا نمند فرود و در زمانه همچنان گو باشد علاج
 آن هر روز علاج با از تخم کاسنی و راز نانه هر یک دو درم سنج کاسنی و پنج راز نانه هر یک سه درم
 نبات ده درم تناول کنند غذا نیز باج یا کیک و میوه و کبوتر سنج و کج شک خوردن و اندک زیره و دانه
 و ران آنست و آب بچوشانند که لغایت سرد نشده باشد و آنکه میخورد و استسقا هم با آب شور و آب
 شبنمی مفید بود و در بنایه حسام و بر ریگ خسبیدن و شپت بر آفتاب کرده نشستن تا منع بود و در اخیر
 و او را بیل سبب لغت با یکد و سکنجبین بزوری و قرص زرد شک و کما در یوس و امینون و جوده
 و راز نانه و تخم کرفس و سنبلی و سلیمه و پنج راز نانه و پنج کرفس را بکوبند و درم آنان با سکنجبین
 بزوری تناول کنند و پوره در زیره و سحر بکوبند و در شکم طلا کنند و اگر طبعیت کسبتس باشد
 همچون زیره و شرب الیاده سکنجبین کنند و اگر این علت از منفع و برودت معده باشد

علاج سکنجبین
 سکنجبین را با آب بکوبند و سستی تا شسته را آب بگیرند و سکنجبین
 بزوری تناول کنند علاج آنچه در صمد کبد باشد تناول بار الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر در
 تشنگی باشد شیر و تخم کدو و آب کاهنی یا سکنجبین خوردن و قرص زرد شک نیز بخورد و غذا زرد شک نیز با
 و انار و سکنجبین خوردن و شوره القیه و استسقا سور القیه از منفع کبد و سنا و مزاج آن عاوت شود
 علامت آن شیخ اطراف و میامن لون بود علاج او آنست که تفلیس بخورد و از غذیه غلیظه اجتناب
 نمایند و زرد شک و نخود آب با دار چینی و زیر باج خوردن و تقویت کبد و کبد چنانچه و سور المزاج گفته شد و مال
 و رین باب نمایند که این مقدره استسقا است اما استسقا تسهیل و زرقی و طبعی اما نمی آنست که جمیع اعضا
 بر آمده شود و سبب آن منفع بگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استسقا رخ دم بسیار از بکایه
 و کثرت حصص یا بسبب شرب آب سرد و بود و در عقب راجعت با در حمام یا در فرائض گرم یا بسبب صفت طحال
 بود که جذب بود و امتواذ کرد و در کبد ماند و مزاج او سرد گردانید یا بسبب منفع معده باشد که مضطرب معام
 تمام نمائند کرد و کیلوس خام بگیرد و در کبد تیز از لقیح آن عاجز شود و اعضا اثر جذب کند و چون خام
 باشد جز به بدن نشود و سبب این مرض اگر دو علامت آن میامن یا صفت لون بود و امتواذ بود
 و میامن و وقت قاروره بود و چون آنکست بر اعضا نمند فرود و در زمانه همچنان گو باشد علاج
 آن هر روز علاج با از تخم کاسنی و راز نانه هر یک دو درم سنج کاسنی و پنج راز نانه هر یک سه درم
 نبات ده درم تناول کنند غذا نیز باج یا کیک و میوه و کبوتر سنج و کج شک خوردن و اندک زیره و دانه
 و ران آنست و آب بچوشانند که لغایت سرد نشده باشد و آنکه میخورد و استسقا هم با آب شور و آب
 شبنمی مفید بود و در بنایه حسام و بر ریگ خسبیدن و شپت بر آفتاب کرده نشستن تا منع بود و در اخیر
 و او را بیل سبب لغت با یکد و سکنجبین بزوری و قرص زرد شک و کما در یوس و امینون و جوده
 و راز نانه و تخم کرفس و سنبلی و سلیمه و پنج راز نانه و پنج کرفس را بکوبند و درم آنان با سکنجبین
 بزوری تناول کنند و پوره در زیره و سحر بکوبند و در شکم طلا کنند و اگر طبعیت کسبتس باشد
 همچون زیره و شرب الیاده سکنجبین کنند و اگر این علت از منفع و برودت معده باشد

علاج آن جلای از تخم کاسنی سردم اجاص ده عدد و تر مندی و ترنجبین و نبات تناول
 کنند و غذا و آب خوردن و ملکین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین یا بیلچ
 یا سدر زو کنند و بعد از آن متغیضه و یونجه را که در بابا یکدیش شیر و تخم توک و سکینین با آب جنب کرد
 و با یک مشتقال و ترص طباشیر نرم و غذا الک و چه تر مندی و دند شک و بندهاش و مقرا با هم منافع
 خوردند اگر بر تان سبب سوء المزاج عار بود که مراره را حادث شود و مره صفا را سبب حاد یک
 دور و غلبه آن پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و لبب باشد و این نوع فحشه
 حادث شود و باشد که سبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن سخافت و خاریدن بدن و
 خشکی بر باز بود و صفا را سبب و باز دفع شود علاج آن هر دو نوع اسهال صفا و تر مندی
 باشد و اگر بر تان سبب ورم کبد حادث شود علاج آن معده و ملکین طبیعت باشد و اگر
 سبب شرب زهر یا گزیدن میوه نارسه زهر دار باشد یک مشتقال و ترص طباشیر نرم با آب انار تناول
 کنند یا شفا که ترص کافور یا لعاب نمک و بهانه با آب جنب کرد و بخورند و خدا شکاب بار غنایام
 خورد و جگر را بوی گل و صندل و قاقیا و کشنیر سرک پنجه نرم و کافور نیم دانگ با گلاب بضمید
 کنند و بر تان سبب سده که میان طحال و مراره و اسهال حادث شود و واقع میگردد و این نوع علاج
 قویج باشد اولاً علاج قویج باید کرد و استعمال اشیا باره کنند و رو بوند و غافث هر یک شفا که
 انشین و رشتقال بگویند و با ده مشتقال سکینین تناول کنند و اگر سبب سده باشد که میان کبد
 و مراره حادث شود علامت او آن باشد که باز بندریج سفید گردد و علاج آن اسهال صفا باشد
 و بعد از آن اسهال متعطل مثل سکینین زبرد و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن
 باب و از تخم و را صرا ص طحال سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر عار بود علامت
 آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت و منع طحال باشد و صفت لون و کدورت آن حسرت
 قاروره و سواد بزار و اختلاف نبض و سوء حلق علاج آن صفا و اسهال کنند از جانب
 چپ و جلاب از تر مندی و ترنجبین و نبات و عود یا ترص زرد شک و سکینین زردی و غذا از شک یا تر مندی

اگر بر تان سبب سوء المزاج
 عار بود که مراره را سبب حاد یک
 دور و غلبه آن پیدا شود و در بدن
 منتشر گردد و علامت آن شدت عطش
 و لبب باشد و این نوع فحشه
 حادث شود و باشد که سبب حرارت
 جمیع بدن عارض شود و علامت آن
 سخافت و خاریدن بدن و خشکی
 بر باز بود و صفا را سبب و باز
 دفع شود علاج آن هر دو نوع
 اسهال صفا و تر مندی باشد و اگر
 بر تان سبب ورم کبد حادث شود
 علاج آن معده و ملکین طبیعت
 باشد و اگر سبب شرب زهر یا گزیدن
 میوه نارسه زهر دار باشد یک
 مشتقال و ترص طباشیر نرم با
 آب انار تناول کنند یا شفا که
 ترص کافور یا لعاب نمک و بهانه
 با آب جنب کرد و بخورند و خدا
 شکاب بار غنایام خورد و جگر
 را بوی گل و صندل و قاقیا و کشنیر
 سرک پنجه نرم و کافور نیم دانگ
 با گلاب بضمید کنند و بر تان
 سبب سده که میان طحال و مراره
 و اسهال حادث شود و واقع میگردد
 و این نوع علاج قویج باشد
 اولاً علاج قویج باید کرد و
 استعمال اشیا باره کنند و رو
 بوند و غافث هر یک شفا که
 انشین و رشتقال بگویند و با
 ده مشتقال سکینین تناول کنند
 و اگر سبب سده باشد که میان
 کبد و مراره حادث شود علامت
 او آن باشد که باز بندریج
 سفید گردد و علاج آن اسهال
 صفا باشد و بعد از آن اسهال
 متعطل مثل سکینین زبرد و آب
 کاسنی و تخم کرفس و انیسون
 و امثال آن باب و از تخم و را
 صرا ص طحال سوء المزاج که
 طحال را عارض شود اگر عار بود
 علامت آن شدت تشنگی و التهاب
 و حرقت و منع طحال باشد و
 صفت لون و کدورت آن حسرت
 قاروره و سواد بزار و اختلاف
 نبض و سوء حلق علاج آن صفا
 و اسهال کنند از جانب چپ و
 جلاب از تر مندی و ترنجبین و
 نبات و عود یا ترص زرد شک و
 سکینین زردی و غذا از شک یا
 تر مندی

شکر سرخ و زنجبیل هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و لذغ و هکمه
 باشد این حفته مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد و سپستان سبت عدد و قطی سته درم
 سبب می باشد و صافی کنند و آب چهار کدو و جازری و شیر و جو و لعاب بنگو هر یک پانزده درم
 روغن بنفشه ده درم با هم سیاه میزند و نمک هم استعمال کنند و اگر قوی سبب استقامت با بنزول
 آن یکسین انشین حادث شود و علامت او آنست که قوی سبب از سر کنی عینت یا بر سبتن یا از بالا
 بریز افتادن حادث شود **علاج** او آنست که پاهی علیل را بر لیسان میزند و پیرا لکاشند و
 رسیان را شکر یک کنند تا امعا سبب می خورد و در جلابی از رو باه ترکیب و بنفشه و راز با نه و نبات
 به پست و غذا بخورد و آب باروغن شیر و کتب باشد و اگر با سبب می خورد و زیو دیک درم یا یک مثقال
 زینن پاک شده فرو بریزد و ترود کنند و بالند تا بیرون آید و اگر قوی سبب اجتناس فصل و بیروست
 آن باشد علامت آن لغتدم اجتناس و تناول مہفات بود **علاج** آن جلابی از شراب بنفشه و
 زنجبیل هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا بخورد و آب چرب با مرغ فربه خورد با بنفشه چهار درم و
 سپستان سبت عدد بزرگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و زنجبیل پانزده درم جلاب
 سازند و اگر سبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود **علاج**
 آن جلابی از بنفشه و رو باه ترکیب و تخم کاسنی و زنجبیل و نبات تناول کنند یا آب حیار
 و کدو و شیر و تخم تو زک با زنجبیل و درین حفته تلین کنند صفت آن بنفشه و بنفشه
 تخم کاسنی و تخم حیارین و بابونه و اکلیل الملک و سیوس جو بگوشت و لبلاب و پیربا و شان
 هر یک مہفت درم عناب ده عدد و سپستان سبت عدد و سبب میزند و صافی کنند و لعاب بنگو
 و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و جازری و زنجبیل هر یک ده درم با آن تخم کرده استعمال کنند
 و غذا شیر و گندم چرب و صوبای چرب خورد و تخم بروغن بنفشه و لعاب خطی و کبیرا
 با نذ ایلا و **س** نوسه از قوی سبت و آچنان باشد که لثقل و راعمعا علیا
 مبتس گبر و دو باز و من بیرون آید و با آن ضعف مہفن و غشی و اضطراب بود **علاج**

و اگر با وجع و حرارت شدید و لذغ و هکمه باشد این حفته مناسب باشد
 و اگر با سبب می خورد و زیو دیک درم یا یک مثقال زینن پاک شده فرو بریزد
 و اگر با سبب اجتناس فصل و بیروست آن باشد علامت آن لغتدم اجتناس
 و تناول مہفات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و زنجبیل هر یک
 ده مثقال تناول کنند و غذا بخورد و آب چرب با مرغ فربه خورد با بنفشه
 چهار درم و سپستان سبت عدد بزرگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم
 و زنجبیل پانزده درم جلاب سازند و اگر سبب حرارت امعا باشد علامت آن
 شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و رو باه ترکیب
 و تخم کاسنی و زنجبیل و نبات تناول کنند یا آب حیار و کدو و شیر و تخم
 تو زک با زنجبیل و درین حفته تلین کنند صفت آن بنفشه و بنفشه تخم کاسنی
 و تخم حیارین و بابونه و اکلیل الملک و سیوس جو بگوشت و لبلاب و پیربا
 و شان هر یک مہفت درم عناب ده عدد و سپستان سبت عدد و سبب میزند
 و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و جازری و زنجبیل
 هر یک ده درم با آن تخم کرده استعمال کنند و غذا شیر و گندم چرب و صوبای
 چرب خورد و تخم بروغن بنفشه و لعاب خطی و کبیرا با نذ ایلا و **س** نوسه
 از قوی سبت و آچنان باشد که لثقل و راعمعا علیا مبتس گبر و دو باز و من
 بیرون آید و با آن ضعف مہفن و غشی و اضطراب بود **علاج**

او آنست که اولاً غلظت یاری رودی سه درم به بند چون در مع ساین شود با آن معاودت نکنند و جوارش منفرج
سهل یا جوارش غلظتی یا شعله یاری آن به بند و این حققت است حال کنند صفت آن بابونه شنبلیله تخم کرفس
رازانانه حلب هر یک ده درم انجیر ده عدد قشک سبکسج جاد شیر هر یک ده درم روغن زیت با سید انجیر ده درم
شکر سرخ و انجیر هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در روز غنما نخورد و اگر نتوانند
استعمال را با صفت مفید را قند و روغن بابونه و غیره میزنند و شرب میفرمایند گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و باید که شنبلیله و اکلیل الملک و تمام خشک و برگ سید انجیر و فودنه و روباه هر یک به چوبشانند
و در آن می نشینند و شیانفی از بوره و نمک هندی و گلچ و شحم الحنظل و ترقیب کنند و بکار دارند
مفصل و جوی بود که اسهال اجابت شود و نمک می پیروان اگر سبب رنج باشد علامت آن است ماقدر
و تنخ و بعد بود و خروج رنج نکین حاصل شود علامت آن هر روز جلای از اطمینان و رازانانه و روباه
تر یک و گلچ و فودنه و نمک کون نخورد و اگر با بعضی اسهال باشد علامت آن گفته شود و اگر
طبیعت منبس باشد رازانانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و فودنه و صغیر هر یک چهار درم و فودنه و شمل
محمود کوبیده و سه درم از آن تناول کنند و نمک بر روغن گل و بابونه گرم کرده بماند و اگر فودنه و شمل و اطمینان
هر نوع بود علامت آن حرقت امعاء و شکلی و خروج و نمک صغیر بود علامت آن آب انار بن با نبات باشد
و یا عنب گندوب مانده بر شتر سینه از نبات باشد یا شنبلیله و تخم کرفس و صغیر هر یک ده درم و نبات
تناول کنند اگر منفس بواسطه خلطه مانع نباشد علامت آن قشک و شنبلیله بود و یا بار بلفسم پیروان
علاج آن تبیین طبیعت کنند بجهت با سه نرم یا یابن مطلوب و صفت آن سنا بخورم
منفسه سفاک رازانانه تخم کاسنی روباه تر یک هر یک سه درم عناسیه ده عدد و سپستان است
عدد و تربد و درم سنا شنبلیله پانزده درم تر شنبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر
سبب غلظتی لزج باشد که در اسهال متعین شود علامت آن قشک و شنبلیله و کثرت سباق
و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تبیین طبیعت باشد بجهت با سه نرم
که در باب فو لنج ذکر یافت و متعین معده گفته بقیه و اگر سبب و در سینه و در عین بران و صغیر

در آن گشتند و بعد از تنقیه جوارش کنیز و صطک تراول کنند و غذا بخورند آب با شیر و خشک را نه بزنند
 و قلعش و آب سر و گشتند و خورد و دید آن که سببی که در امعاء متولد شود و سبب رطوبت و غشلی با میثد
 که در امعاء با نذر بطول نکشت متعفن شود و چون حرارت در وکل کند تا گرم شود و این گرم اگر دراز بود
 حیات که میزند و در امعاء در قاف متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و بعد از
 شکم و سبلان لعاب و بریم شامیدن دندان در غصاب علاج آن چهار روز یا بی رطوبت یا به شغال خشک
 تراول کنند و غذا بخورند آب با شیر و خشک را نه بزنند و در صحنی خورد و روز پنجم در رنده ترکی و برنج کابی و برنج کابی
 متعفن و سطر و سطر و ترس و ترید بر یکدیگر در می حبس کنند و در می که میزند و بر شیر بریزند و میاشند از آن
 بفتی با نذر و کل تمام نکند و آب که به شغال باب گرم بخورد و شکر و انگلی و نیم شل نگیرد و می که میزند و برنج کابی و برنج کابی
 و شبات سازد و بر دارند و در آخر روز ترکیک با شیر و تمام بخورد و از آن تراول اغذیه بخلط بارده احتراز کنند و اگر گرم
 باشد از آب الفرج گویند و او را امعاء تراول شود و علامت آن حضرت لون بود و خروج آن احیاناً چندی
 که چیزی خوردند سبب شد علاج آن در رنده ترکی و برنج کابی و برنج کابی و انگلی و نیم شل و در
 بکدر نیم شل و انگلی که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات و اغذیه بیزباجتنباب نمایند و اگر گرم ضعیف و غشلی
 شنبه بیکرم پیور و سر که علامت آن حکم است و غذا را نه بزنند علاج آن حقه کنند با این او و به
 صدف آن با بونه کلیل الملک و رنده برنج با سفید بر یک کفی ورق مهاد و ورق شفتا لوبه یک و ده دوم
 و ورق حنظل و رنده میو شانه و صافی کنند و در ورنه خفته زرد و تلخ و آب که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات
 بکار دارند و معتقد بر عین استخوان زرد و تلخ و آب که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات
 شباتی سازند و بر دارند و اگر اطفال را انیمضی حادث شود و در رنده یک شغال صبر و سطر و سطر و نیم گرم بکوبند
 و آب و ورق شفتا لوبه بناف طلا کنند و زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضل با آن تقاضا
 اندک جیبی و دفع شود و باشد که با آن خفته بود و سبب آن اگر غلطی مرایه باشد بار طوبی
 ماسکه که معب است و نیم ریز و غشلی و علامت آن حرقت معده باشد و خروج این رطوبت علاج
 آن سفوف بنشاسته یا سفوف گل را زنی چند و تراول کنند یا گل را زنی بکشتال جریان کرده باشد

در آن گشتند و بعد از تنقیه جوارش کنیز و صطک تراول کنند و غذا بخورند آب با شیر و خشک را نه بزنند
 و قلعش و آب سر و گشتند و خورد و دید آن که سببی که در امعاء متولد شود و سبب رطوبت و غشلی با میثد
 که در امعاء با نذر بطول نکشت متعفن شود و چون حرارت در وکل کند تا گرم شود و این گرم اگر دراز بود
 حیات که میزند و در امعاء در قاف متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و بعد از
 شکم و سبلان لعاب و بریم شامیدن دندان در غصاب علاج آن چهار روز یا بی رطوبت یا به شغال خشک
 تراول کنند و غذا بخورند آب با شیر و خشک را نه بزنند و در صحنی خورد و روز پنجم در رنده ترکی و برنج کابی و برنج کابی
 متعفن و سطر و سطر و ترس و ترید بر یکدیگر در می حبس کنند و در می که میزند و بر شیر بریزند و میاشند از آن
 بفتی با نذر و کل تمام نکند و آب که به شغال باب گرم بخورد و شکر و انگلی و نیم شل نگیرد و می که میزند و برنج کابی و برنج کابی
 و شبات سازد و بر دارند و در آخر روز ترکیک با شیر و تمام بخورد و از آن تراول اغذیه بخلط بارده احتراز کنند و اگر گرم
 باشد از آب الفرج گویند و او را امعاء تراول شود و علامت آن حضرت لون بود و خروج آن احیاناً چندی
 که چیزی خوردند سبب شد علاج آن در رنده ترکی و برنج کابی و برنج کابی و انگلی و نیم شل و در
 بکدر نیم شل و انگلی که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات و اغذیه بیزباجتنباب نمایند و اگر گرم ضعیف و غشلی
 شنبه بیکرم پیور و سر که علامت آن حکم است و غذا را نه بزنند علاج آن حقه کنند با این او و به
 صدف آن با بونه کلیل الملک و رنده برنج با سفید بر یک کفی ورق مهاد و ورق شفتا لوبه یک و ده دوم
 و ورق حنظل و رنده میو شانه و صافی کنند و در ورنه خفته زرد و تلخ و آب که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات
 بکار دارند و معتقد بر عین استخوان زرد و تلخ و آب که میزند و بر شیر کشته و میاشند و از لبنیات
 شباتی سازند و بر دارند و اگر اطفال را انیمضی حادث شود و در رنده یک شغال صبر و سطر و سطر و نیم گرم بکوبند
 و آب و ورق شفتا لوبه بناف طلا کنند و زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضل با آن تقاضا
 اندک جیبی و دفع شود و باشد که با آن خفته بود و سبب آن اگر غلطی مرایه باشد بار طوبی
 ماسکه که معب است و نیم ریز و غشلی و علامت آن حرقت معده باشد و خروج این رطوبت علاج
 آن سفوف بنشاسته یا سفوف گل را زنی چند و تراول کنند یا گل را زنی بکشتال جریان کرده باشد

ولسان الحلق و پوست ششهاش و گلزار و زده کل و کل طبعی و ورق مورد و چوب شامه و صافی کنند و
 صندل عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و که را بر یکدسته بگویند و زده شش صندل
 بریان کرده و در روغن گل یا میه تبرعل کنند و مجموع با هم آمیخته بجا دارند و دوشنتطار یا اسهال که یکد باشد
 و آن با خون صندل بود و سبب آن امتلا و دم بود یا تفرق الفضال که با آب واسطه و قطع دست و پای واقع
 شود یا صندل بود و سبب آن احتراق دم باشد یا تشبیه بدرومی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد
 یا و بیکه منفرد و یا قهجه یا قناری بود و تشبیه معنای گوشت اما آنچه در موی صورت بود اگر تقدم امتلا و
 اعتباس خون که سیدان آن متلا بود و باشد غلبه بود و آن علامت سحر محض و الم نباشد علامت
 او آنست که در امتداد غذا نخورد و حبس مطلق نمیکند اما هم که قوت باقی باشد و اگر ضعف با قراط بود پس شیر
 شش تو زک بریان کرده و بگو بریان کرده بر روغن گل چرب کنند و در سبزه یا قمر که با غوره یا قمر که با
 و شراب سبب بخورند و شراب انجیر که تندر غذا جو بریان کرده بخورند یا قهجه یا قناری که با غوره یا قمر که با
 با غوره یا قمر که با صندل و گلزار و آب مورد و طلا کنند اما آنچه بعضی از او بود و صندل بود و در روغن
 علامت او آنست که با بارز متلا بود و از دفع آن خفته و راسته حاصل شود و چنان چسبیدن شکم نباشد
 و چون معده خالی باشد بیشتر بود علامت او آنست که حبس کل نمکند و ادویه که مقوی باشد و
 در قهجه یا قمر که با صندل و گلزار و آب مورد و طلا کنند اما آنچه بعضی از او بود و صندل بود و در روغن
 جیره استعمال نکنند و معالجات سور المزاج که بجا آرد تا اعطای کلی دفع شود و اما آنچه قهجه و عنالی بود
 علامت بر الفضا بود یا که کب که علامت آن گفته شد دست و زرب اسهال معده باشد و سبب آن سستی
 و ترس معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام و معده
 تغییر می پذیرد و در مکث نکند و با آن تمیز و بران ملغی نباشد علامت آن تخمین معده باشد بجوارشات
 حاره و صفوف متغلیات و جوارش سفر جلیه فالین و غذا انار و انار با کبک و پیوند زیره و کشنیز
 و زده چینه خورند و اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن
 زشت مزاج و خشان بود علامت آن تخمین معده کنند و پیوند زیره و جوارشات مقوی

بگویند و با سبب بگویند و بسترشند و قمر ص سازند و کیشقال تناول کنند با سبب با نوزد سبب
 در اسرار ص کلیه و مثانه سور مزاج کلیه اگر چه باشد علامت آن حرقت مومع کرده و کثرت شهوت
 ماه و قشقی و سحریت نریختن قاروه باشد علامت آن آب انارین با نبات و تخمین باشد تخم توک
 با تدریس طباشیر نرم تناول کنند و غذا آشکاب یا بنو ماش یا اسفناخ خورد و شرب خشمخاشش پیچاک
 و عوزه لعون کنند و صندل و گنار و سماق هر یک دو درم کافور دانه طباشیر تخم حاص کشیده کاسه رخ گل آرز
 هر یک سه درم تخم کاهو تخم توک هر یک هفت درم بگویند و آب کاهو یا توک بپزند و قمر ص بپزند
 و شقاعی با آب انار یا شراب عوزه یا شیرین تخم بنورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر اسهال
 بار و بود علامت آن قامت عطش و بیاض و غلط قاروه و ضعف شهوت ایه بود علامت آن کافور و نبات
 و گوارش کوهن تناول کنند و غذا نمود آب الکبک و تیهو و کبوتر بچ و فلفل و دار چینی خورد و قمر ص شق
 و زیتون و خرمی بر کلیه طلا کنند و جابل و فندق و شق با شکو بنورند و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 کلیت اگر درم کرده از او به صندل و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 و وجع کلیه بود علامت آن مضطرب سلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و رو باه ترکیب نبات
 تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک با لعاب بگویند و بویضات و موضع کلیه را بپزند و نبات و شیان نبات
 و کاسنی و آب رو باه ترکیب تقصید کنند یا آب کاسنی و آب کشیده نوز کاهو و روغن مغیبه و کدو و بوم صافی با هم
 بپایین در طلا کنند چون درم فنج یا به علامت آن اشتداد و وجع و سکون و بویضات و قشقل بود و انزان
 خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و جابه و مغیبه و بزرگ میوه یا نمود و چنان گرم بر کلیه بپزند و عین
 تب نائل شود و وجع ساکن گردد و نقل باقی باشد بگین کبوتر و غبار آسیا و قشقل کر سینه
 با این ضما و نم کنند چون درم متعجب گردد و دوده بالبول بیرون آید شیر کاسه تخم یا شراب خشمخاشش یا شراب
 عناب و مغیبه بنورند و خروج ده متراوی شود و متعجب تخم و کدو هر یک درم خشمخاشش و نبات سنده و صمغ عربی
 و تخم نبات می هر یک دو درم و کاکج چغندر و کدو بنورند و درم از ان باوه درم شراب خشمخاشش تناول کنند
 و اگر چه از ماده ملغم یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه تب و التهاب بی شدت و وجع شدید بپزند با سبب

بگویند و با سبب بگویند و بسترشند و قمر ص سازند و کیشقال تناول کنند با سبب با نوزد سبب
 در اسرار ص کلیه و مثانه سور مزاج کلیه اگر چه باشد علامت آن حرقت مومع کرده و کثرت شهوت
 ماه و قشقی و سحریت نریختن قاروه باشد علامت آن آب انارین با نبات و تخمین باشد تخم توک
 با تدریس طباشیر نرم تناول کنند و غذا آشکاب یا بنو ماش یا اسفناخ خورد و شرب خشمخاشش پیچاک
 و عوزه لعون کنند و صندل و گنار و سماق هر یک دو درم کافور دانه طباشیر تخم حاص کشیده کاسه رخ گل آرز
 هر یک سه درم تخم کاهو تخم توک هر یک هفت درم بگویند و آب کاهو یا توک بپزند و قمر ص بپزند
 و شقاعی با آب انار یا شراب عوزه یا شیرین تخم بنورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر اسهال
 بار و بود علامت آن قامت عطش و بیاض و غلط قاروه و ضعف شهوت ایه بود علامت آن کافور و نبات
 و گوارش کوهن تناول کنند و غذا نمود آب الکبک و تیهو و کبوتر بچ و فلفل و دار چینی خورد و قمر ص شق
 و زیتون و خرمی بر کلیه طلا کنند و جابل و فندق و شق با شکو بنورند و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 کلیت اگر درم کرده از او به صندل و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 و وجع کلیه بود علامت آن مضطرب سلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و رو باه ترکیب نبات
 تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک با لعاب بگویند و بویضات و موضع کلیه را بپزند و نبات و شیان نبات
 و کاسنی و آب رو باه ترکیب تقصید کنند یا آب کاسنی و آب کشیده نوز کاهو و روغن مغیبه و کدو و بوم صافی با هم
 بپایین در طلا کنند چون درم فنج یا به علامت آن اشتداد و وجع و سکون و بویضات و قشقل بود و انزان
 خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و جابه و مغیبه و بزرگ میوه یا نمود و چنان گرم بر کلیه بپزند و عین
 تب نائل شود و وجع ساکن گردد و نقل باقی باشد بگین کبوتر و غبار آسیا و قشقل کر سینه
 با این ضما و نم کنند چون درم متعجب گردد و دوده بالبول بیرون آید شیر کاسه تخم یا شراب خشمخاشش یا شراب
 عناب و مغیبه بنورند و خروج ده متراوی شود و متعجب تخم و کدو هر یک درم خشمخاشش و نبات سنده و صمغ عربی
 و تخم نبات می هر یک دو درم و کاکج چغندر و کدو بنورند و درم از ان باوه درم شراب خشمخاشش تناول کنند
 و اگر چه از ماده ملغم یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه تب و التهاب بی شدت و وجع شدید بپزند با سبب

بگویند و با سبب بگویند و بسترشند و قمر ص سازند و کیشقال تناول کنند با سبب با نوزد سبب
 در اسرار ص کلیه و مثانه سور مزاج کلیه اگر چه باشد علامت آن حرقت مومع کرده و کثرت شهوت
 ماه و قشقی و سحریت نریختن قاروه باشد علامت آن آب انارین با نبات و تخمین باشد تخم توک
 با تدریس طباشیر نرم تناول کنند و غذا آشکاب یا بنو ماش یا اسفناخ خورد و شرب خشمخاشش پیچاک
 و عوزه لعون کنند و صندل و گنار و سماق هر یک دو درم کافور دانه طباشیر تخم حاص کشیده کاسه رخ گل آرز
 هر یک سه درم تخم کاهو تخم توک هر یک هفت درم بگویند و آب کاهو یا توک بپزند و قمر ص بپزند
 و شقاعی با آب انار یا شراب عوزه یا شیرین تخم بنورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر اسهال
 بار و بود علامت آن قامت عطش و بیاض و غلط قاروه و ضعف شهوت ایه بود علامت آن کافور و نبات
 و گوارش کوهن تناول کنند و غذا نمود آب الکبک و تیهو و کبوتر بچ و فلفل و دار چینی خورد و قمر ص شق
 و زیتون و خرمی بر کلیه طلا کنند و جابل و فندق و شق با شکو بنورند و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 کلیت اگر درم کرده از او به صندل و بویضات و فواکه باریده و متز نایز و ارام
 و وجع کلیه بود علامت آن مضطرب سلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و رو باه ترکیب نبات
 تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک با لعاب بگویند و بویضات و موضع کلیه را بپزند و نبات و شیان نبات
 و کاسنی و آب رو باه ترکیب تقصید کنند یا آب کاسنی و آب کشیده نوز کاهو و روغن مغیبه و کدو و بوم صافی با هم
 بپایین در طلا کنند چون درم فنج یا به علامت آن اشتداد و وجع و سکون و بویضات و قشقل بود و انزان
 خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و جابه و مغیبه و بزرگ میوه یا نمود و چنان گرم بر کلیه بپزند و عین
 تب نائل شود و وجع ساکن گردد و نقل باقی باشد بگین کبوتر و غبار آسیا و قشقل کر سینه
 با این ضما و نم کنند چون درم متعجب گردد و دوده بالبول بیرون آید شیر کاسه تخم یا شراب خشمخاشش یا شراب
 عناب و مغیبه بنورند و خروج ده متراوی شود و متعجب تخم و کدو هر یک درم خشمخاشش و نبات سنده و صمغ عربی
 و تخم نبات می هر یک دو درم و کاکج چغندر و کدو بنورند و درم از ان باوه درم شراب خشمخاشش تناول کنند
 و اگر چه از ماده ملغم یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه تب و التهاب بی شدت و وجع شدید بپزند با سبب

کار و مضیقه پیش فرزند و پاره و تپه و کمین کنند مگر کمین نمود و ششم شلغم و پیون از هر یک چهار درم با آب
در دایک کنند و در تهر بنشیند تا صبح شود و بعد از آن میان این دو ازین آب سبب شفا دل و از روغن جوزده
شفا دل و از شیر گوسفندی شفا دل با هم برآید بپزند و بشاگاه که بعد از آن بریزد کرده باشد یا آب مقیده و خطمی و
اندر یک بورد خفته کنند تا صبح پاک شود و بعد از آن این مقیده استعمال کنند و بر آن خسبند و سه شب بیانی این
کنند که مقیده بود و او را هم ششانه اکثر و موسی و صفراوی بود و علامت آن شدت و جمع و حرکت
مثانه و شب عرق و تشنگی و لیس و سواد لسان و امتناع با بود و باشد که با آن اعتبار بوی آن را بشد
علاج آن غذا یا سلیق کنند و ملاطی از مقیده و تخم کاسنی و غناب و شکریه و تربیدین تناول کنند و غذا
لشکاب یا شیر و ششامش و شراب بنفشه و زرد و بنفشه و جناسی و تخم خطمی و پوست ششامش بپوشانند
و در آن نشینند و بر عانه بپزند و شکل آن بر آنجا بنهند و صندلی و رویا به ترکیب و بنفشه و کاکج باستان
افزود غذا کنند و اگر حبس بول باشد شیر و تخم شده و سه بار در روز با آن بشانند یا سه تخم و تخم کدو و بنفشه
هر یک پنج تخم تو زک شده و تخم خطمی و جناسی و پرسیاوشان هر یک دو درم بگویند و چهار درم با آن بشانند
و ششامش تناول کنند و در حق کمین نیز بگویند یا کمیند مقیده یا شیر حق کنند و غذا سازند و چون تمام شد
و تفتیح شود شراب بنفشه با عسل بنگویند و زرد و غذا بنوشند و شراب و ام و بنفشه خطمی و جناسه و پرسیاوشان
و اکلیل الماک و علب و بزرگ و تخم شنبلیله بپوشانند و در آن نشینند و جمع مثانه بسبب قروح
یا حصات بود و آن گفته شود یا بسبب سوزش اگر کم که او را علاج شود علامت آن جمع و لیس
موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیر و تخم تو زک یا آب زرا که با نبات تناول کنند
و در روغن بنفشه و ران بپزند و در غلغل بپزند و اگر سوز مزاج یا رو بود و علامت شش است که بعد از
تناول اطعمه و اشربه مایه و یا ملاقات سر حادث شود علاج آن جلابی از انیسون و
ناخنخاه و تخم نمک و نبات تناول کنند و تخم و آب یا شیر و شکریه و زرد و فلفل و اجینی خورند و بر روغن کبر
در روغن و سبب مقیده مایه و تقطیر با آن بپزند و اگر جمع بسبب ریح بود علامت آن و تم و بود و با آن
شکل نبات علاج آن با الاصول بار و روغن یا یا بنفشه تناول کنند و مثانه را بسبب پوز

و یکدیگر متناول کنند و از او به حقیقت عصب و غلاف خشک کرده و زجاج مسحق و اسفود قندریون
که نوعی از سبزه دشتی است و کجی است که آنرا یونان اطالویدریطوس گویند و آن مرغیست که نیال و رازو
و چون نشسته باشد آنرا بر زمین میزند و آنرا قاصدک و ابوالفضل و صفر ابول میزنند و آنرا بختی
و خام میخورند و این مرض مفید است گویند اگر تمسک که آنرا چار سال بود و در آن زمان که انگور رنگ میگردد
بکشد اول خون و آخر آنرا بگذارد که ریخته شود و میانه آن نگاه دارند تا مجید گردد و سپس در آفتاب بنهند تا خشک شود
آنرا از عیار نگاه دارند و سخن کنند و قدری از آن بآب کبریا کشند مفید بود و اگر حصص در تجویز باشد
و بیرون نیاید یا نیکو گفت و در حصص شانه او به قوی استعمال نمایند و در احتیاج با و در قوی باشد و در ورم
مشانه اگر در شانه خون بسته شود علامت آن که ریه خشک شود و در اطراف او و نفس نتواند بود و علاج آن
سکنجبین عصفلی و سره اسلیمه تناول کنند و جگر خشک کرده و پیرایه جگر گوشن مفید بود و چون آنرا بپزد و با سره
و نخل و سداب بخورند و آب آن را طلیل بچکانند نافع بود و احتیاس و عسر البول اگر سبب هم حصار
علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی از ج باشد که در مجاری بول حاوش شود علامت آن تقدم تناول
الطعمه غلیظه از ج و فصل مریض بود و ببول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از انیسون و
سکنجبین کاشنه و تخم کمرش با نبات یا ماش بنده و فاشخواه هر یک بخورند کم بکنند و در ورم از آن تناول
کنند و در من لطف و مشا و بر و غن با و نه و خمر کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صفر رقیق باشد
که در مجاری بول فرو نآید علامت آن حرقت مجاری بول و حضرت بول باشد علاج آن لعاب بنگو
و در ورم روغن مغشبه بخورند بر سر شربت از نبات یا ماش و در رات احتراز نمایند و غذای انیسون یا سیفاناس
و روغن بادام با خرنوبه از شیر و سبوس و نبات و روغن مغشبه بخورند و اگر سبب قهقهه آن بول عسر البول حاوش شود
و خمر پزه شیرین و تخم خرنوبه و مغزندق و تخم با شکرتناول کنند و شیر و تخم قزک و تخم و در رات
عرقویه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن بهر بادام کشتقال
گوشت کند یا با طریقل که بهر تناول کنند و فاضله فاکا که در آن فوایل باشد خون نکند و سعد و خولیمان و زیره که کاشنه
و شاه بلوط و سداب و شمشاد مسعودی بکنند و متفالی از آن بخورند و حبالان بلید و کد که هر یک سه درم سعد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عرق بود اندک اندک اگر سبب اشتقاق عرقی بود و نفع بسیار آید و خون صدف تازه بود و سبب ضرر یا
 تناول او و به مرغیه یا سمیه نیز عادت شود علاج آن مضد با سلیق کنند و قوس کمر باو گل رسته و صنف عربی
 هر یک یک مشتقال با نرباب سبب تناول کنند یا بگویند و صنف عربی و با رنگ و تخم زربان هر یک ششقال بریان کرده
 بر روغن بادام چرب کنند و قوس بند و غذا بنوازش و قوس بادام بریان کرده با قوس خوند و از نبال اول الطعمه و نفع و اثر
 و شیرینی اعتدال با نرباب و از حمام حرکات غلیظه کوب و ششی و سیرج احترار کنند و نشاسته و کینه و تخم عربی و گلنار
 و تخم نوزک هر یک در ممشاخ کاو کوهی سوخته بچیدم کوبند و آب سماق و شنبه و قوس بند و مشتقال تناول کنند یا گلنار
 و سب و گل رسته و گل قمری هر یک سه درم و کربا یک درم و تخم زربان و تخم نوزک و کینه و نشاسته هر یک چهار درم کوبند
 و آب لسان اسکل تناول کنند و اگر سبب ناکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید
 و با آن پی باشد علاج آن چوب علاج قوسه کلیده مشانه بود یا ب نشاسته و سبب و راه اصل عصا
 و تناسب و درم ششین اگر درم جار باشد و موی یا صفراوی و علامت آن تب و حرمت لون و اشتداد تشنگی و صفرا
 قاروره باشد علاج آن مضد با سلیق کنند و جلابی از غناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و زنببیل هر یک ده درم تناول کنند
 و غذا با نبات بنوازش و قوس بادام خورند و از قوس و عدس با قلا و آب کشیده و رو باه ترکیب و کاشی و طباب بر درم نهند و فرقه
 بسکه و گلنار که کنند و بهان نهند و سلیق طبیعت به طبوخ فوا که کنند با نرباب و تخم زربان و تخم نوزک و شنبه و قوس بند
 و چون صحن نهند و با نرباب و اکلیل الملک و تخم شنبه کوبند یا بصفیده تخم مرغ صفا کنند اگر درم ملخی بوده علامت
 آن پیا صحن قاروره و به بایض لون و درم و نبات آن بود علاج آن جلابی از از زایه و تخم کبک و گلنار و آب قند تناول
 کنند و گلنار طبیعت که کنند به طبوخ فوا که در درم و نبات و باقی کنند یا بصفیده تخم مرغ و تخم زربان و تخم نوزک
 و ترباب با قوس عسل و نمک و زیره و از قلا و کندن و روغن بیت با جلابی و شنبه و اکلیل الملک آرد با قلا و روغن
 مایه نه صفا و ساند اگر درم صفراوی باشد علامت آن ضلالت و کموت و درم و به اصل قاروره و عدس و تخم چوب
 علاج آن جلابی از با نرباب و از زایه و تخم کبک و گلنار تناول کنند و گلنار طبیعت به طبوخ تخم زربان و تخم نوزک
 و شنبه و اکلیل الملک و با نرباب کوبند یا بصفیده تخم مرغ و روغن و قوس ساق کاو و روغن بیت
 و قوس با نرباب از زنده و دران با نرباب و صفرا و عظم ششین گاه باشد که حسیه بزرگ شود و بول اسطوخودوس

در ششین بپزند
 و صنف عربی
 و از نرباب سبب تناول کنند
 و قوس بادام بریان کرده
 با قوس خوند و از نبال اول الطعمه و نفع و اثر
 و شیرینی اعتدال با نرباب و از حمام حرکات غلیظه کوب و ششی و سیرج احترار کنند و نشاسته و کینه و تخم عربی و گلنار
 و تخم نوزک هر یک در ممشاخ کاو کوهی سوخته بچیدم کوبند و آب سماق و شنبه و قوس بند و مشتقال تناول کنند یا گلنار
 و سب و گل رسته و گل قمری هر یک سه درم و کربا یک درم و تخم زربان و تخم نوزک و کینه و نشاسته هر یک چهار درم کوبند
 و آب لسان اسکل تناول کنند و اگر سبب ناکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید
 و با آن پی باشد علاج آن چوب علاج قوسه کلیده مشانه بود یا ب نشاسته و سبب و راه اصل عصا
 و تناسب و درم ششین اگر درم جار باشد و موی یا صفراوی و علامت آن تب و حرمت لون و اشتداد تشنگی و صفرا
 قاروره باشد علاج آن مضد با سلیق کنند و جلابی از غناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و زنببیل هر یک ده درم تناول کنند
 و غذا با نبات بنوازش و قوس بادام خورند و از قوس و عدس با قلا و آب کشیده و رو باه ترکیب و کاشی و طباب بر درم نهند و فرقه
 بسکه و گلنار که کنند و بهان نهند و سلیق طبیعت به طبوخ فوا که کنند با نرباب و تخم زربان و تخم نوزک و شنبه و قوس بند
 و چون صحن نهند و با نرباب و اکلیل الملک و تخم شنبه کوبند یا بصفیده تخم مرغ صفا کنند اگر درم ملخی بوده علامت
 آن پیا صحن قاروره و به بایض لون و درم و نبات آن بود علاج آن جلابی از از زایه و تخم کبک و گلنار و آب قند تناول
 کنند و گلنار طبیعت که کنند به طبوخ فوا که در درم و نبات و باقی کنند یا بصفیده تخم مرغ و تخم زربان و تخم نوزک
 و ترباب با قوس عسل و نمک و زیره و از قلا و کندن و روغن بیت با جلابی و شنبه و اکلیل الملک آرد با قلا و روغن
 مایه نه صفا و ساند اگر درم صفراوی باشد علامت آن ضلالت و کموت و درم و به اصل قاروره و عدس و تخم چوب
 علاج آن جلابی از با نرباب و از زایه و تخم کبک و گلنار تناول کنند و گلنار طبیعت به طبوخ تخم زربان و تخم نوزک
 و شنبه و اکلیل الملک و با نرباب کوبند یا بصفیده تخم مرغ و روغن و قوس ساق کاو و روغن بیت
 و قوس با نرباب از زنده و دران با نرباب و صفرا و عظم ششین گاه باشد که حسیه بزرگ شود و بول اسطوخودوس

و اندر با شراب بی تناول کنند و اگر وجع رحم بعنایت باشد و در سنگ باب کاسنی بسیارند و با هر دو گول فیه
 سه حال کنند و یا فیون در عفران و شیر و فتران بکار دارند شقاق رحم بسبب پرست مغط باشد که در حالت
 ولادت حادث شود یا بسبب شریعت و جمیع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت خشک شود بخون نشو
 شود علامت آن شراب نبشته و ششاش تناول کنند و غذا بنویاش و شیر و مغط با دوا نموند پیله برید و مغط ساق
 هر یک پنجیدیم در وزن قهقهه ده درم زفت و سوم هر یک ده درم هم ساند و سه حال کنند یا زفت و عسلک البطم در
 روغن سوسن بکند و زعفران و زردی و اسپیر رحم از مغط سودا و سه حادث شود و آنرا بمخلط ساق یا بصبر یا بنید
 و آنرا از مغط و شیرین بر روی و دم آید علامت آن قهقهه بدن باشد و سودا و زعفران و زردی و سوسن و زعفران و عروق
 و عطر و زنگ عاقلیم یا قهقهه در وزن بزرگ و سوم هم ساند سه حال کنند و اگر بدین شود قطع یا یکدیگر و حکم که رحم و بابت
 آن است که زن از جماع سیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شوق نیاورند و سبب آن مغط عاقلیم یا با شکر که بدن
 موضع تری و موجب این حالت شود علامت آن آب انارین یا تر مندی یا نبات تناول کنند و غذا خورده یا سماق
 یا انار خورند و در کافور مناسب بود و قهقهه بدن طبعی و کافور و زردی و با بمخلوط و اگر که زردی و تخم چنگشت و تخم کاهو
 و ششاش و کشیزه درم یک و بنید سه درم آنان باب انار ترش یا بسبب بر ترش تناول کنند و تخم کاهو و تخم چنگشت
 سودا الزاج بار و باشد که رحم را حادث شود و غذای که بود در مدینه ختم تواند کرد و موجب فقر شود علامت آن دم
 عاقل و صلا بابت و در جمیع و عاقل و علامت آن جلابی از تخم کرم فوس از زبانه و نیون کلات تناول کنند یا گوارش کونک
 شقای یا سحر نیا نشغال باب یا خواهر خورند و زردی و پوره و مقل هر یک سه درم و نیم ده عدد و یکونند یا شیرین بر عاقل
 طلا کنند و روغن قنطاریت و یا پوره و هلال و شربت و برنجاست و سنبلین اکلیل المملک و در زنجبوش و شیخ و سداب
 بچوشانند و در آن نشینند احتباس طمث اگر بسبب دم رحم باشد علامت آن گشته شد و اگر بسبب قنطاریت
 دم باشد علامت آن نخافت بدن صفت لون و تقدیم آن صفرغ بسیار و قنطاریت با قنطاریت و علامت ج
 آن تقویت قلب و معده کنند و بوبات و سفرحات و اندکی شیر غذا خورند و ترک ریختن کنند و اگر بسبب
 غلط دم باشد یا غلط غلیظ بر روی کوباری عروق را سنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطور منقبض
 غذا خورده و نقل نوم باشد علامت آن جلابی از تخم کرم فوس و زبانه و نیون و کلات تناول کنند

فیه یا بداند
 که تمام این درم آن
 است و در آن
 کچین و در آن
 عاقلیم یا قهقهه
 صفا بسبب
 در سوسن و زعفران
 و زردی و سوسن
 و زعفران و عروق
 و عطر و زنگ
 عاقلیم یا قهقهه
 در وزن بزرگ
 و سوم هم ساند
 سه حال کنند
 و اگر بدین شود
 قطع یا یکدیگر
 و حکم که رحم
 و بابت آن است
 که زن از جماع
 سیر نشود و هر
 چند که مجامعت
 کنند شوق نیاورند
 و سبب آن مغط
 عاقلیم یا با شکر
 که بدن موضع
 تری و موجب
 این حالت شود
 علامت آن آب
 انارین یا تر مندی
 یا نبات تناول
 کنند و غذا خورده
 یا سماق یا انار
 خورند و در کافور
 مناسب بود و قهقهه
 بدن طبعی و کافور
 و زردی و با بمخلوط
 و اگر که زردی
 و تخم چنگشت
 و تخم کاهو و ششاش
 و کشیزه درم یک
 و بنید سه درم
 آنان باب انار ترش
 یا بسبب بر ترش
 تناول کنند و تخم
 کاهو و تخم چنگشت
 سودا الزاج بار و
 باشد که رحم را
 حادث شود و غذای
 که بود در مدینه
 ختم تواند کرد
 و موجب فقر
 شود علامت آن
 دم عاقل و صلا
 بابت و در جمیع
 و عاقل و علامت
 آن جلابی از تخم
 کرم فوس از زبانه
 و نیون کلات
 تناول کنند یا
 گوارش کونک
 شقای یا سحر
 نیا نشغال باب
 یا خواهر خورند
 و زردی و پوره
 و مقل هر یک
 سه درم و نیم
 ده عدد و یکونند
 یا شیرین بر
 عاقل طلا کنند
 و روغن قنطاریت
 و یا پوره و هلال
 و شربت و برنجاست
 و سنبلین اکلیل
 المملک و در زنجبوش
 و شیخ و سداب
 بچوشانند و در
 آن نشینند احتباس
 طمث اگر بسبب
 دم رحم باشد
 علامت آن گشته
 شد و اگر بسبب
 قنطاریت دم
 باشد علامت
 آن نخافت بدن
 صفت لون و
 تقدیم آن صفرغ
 بسیار و قنطاریت
 با قنطاریت و
 علامت ج آن
 تقویت قلب و
 معده کنند و
 بوبات و سفرحات
 و اندکی شیر
 غذا خورند و
 ترک ریختن
 کنند و اگر
 بسبب غلط دم
 باشد یا غلط
 غلیظ بر روی
 کوباری عروق
 را سنگ گرداند
 علامت آن بیاض
 لون و بطور
 منقبض غذا
 خورده و نقل
 نوم باشد
 علامت آن جلابی
 از تخم کرم
 فوس و زبانه
 و نیون و کلات
 تناول کنند

و سیر برقرارند اگر طعم و بوی آن از دهن بشنود آبتن نباشد و زلی که سپر آبتن باشد روی او فو تر بود و نشانه
 او بیشتر باشد و آبتنهای او صحیح بود و در طرف راست نقلی یا بدوستان راست او بزرگ شود و کثره اسهال
 اکثر زنی آبتن شود اما آنکه نتواند داشت و سقوط شود آن اگر سبب عوارض خارجی بود مثل حرکات صغیر و منبر بر مقله از آن
 مختصر باید بود و اگر سبب اسباب داخلی بود اگر رطوبتی باشد که از خارج هم تم کند علامت آن سیدان رطوبت بود از رحم
 و شیخ اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و مار الاصول و شراب پرومیت تناول کنند و قلیا قلیا
 و برنج و زعفران و ارچینی خورد و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد به بادایره یا تنقیه کنند و در او را اسک
 و سنجینیا تناول کنند و زرباد و روغن هر یک دو درم و لولو و کرباج و هر یک سه درم شسته و سنبل هر یک
 نیدرم یک درم و جمل برشته و شقای از آن تناول کنند و چند بیدتر نیدرم و تخم کرنس را زبانه و اینون و قو
 و ناخاه و انجلا و خولجان هر یک یک درم بکوبند و شقای از آن بجزند و درم بالنگو و خلوق و روغن زیتون شسته کنند و اگر
 استقلا سبب ریخی غلیظ بود و درم علامت آن افتخار عانه و زرباد و قراقرق و نعج معده و سوره هضم و نادی از
 اطعمه زفا غده بود و علاج آن جلای از زبانه و اینون و تخم کرنس و گلنگین تناول کنند و مار الاصول و ناخاه
 با شیر و شکمانه و کبک و جوی خورند و زرباد و روغن و عسل و چند بیدتر و زبانه و سوره هضم و نادی
 و درم و شک و انگلی بکوبند و جمل برشته و شقای تناول کنند و قطن و عانه و قش بر قش خیری و زیتون و نارین
 چرب کنند و شک و نارین خورند و اگر استقلا سبب لاغری بود و چنانچه از غذای او چیزی زانده اند که غذای چنین شود
 علاج آن تناول اعذیه مسنده بود مثل هر لیه و عسیده و روغن گاو و شکر تدین بر روغن بنفشه و بادام
 کنند و بعد از آن غذیه استقامت عسیده بود و اگر سبب احتباس طشت بود زیرا که آن غذای چنین شود
 و چون جتبس شود غذای نشو و در او سقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد عسره و لادیت
 سبب فربخی زن بود و صغیر رحم و منق مسک و ضعف قوت و اخه بود و علاج آن جلای از شکط و شیخ و
 پر سیاوشان و بنات کنند و شکم و پشت بر روغن بنفشه و پیدیل و مرغ و خرساق گاو چرب کنند و با بونه و شربت و
 مرزنجوش و اکلیل الملک و نام و ورق کرب و سلق و بزرگ بجزند و در آن نشیند و چند بیدتر و کندر نش
 و شونیز عسیده آرد و چون عسله اهدا کند بینی و دهن بگیرد تا قوت مدد و بعد چنین بیرون آید و سم اسپ و آتش و نود و

عقون بر قوت
 است و در کتب
 کثیر گوید بر کثرت
 کم نیست
 کم مدوم و شک
 در اول حال و کتب
 و منق و من لادن
 است و در لادن
 خصوص از کرب
 در آن سوره هضم
 سوره هضم و نادی
 عسله اهدا کند بینی
 و دهن بگیرد تا قوت
 مدد و بعد چنین
 بیرون آید و سم
 اسپ و آتش و نود و

کنند و اگر سرهای بسوزند و دو کنند مفید بود و اگر سبب فربشی باشد رحم فناف و تریگاه و پشت بر وزن فربشی
چوبه باد و مرغ و مغز ساق گا و پرپ کنند و اگر سبب هوا می سرد یا بر دوقی بود و که وجبت کافف نرم گرم کرد و کام گرم
برند و راب سبک نشاند و اگر سبب حرارت هوا بود بر وزن فربشی و مسند لین و گلاب خشک و پشت را با نان
و آب انارین با ترنجبین بپاشند و اگر قضا طبعین بر دست پنب گیرند یا لبه بران راست نمیدند یا با سکه
بزاید و گویند که اگر چهار شقال خیار شیرین سوختند و بپاشند مفید بود و احتباس ششیمه و جنین صیت
اگر سبب در شکم میرد یا ششیمه یا ندی کنند که بیرون آید یا موی بلاد حاد نگردد و علامت موت جنین آنست که حرکت
او محسوس نشود و اطراف حاده سرد شود و نفش او متواتر بود و علاج او آنست که جلای از شکم ششیمه
در پیما و شان اهل هر یک بسته و دم ترس و پو و نیمه هر یک و دو درم نبات و ده شقال تناول کنند یا نهند و جادو شیر و
غذیه بر سر زهره گا و نساوی گرفته یک درم از آن با بگرم بپاشند و عطسه آرد و بکشدش و ششیمه چنانچه
گفته شد یعنی چون بگیرند و اهل و زراوند و ترس و حرف بگویند و زهره گا و بر سرشند و استعمال کنند و چشم خطر
و مست و سدا نه خشک اند هر یک بسته و دم بپاشند و زهره گا و بپاشند و نبات و عانه طلا کنند یا و نمیدند و ششیمه و سبب
تساوی بگویند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و پوست انار و گیرین کوبند و و کنند و اگر بدین تدریس بیرون
نیاید دست برند و بیرون آید و با یک جنین را پاره پاره گردانند و این عمل خطرناک بود و احتباس نفاس
اگر خون نفاس بسته شود جلای از تخم کرنس و زرا نیانه و پیما و شان و شکم ششیمه و نبات تناول کنند و استعمال
فنز جات نمایند چنانچه در احتباس طث ذکر رفت رجا علی نو و ششیمه سبب که از احتباس طث حادث شود
علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون و احساس حرکتی در شکم و احتباس طث و انقباض نرم رحم و احساس حرکت خاصه
که دست بر دهند و کمی در شکم کنند سبب انقباض ماده یا ریاح غلیظ یا ورمی صلب و فرق میان آن و کولیک
مدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوز مضمر و قرا قرو و بواسنقا
طبعی نیز مشتبه شود و فرق مدان کنند که در سوز خلق و خفت نفس باشد و علامات استسقا را نشانه علاج
آن هر روز جلای از زرا نیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلخانه تناول کنند و همچون کرک و تریاق اربعه
و بار الاصول علامت نمایند و مغوف تخم کرنس در مزه و در سرکه خسیا سیده و در مزه ناخواه و در خیس و انیسون

[illegible]

طرب الم
تأمل افلاک و
مهر است انسان
که سبب میکند
کار او را خست
بسیار مصون شود
در نزد کار خدایا
آورد که در این
مرغ غنچه
در غنچه

کاسنی پنجم صک و از یانه و گلخانه تناول کنند و غذا بخورند و بعد از آن بفرستند تا کاسنی این مطلب بخ کنند
 خدمت آن سنا پنجم پنجم کاسنی و از یانه پنجم ممکن ورق گل منقشه و نیو فر که دریم موزیها پنجم دریم
 غناب ده عدد و اجاس است عدد پنجمین خیار شنبه یک پانزده دریم و بعد از دور و زرق منقشه یا تر بد و سقو میاد
 ترکیب کنند یا معجون خیار شنبه در آب گرم حل کنند و یا شامه باقی علاج آن همچون علاج نامیه باشد اما قرص
 غافث درین قسم مناسب نافه حمی ریح داسره تی سودا و کبود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این
 ریزه آید و در روز و نوبت است چهار ساعت باشد و باشد که در روز یک روزنه آید از این معکوس گل بند و پت
 ریم از سودا و طبیعی یا خلط شود و این قسم بعد از حمیات عفته باشد و باشد که نیم از اورام طحال حادث شود و این ترین
 ریم بود علامت آن است که ابتدا اینها فضل کند و که عضا رسا شود چون گرم کند که آن با فراط باشد و اینجا حراق
 خون حادث شود علامت آن حیرت و غلط بول و تشنگی با فراط رسا اندک عرف بسیار بود و بعد از حمیات طبقه حیات
 اورام حادث شود و اینجا حراق صفر بود علامت آن لیدیم خطاب و تشنگی مفرط و عرت و توان منقش و بعد از
 حمیات صفر و حادث شود و اینجا حراق ملغم باشد علامت آن لیدیم بنض غلط بول و در اوران باشد و لیدیم ملغم است
 و بعد از حمیات ملغم حادث شود و اینجا حراق سودا و طبیعی بود علامت آن سود خلق و صمغ و متعفن و که در قار و بود و آنرا
 علاج این باشد که اطباء اصل را در سنا پنجم آن ششوف نشود و غذا از میان و زرق منقشه پنجم و بعد از آن
 از اشتر پنجمین بر و در سنا پنجم و گنجد اکتفا نمایند و از اندر غلیظه و سوسل قهید و با چونان مایه شود و پنجم
 اعتقاد نمایند و اگر در آید علامت آن غلیم باشد و صمغ ملغم با سلیق قهید افتد و اگر خون غلیظه و سیاه باشد و ریم و آن کنند
 اول از و به بند و بعد از آن ریزه پنجم ماده ششوف نشود و هر روز علاج این پنجم صک پنجم کاسنی و گوزبان با لنگه و از یانه
 و گلخانه تناول کنند و غذا بخورند و بنوش باشند که سکه دانه و فریم فریم خورد و بعد از آن پنجم طبیعت کنند و این مطلب
 صس سنا پنجم پنجم بلید سیاه پنجم منقشه پنجم دریم با لنگه و گوزبان پنجم کاسنی و از یانه پنجم کثوث اسطوخودوس پنجم
 منقش و بلید ناکه که دریم و موزیها لقی پانزده دریم و ورق گل چهار دریم بلید زرد و کالی افیمون هر یک منقش دریم شش
 دست و اگر میانه دریم پنجم آن ترید و دریم غناب ده عدد و پستان سی عدد و تر پنجمین خیار شنبه هر یک پانزده دریم
 و بعد از دو سه روز طبیعت افیمون یا صب آن یا معجون نجاح باشد شاهره و با لنگه و سنا تناول کنند و اگر یانه

فوقی بود و این
 سنا پنجم پنجم
 کاسنی و از یانه
 پنجم ممکن ورق
 گل منقشه و نیو
 فر که دریم موزی
 ها پنجم دریم
 غناب ده عدد و
 اجاس است عدد
 پنجمین خیار شنبه
 یک پانزده دریم
 و بعد از دور و
 زرق منقشه یا
 تر بد و سقو میاد
 ترکیب کنند یا
 معجون خیار شنبه
 در آب گرم حل
 کنند و یا شامه
 باقی علاج آن
 همچون علاج
 نامیه باشد اما
 قرص غافث درین
 قسم مناسب نافه
 حمی ریح داسره
 تی سودا و کبود
 که ماده آن در
 خارج عروق
 متعفن شود و این
 ریزه آید و در
 روز و نوبت است
 چهار ساعت
 باشد و باشد
 که در روز یک
 روزنه آید از
 این معکوس گل
 بند و پت ریم
 از سودا و طبیعی
 یا خلط شود و
 این قسم بعد از
 حمیات عفته
 باشد و باشد
 که نیم از اورام
 طحال حادث
 شود و این ترین
 ریم بود علامت
 آن است که ابتدا
 اینها فضل کند
 و که عضا رسا
 شود چون گرم
 کند که آن با
 فراط باشد و
 اینجا حراق خون
 حادث شود علامت
 آن حیرت و غلط
 بول و تشنگی
 با فراط رسا
 اندک عرف بسیار
 بود و بعد از
 حمیات طبقه
 حیات اورام
 حادث شود و
 اینجا حراق صفر
 بود علامت آن
 لیدیم خطاب و
 تشنگی مفرط و
 عرت و توان
 منقش و بعد از
 حمیات صفر و
 حادث شود و
 اینجا حراق
 ملغم باشد
 علامت آن لیدیم
 بنض غلط بول
 و در اوران
 باشد و لیدیم
 ملغم است و بعد
 از حمیات ملغم
 حادث شود و
 اینجا حراق
 سودا و طبیعی
 بود علامت آن
 سود خلق و
 صمغ و متعفن
 و که در قار و
 بود و آنرا
 علاج این
 باشد که
 اطباء اصل
 را در سنا
 پنجم آن
 ششوف
 نشود و غذا
 از میان
 و زرق
 منقشه
 پنجم و
 بعد از آن
 از اشتر
 پنجمین
 بر و در
 سنا
 پنجم و
 گنجد
 اکتفا
 نمایند و
 از اندر
 غلیظه و
 سوسل
 قهید و با
 چونان
 مایه
 شود و
 پنجم
 اعتقاد
 نمایند و
 اگر در
 آید
 علامت
 آن غلیم
 باشد و
 صمغ
 ملغم با
 سلیق
 قهید
 افتد و
 اگر
 خون
 غلیظه
 و سیاه
 باشد و
 ریم و
 آن
 کنند
 اول از
 و به
 بند و
 بعد از
 آن ریزه
 پنجم
 ماده
 ششوف
 نشود و
 هر روز
 علاج
 این
 پنجم
 صک
 پنجم
 کاسنی
 و گوزبان
 با لنگه
 و از
 یانه
 پنجم
 کثوث
 اسطوخودوس
 پنجم
 منقش و
 بلید
 ناکه
 که دریم
 و موزیها
 لقی
 پانزده
 دریم و
 ورق گل
 چهار
 دریم
 بلید
 زرد و
 کالی
 افیمون
 هر یک
 منقش
 دریم
 شش
 دست و
 اگر
 میانه
 دریم
 پنجم
 آن ترید
 و دریم
 غناب
 ده عدد
 و پستان
 سی عدد
 و تر
 پنجمین
 خیار
 شنبه
 هر یک
 پانزده
 دریم و
 بعد از
 دو سه
 روز
 طبیعت
 افیمون
 یا صب
 آن یا
 معجون
 نجاح
 باشد
 شاهره
 و با
 لنگه
 و سنا
 تناول
 کنند و
 اگر
 یانه

اسکفا

[illegible]

حتی باشد که در آن چهار سبب برود و غلیظ کند و باطن طبع گرم باشد و آن خشکی و لمبیت نباشد و ماده این تپ ملخی نباشد
 علاج آن هر روز جلای از بانگو و زانیا به تخم کرفس گلکند و تناول کنند و غذا بخورند و آب با نشیرو مشک که به خورد و بعد
 از دفع تفتیه کنند و این جب صفت آن صفت قوطری تر به سفید هر یک در ریاضیون نیدرم ملخی انگلی کوبند و آب بایانه
 بپزند و جب سازند و بعد از دور زدن در قوطری با کشن بین برورد و انتقال تناول کنند و باقی علاج آن
 همچون علامت ملخی بود جمعی لمیقور یا تپ باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد
 بلکه مرده و تپ باشد و آن خشکی و لمبیت و صطرب غلیظ بود و ماده این تپ ملخی از جرباش علاج آن هر روز جلای
 از بانگو و نیلوفر و زانیا به تخم کرفس گلکند و تناول کنند و بعد از دفع تفتیه بین طبع کوبند و آب بایانه به جوش
 آن سبب تپ در غلظت چهار دم و ورق گل بنیدرم تخم کاسنی سه دم و تر به یکدیگر هم مخلوط و در سه دم عذاب الوسیاه و بلی
 هر یک ده دانه زانیا به بانگو گاو زبان هر یک ده دم متغیر خیار شنبه تر تخمین هر یک ده دم و نیز ملاطفی ده دم و مسک سرخ بنیدرم
 و بعد از تفتیه گلکند و انیون تناول کنند و زانیا به تخم کرفس انیون هر یک ده دم و در موی شانه و با ده دم گلکند و باقی
 حملات مرکبه بد که معیات مرکبه فتنون ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب داسره بالانسه و داسره باداره
 و داسره بالانسه و ترکیب داسره بود چنانچه تپ باشد و چنی دیگر بر سر آن آید و با سبب داسره باشد چنانچه تپ و عقب تپ باید
 و یا متاثر باشد چنانچه دسپ با هم آمیزد با هم نائل شوند و شیخ ترکیب دسپ صفر و ملخی بود و بسیار باشد که آنرا فتنون
 و تری تپ باشد و اما چنانچه نامی نهاده اند و فتنون همین دارند و شرط غلبه است و غلبه غیر خالص ترکیب آن بر چهار گونه است
 زیرا که یا مرکب از غلبه داسره و ملخی بالانسه باشد یا غلبه داسره و ملخی داسره یا از غلبه ملخی داسره و داسره و علامات
 آن متفرع باشد از علامات صفر و ملخی و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تپ نباید کرد و بلکه استلالی با عناصر علامت
 کنند و فرق میان شرط غلبه غلبه غیر خالص است که در شرط غلبه صفر و ملخی متفرع و مختلط نباشد و نوبت آن متفرع بود
 چنانچه فرق و تیز بیان نمیت هر یک تا آن کرد و در نوبت صفر و ملخی سیر می باشد و خلط و صطرب تپ خشکی سخت باشد
 و باطن دسره بالانسه بود و زمان تپ در آن تر بود و در نوبت هر یک تا آن کرد و در هر نوبت آید و زمان او از دوازده ساعت
 تا نوزده و این تپ عسر البر باشد و از حال او طول نباید شد و سهامات قویه نباید داد زیرا که صفر از شوق ورود
 تفرع شود و ملخی غلیظ باقی ماند پس درین تنها اگر علامات صفر غلبه باشد هر روز جلای از تخم کاسنی

[illegible]

۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰
 ۲۰۳۱
 ۲۰۳۲
 ۲۰۳۳
 ۲۰۳۴
 ۲۰۳۵
 ۲۰۳۶
 ۲۰۳۷
 ۲۰۳۸
 ۲۰۳۹
 ۲۰۴۰
 ۲۰۴۱
 ۲۰۴۲
 ۲۰۴۳
 ۲۰۴۴
 ۲۰۴۵
 ۲۰۴۶
 ۲۰۴۷
 ۲۰۴۸
 ۲۰۴۹
 ۲۰۵۰
 ۲۰۵۱
 ۲۰۵۲
 ۲۰۵۳
 ۲۰۵۴
 ۲۰۵۵
 ۲۰۵۶
 ۲۰۵۷
 ۲۰۵۸
 ۲۰۵۹
 ۲۰۶۰
 ۲۰۶۱
 ۲۰۶۲
 ۲۰۶۳
 ۲۰۶۴
 ۲۰۶۵
 ۲۰۶۶
 ۲۰۶۷
 ۲۰۶۸
 ۲۰۶۹
 ۲۰۷۰
 ۲۰۷۱
 ۲۰۷۲
 ۲۰۷۳
 ۲۰۷۴
 ۲۰۷۵
 ۲۰۷۶
 ۲۰۷۷
 ۲۰۷۸
 ۲۰۷۹
 ۲۰۸۰
 ۲۰۸۱
 ۲۰۸۲
 ۲۰۸۳
 ۲۰۸۴
 ۲۰۸۵
 ۲۰۸۶
 ۲۰۸۷
 ۲۰۸۸
 ۲۰۸۹
 ۲۰۹۰
 ۲۰۹۱
 ۲۰۹۲
 ۲۰۹۳
 ۲۰۹۴
 ۲۰۹۵
 ۲۰۹۶
 ۲۰۹۷
 ۲۰۹۸
 ۲۰۹۹
 ۲۱۰۰
 ۲۱۰۱
 ۲۱۰۲
 ۲۱۰۳
 ۲۱۰۴
 ۲۱۰۵
 ۲۱۰۶
 ۲۱۰۷
 ۲۱۰۸
 ۲۱۰۹
 ۲۱۱۰
 ۲۱۱۱
 ۲۱۱۲
 ۲۱۱۳
 ۲۱۱۴
 ۲۱۱۵
 ۲۱۱۶
 ۲۱۱۷
 ۲۱۱۸
 ۲۱۱۹
 ۲۱۲۰
 ۲۱۲۱
 ۲۱۲۲
 ۲۱۲۳
 ۲۱۲۴
 ۲۱۲۵
 ۲۱۲۶
 ۲۱۲۷
 ۲۱۲۸
 ۲۱۲۹
 ۲۱۳۰
 ۲۱۳۱
 ۲۱۳۲
 ۲۱۳۳
 ۲۱۳۴
 ۲۱۳۵
 ۲۱۳۶
 ۲۱۳۷
 ۲۱۳۸
 ۲۱۳۹
 ۲۱۴۰
 ۲۱۴۱
 ۲۱۴۲
 ۲۱۴۳
 ۲۱۴۴
 ۲۱۴۵
 ۲۱۴۶
 ۲۱۴۷
 ۲۱۴۸
 ۲۱۴۹
 ۲۱۵۰
 ۲۱۵۱
 ۲۱۵۲
 ۲۱۵۳
 ۲۱۵۴
 ۲۱۵۵
 ۲۱۵۶
 ۲۱۵۷
 ۲۱۵۸
 ۲۱۵۹
 ۲۱۶۰
 ۲۱۶۱
 ۲۱۶۲
 ۲۱۶۳
 ۲۱۶۴
 ۲۱۶۵
 ۲۱۶۶
 ۲۱۶۷
 ۲۱۶۸
 ۲۱۶۹
 ۲۱۷۰
 ۲۱۷۱
 ۲۱۷۲
 ۲۱۷۳
 ۲۱۷۴
 ۲۱۷۵
 ۲۱۷۶
 ۲۱۷۷
 ۲۱۷۸
 ۲۱۷۹
 ۲۱۸۰
 ۲۱۸۱
 ۲۱۸۲
 ۲۱۸۳
 ۲۱۸۴
 ۲۱۸۵
 ۲۱۸۶
 ۲۱۸۷
 ۲۱۸۸
 ۲۱۸۹
 ۲۱۹۰
 ۲۱۹۱
 ۲۱۹۲
 ۲۱۹۳
 ۲۱۹۴
 ۲۱۹۵
 ۲۱۹۶
 ۲۱۹۷
 ۲۱۹۸
 ۲۱۹۹
 ۲۲۰۰
 ۲۲۰۱
 ۲۲۰۲
 ۲۲۰۳
 ۲۲۰۴
 ۲۲۰۵
 ۲۲۰۶
 ۲۲۰۷
 ۲۲۰۸
 ۲۲۰۹
 ۲۲۱۰
 ۲۲۱۱
 ۲۲۱۲
 ۲۲۱۳
 ۲۲۱۴
 ۲۲۱۵
 ۲۲۱۶
 ۲۲۱۷
 ۲۲۱۸
 ۲۲۱۹
 ۲۲۲۰
 ۲۲۲۱
 ۲۲۲۲
 ۲۲۲۳
 ۲۲۲۴
 ۲۲۲۵
 ۲۲۲۶
 ۲۲۲۷
 ۲۲۲۸
 ۲۲۲۹
 ۲۲۳۰
 ۲۲۳۱
 ۲۲۳۲
 ۲۲۳۳
 ۲۲۳۴
 ۲۲۳۵
 ۲۲۳۶
 ۲۲۳۷
 ۲۲۳۸
 ۲۲۳۹
 ۲۲۴۰
 ۲۲۴۱
 ۲۲۴۲
 ۲۲۴۳
 ۲۲۴۴
 ۲۲۴۵
 ۲۲۴۶
 ۲۲۴۷
 ۲۲۴۸
 ۲۲۴۹
 ۲۲۵۰
 ۲۲۵۱
 ۲۲۵۲
 ۲۲۵۳
 ۲۲۵۴
 ۲۲۵۵
 ۲۲۵۶
 ۲۲۵۷
 ۲۲۵۸
 ۲۲۵۹
 ۲۲۶۰
 ۲۲۶۱
 ۲۲۶۲
 ۲۲۶۳
 ۲۲۶۴
 ۲۲۶۵
 ۲۲۶۶
 ۲۲۶۷
 ۲۲۶۸
 ۲۲۶۹
 ۲۲۷۰
 ۲۲۷۱
 ۲۲۷۲
 ۲۲۷۳
 ۲۲۷۴
 ۲۲۷۵
 ۲۲۷۶
 ۲۲۷۷
 ۲۲۷۸
 ۲۲۷۹
 ۲۲۸۰
 ۲۲۸۱
 ۲۲۸۲
 ۲۲۸۳
 ۲۲۸۴
 ۲۲۸۵
 ۲۲۸۶
 ۲۲۸۷
 ۲۲۸۸
 ۲۲۸۹
 ۲۲۹۰
 ۲۲۹۱
 ۲۲۹۲
 ۲۲۹۳
 ۲۲۹۴
 ۲۲۹۵
 ۲۲۹۶
 ۲۲۹۷
 ۲۲۹۸
 ۲۲۹۹
 ۲۳۰۰
 ۲۳۰۱
 ۲۳۰۲
 ۲۳۰۳

بیخ مشک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو یا ندکی نخود خورند و بعد از پنج بلیین
 باین ملبوس کنند صفت آن سنکلی بلید زرد کابلی هر یک پنجم درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازینا بیخ مشک یک درم
 اسطوخودوس بفسانج هر یک چهار درم سوسن طاقی ده درم اجاص الکویلی و عناب هر یک ده عدد و خرمیا شنبلیله ده
 تنجه بین ده درم و بعد از دو روز ترکیب باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم تربیل بلید زرد و هر یک درم کبر
 خیزم سه قوطی یا مشوی نیم انگ مجموع کوفته باب برشند و با جلا از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود
 بر روز جلای بیخ مشک و رازینا ده و گلشنه تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط مجرب کبد مال شود علامات
 آن نقل سراسیمه بود و درات مثل نیون و تخم کرفس ناخواه با جلاب ضم کنند و اگر بقصر کبد مال شود علامت آن
 نقل سده و قی و غشیان بود پس مسلمات بلغم بلین طبیعت کنند و بعد از تنقیه بنشین بر روی یا ساده و گلشنه
 تناول کنند و قرص در زیر ناف بر وجه ورق گل ده درم سنبل خیمه مشک هر یک پنجم درم تخم خیارین کاسنی هر یک چهار درم
 کوبند و باب رازینا برشند و کینه قال با سکنجبین تناول کنند و اگر تهاوی شود و قرص غافلت ترکیب کنند و مسالجه که
 در بلغمی و اسهال گرفت چهار درم جی محتلطه چنان باشد که از دوری و نوبی همین نباشد علامت آن محتلطه
 باشد و درین چهار طریق است که تخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تقشیر آن و خارج
 عروق و داخل آن حال کنند علاج آن چنان کنند که گاهی اتفراغ ماده کنند به مسلمات لینه و خفیه و گاهی
 به سکنجبین و تقویت شغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در قی که اخضا و تخم کبر
 و صدقرا غالب باشد اگر اول بلغم شغول شوند موجب خطر باشد پس اول اخضا و تخم کنند و اگر تساوی با
 مسالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند همی غشیه قی باشد که چون ابتدا کشت غشی حادث شود
 و این تب بیشتر از باوه بلغم متولد گردد و در حدوت غشی بسبب آن باشد که مواد خاتم بدن تفرق باشند چون بلغم
 بواسطه شدت حسن آن مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر از نبات
 در بر بلغمی آید و تهیج و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب آب سرد و زردی زنده و اطراف بنزد
 و شکم بر فقی بالکند و خنجرین بایک گرم بپزند شاید که قی کند و هر روز جلای از تخم کاسنی رازینا ده و گلشنه تناول کنند
 یا تخم کرفس سه درم جو یا شامند و غذا جو آب با قند خورند و سکنجبین طبیعت کنند یا در حقیقت

کفایه منقوبه
 از بیخ مشک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو یا ندکی نخود خورند و بعد از پنج بلیین
 باین ملبوس کنند صفت آن سنکلی بلید زرد کابلی هر یک پنجم درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازینا بیخ مشک یک درم
 اسطوخودوس بفسانج هر یک چهار درم سوسن طاقی ده درم اجاص الکویلی و عناب هر یک ده عدد و خرمیا شنبلیله ده
 تنجه بین ده درم و بعد از دو روز ترکیب باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم تربیل بلید زرد و هر یک درم کبر
 خیزم سه قوطی یا مشوی نیم انگ مجموع کوفته باب برشند و با جلا از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود
 بر روز جلای بیخ مشک و رازینا ده و گلشنه تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط مجرب کبد مال شود علامات
 آن نقل سراسیمه بود و درات مثل نیون و تخم کرفس ناخواه با جلاب ضم کنند و اگر بقصر کبد مال شود علامت آن
 نقل سده و قی و غشیان بود پس مسلمات بلغم بلین طبیعت کنند و بعد از تنقیه بنشین بر روی یا ساده و گلشنه
 تناول کنند و قرص در زیر ناف بر وجه ورق گل ده درم سنبل خیمه مشک هر یک پنجم درم تخم خیارین کاسنی هر یک چهار درم
 کوبند و باب رازینا برشند و کینه قال با سکنجبین تناول کنند و اگر تهاوی شود و قرص غافلت ترکیب کنند و مسالجه که
 در بلغمی و اسهال گرفت چهار درم جی محتلطه چنان باشد که از دوری و نوبی همین نباشد علامت آن محتلطه
 باشد و درین چهار طریق است که تخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تقشیر آن و خارج
 عروق و داخل آن حال کنند علاج آن چنان کنند که گاهی اتفراغ ماده کنند به مسلمات لینه و خفیه و گاهی
 به سکنجبین و تقویت شغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در قی که اخضا و تخم کبر
 و صدقرا غالب باشد اگر اول بلغم شغول شوند موجب خطر باشد پس اول اخضا و تخم کنند و اگر تساوی با
 مسالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند همی غشیه قی باشد که چون ابتدا کشت غشی حادث شود
 و این تب بیشتر از باوه بلغم متولد گردد و در حدوت غشی بسبب آن باشد که مواد خاتم بدن تفرق باشند چون بلغم
 بواسطه شدت حسن آن مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر از نبات
 در بر بلغمی آید و تهیج و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب آب سرد و زردی زنده و اطراف بنزد
 و شکم بر فقی بالکند و خنجرین بایک گرم بپزند شاید که قی کند و هر روز جلای از تخم کاسنی رازینا ده و گلشنه تناول کنند
 یا تخم کرفس سه درم جو یا شامند و غذا جو آب با قند خورند و سکنجبین طبیعت کنند یا در حقیقت

کتابخانه

(Handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.)

[illegible][illegible]

است بعد از آن جدی علاج آن پیش از بیرون آمدن صندبه آب که رسن تقطی باشد مضاعف کند اما چون
ابتداء بروز باشد و تشنید و ترکیب کیمین طبعیت نباید کرد و بهر روز شراب عذاب نیکو و یا تشکر تناول کنند و
غذا جو یا عدس عذاب خورند و خود اگر کم دارند آب سرد بخورند و تشکر در فراش بنشینند تا تمام بیرون آید و بعد از آن
خود اگر کم داشتهن احتیاج نباشد یک پیمانه شاق بهت تر و کیمین قلبی باشد و اگر در تیر بیرون آید یا خیر و موطن طبعی عذاب
بسیار خورند و میاشانند و خود اگر کم دارند و بچوب نار یا خیر زرد و بکنند و آب بیرون تمام بیرون آید و کورس در فراش بنشیند
یا کیمین بزرگ بدوزند و بچوب نار بکنند و بچوب کزور بکنند یا بچوب کزور بکنند و یا بچوب کزور بکنند یا بچوب کزور بکنند
و در ظرفی کنند و بر آغوش یا در قوری گل حقی کنند و بهر صندبه مالند و صندبه شام آب کشید و صندبه شام کشید و صندبه شام کشید
در عین این نظر اندازد و اگر طبعیت نرم باشد و قرص طبعیت است و شراب صندبل بخورند و اگر سرد باشد و شراب شام کشید و صندبه شام کشید
طبعیت در صندبه طبعیت را ترکیب نباید کرد و غذا و طبعیت طبعیت بخورند و آب بیرون تمام بیرون آید و کورس در فراش بنشیند
تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر پوستی به طبعیت غالب شود و شراب بنفشه
نیاید و آب گرم حل کرده میاشانند و پستان بنفشه و جواب اندازند و پیش از این نصف بکنند و تیر به طبعیت نرم
سعی نمایند و اگر سرد باشد شراب ریاض خورند و لمبه و شراب ریاض خورند و لمبه و شراب ریاض خورند و لمبه و شراب ریاض خورند و لمبه
حالت میان صحت و مرض تیر و تشکر باشد میان تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد
او را عذاب شود و تشکر باشد پس اگر در مرض سرعت و قار و غلبه و تشکر باشد و صندبه شام کشید و صندبه شام کشید و صندبه شام کشید
و لالت بر آید که تقیتی از مواد باقیست که بن تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد و تیر و تشکر حاد
و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد
به آنکه تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد
اثر از غایب و چون قوت بگیرد تا تمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا صحت
نرسد و در سطح زمانی تو قوت نمایند تا اثر بخام نائل شود و تیر و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد و تشکر حاد
و بدلی احتیاج نمایند و اگر صندبه کیمین طبعیت باشد و طبعیت نرم بود و صندبه صندبه معلوم شود که غذا بسیار خورند
هر آینه تقطیل غذا کنند و تقویت صندبه کیمین سفر علی و غذای ریاض یا نار و اندر یا شاق خورند و گوارش

سید الشہداء علی بن ابی طالب علیہ السلام

فقط اکبر بنده طبر کنه اسف جلاله شوندا
 قلم بر کین فوس قر تیاران عیفر
 و علی اسودت سوخته یوسف
 ایام صلی بنیم نندازنکاید
 دوزخ یوسف سبیل خلیل
 از انات کردار زند وقار دوست
 یاد دوزخ بنی

[illegible]

رفرود مصلح آن اینست شویز حار یا است قطع غلظت کسریات کند و حیات نائل گرداند کثیر خشمک
 بار دیابلس بود قابض و مانع بخار و صدمه بود و جشار حاض را مفید بود در از یانه حار یا است با با شک
 سده بکشد و مقوی بصیر بود با بختم در یا بین طبله و کلسنج سر و خشک است و مقوی انضمام باطن بود
 مقوی قلب و دماغ بود و سوسن و نسیرین حار یا است اندر و من و لطفه و فاع را مفید باشد شش اعظم
 گرم و خشک است و بوی آن خواب خوش آور و در دل و دماغ را قوت دهد و کس معتدل است و مائل عجز
 صدمه بارده و سیده و دماغ را مفید بود چشم را روشن کند منقبضه و منقبضه بار و رطب اند صدمه گرم را
 مفید بود مورو و بار دیابلس معتدل و من آن موی سیاه کند بستان افزو و بار دیابلس بود صدمه را
 مفید بود و صفر و شکسته بنشیند و گردن شکست را مفید بود خشک حار یا است بود و مقوی دماغ سرد و فقر
 و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و زمین تیز کند و خفقان باز دارد و غیر گرم بود و در رطوبت و بیوست معتدل
 و مقوی دماغ و حواس مفید بود و عمو و حار یا است معتدل سده و مقوی قلب و دماغ و مفید بود و خواص آن
 بوی دهن خوش کند و خوردن آن طوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفید است بوییدن آن بود سگ
 و صرم و صدمه بار و را مفید بود و خفا و آن اورام صلب از م کند و خفقان بدان اوجاع رزم را مفید بود
 صندل بار دیابلس خفقان و حیات حاره و جگر گرم و صدمه گرم را مفید بود و منقبض حار یا است مقوی
 معده و دماغ باشد و منقبضه و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود الا اول حار یا است و موی بر دانه
 چون بخورند او را بول کند و زمین میت بر آید و آن سرد و باختر نائل کند زربا و گرم است بدرجه سوم و در رطوبت
 و بیوست معتدل باشد مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن شغل برست با ب اول
 در بیان ترکیب کیفیت ادویه موت و امتحان تریاق بدانکه یک یک ترکیب ادویه میکنند باید که ادویه نیک تازه حاصل
 کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید گرفت جدا جدا بگویند تا قوت آن ضعیف نباشد و چون
 بگویند و بزنند و وزن درست گردانند و همه را با هم دریاون تنج کنند تا با هم آمیخته شود و اگر بعضی چون
 میازند و غلظت طعم و خوشبوی آید باید که آنرا بکشد و ادویه در آن نیند و نیک هم نیند و در طرف نیند و باید که
 مخلوط باشد در طرف بپوشانند تا سه روز تا هفت روز بکشد و در آن طرف بر دارند تا بجا آید و از فساد و غلیظت آن

طبع شویز حار یا است قطع غلظت کسریات کند و حیات نائل گرداند کثیر خشمک
 بار دیابلس بود قابض و مانع بخار و صدمه بود و جشار حاض را مفید بود در از یانه حار یا است با با شک
 سده بکشد و مقوی بصیر بود با بختم در یا بین طبله و کلسنج سر و خشک است و مقوی انضمام باطن بود
 مقوی قلب و دماغ بود و سوسن و نسیرین حار یا است اندر و من و لطفه و فاع را مفید باشد شش اعظم
 گرم و خشک است و بوی آن خواب خوش آور و در دل و دماغ را قوت دهد و کس معتدل است و مائل عجز
 صدمه بارده و سیده و دماغ را مفید بود چشم را روشن کند منقبضه و منقبضه بار و رطب اند صدمه گرم را
 مفید بود مورو و بار دیابلس معتدل و من آن موی سیاه کند بستان افزو و بار دیابلس بود صدمه را
 مفید بود و صفر و شکسته بنشیند و گردن شکست را مفید بود خشک حار یا است بود و مقوی دماغ سرد و فقر
 و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و زمین تیز کند و خفقان باز دارد و غیر گرم بود و در رطوبت و بیوست معتدل
 و مقوی دماغ و حواس مفید بود و عمو و حار یا است معتدل سده و مقوی قلب و دماغ و مفید بود و خواص آن
 بوی دهن خوش کند و خوردن آن طوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفید است بوییدن آن بود سگ
 و صرم و صدمه بار و را مفید بود و خفا و آن اورام صلب از م کند و خفقان بدان اوجاع رزم را مفید بود
 صندل بار دیابلس خفقان و حیات حاره و جگر گرم و صدمه گرم را مفید بود و منقبض حار یا است مقوی
 معده و دماغ باشد و منقبضه و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود الا اول حار یا است و موی بر دانه
 چون بخورند او را بول کند و زمین میت بر آید و آن سرد و باختر نائل کند زربا و گرم است بدرجه سوم و در رطوبت
 و بیوست معتدل باشد مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن شغل برست با ب اول
 در بیان ترکیب کیفیت ادویه موت و امتحان تریاق بدانکه یک یک ترکیب ادویه میکنند باید که ادویه نیک تازه حاصل
 کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید گرفت جدا جدا بگویند تا قوت آن ضعیف نباشد و چون
 بگویند و بزنند و وزن درست گردانند و همه را با هم دریاون تنج کنند تا با هم آمیخته شود و اگر بعضی چون
 میازند و غلظت طعم و خوشبوی آید باید که آنرا بکشد و ادویه در آن نیند و نیک هم نیند و در طرف نیند و باید که
 مخلوط باشد در طرف بپوشانند تا سه روز تا هفت روز بکشد و در آن طرف بر دارند تا بجا آید و از فساد و غلیظت آن

[illegible]

در دوس آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرده گنجان بندند و در یک اندازند و با بجا . انگ انگ آب پس بگویند من قند
 بقوام آید و اگر از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بنفشه اقوی بود شرب بزوری پوستی بخاک
 بست درم پوستی بخاک ریخته ده درم پوستی بخاک کرفس نیم درم تخم کاسنی هشت درم تخم رازیانه نیم درم تخم
 ده درم تخم کوفته در دوس آب بجوشانند تا یکس آید و با یک من قند بقوام آید شرب از بجا رسال
 موی و نفث و زرد درم را میفید بود و کبد و معده را تقویت دهد و صفت آن از بجا بیفت شقال قوطی و شقال
 صندل سفید و سحر هر یک چهار شقال صندل بهر دو آن بسایند و باقی بگویند و بجوشانند و با یک من قند بقوام آید شرب
 اسطوخودوس اسطوخودوس و بخی را میفید بود و صفت آن اسطوخودوس سیاه شان بهر یک ده درم
 عود و صیقل پنج ملک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک نیم درم سپستان سی عدد و سیر طافنی نیم درم
 در ق کل بنفشه هر یک هشت درم و شش طل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه طل بقوام آید شرب آخر هم سدر
 و باغ را میفید بود و صفت آن اسطوخودوس ده درم بنفشه نیم درم با لنگو گاوزبان هر یک نیم درم تخم کاسنی
 با عمل طل بقوام آید شرب استین سقوط اشتها و ضعف معده را میفید بود و صفت آن استین سدر
 در سه طل آب بجوشانند تا به طل آید و صافی کنند و به درم گیرند زیر پا کنند و آب آن بنفشه شرب طل
 و شرب طل هر یک نصف طل مجموع با هم نیم کنند و بقوام آید شرب استین شرب طل حبه نصف معده و کبد
 باه و در دشت و فاصل و فالج و لقوه و کسر ریا و اورا بول نافع باشد صفت آن آب انگور صندل
 گوشت بز و زرد بخت است من در یک کنند و بجوشانند عود ده درم عطران صغلی خولیان جوز بوا هر یک
 پنجم درم و نقل لباسه سبیل کباب زرد باد سعد هر یک سه درم سلیخ نیم درم در چینی و در نقل عاقر قرقاطا نیم درم
 هر یک در می مجموع کوفته در یک کنند و در یک اندازند و بجوشانند تا گوشت مهر شود بعضی با لنگو و نقل غنی
 و لحظه لحظه آن کسیر را بدست می مالند و می فشارند بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و شک و دوا انگ و غنی
 یک شقال در طل گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند با عمل بقوام آید شرب ضعف معده و کبد و ق
 و شکلی را میفید بود و صفت آن بهر سیده باره کنند و از دانه پاک کرده در آن چوبین و گلاب بگویند و است
 بگویند و در سه شرب صافی بشانند و نقل به بشانند و می دکان بنمایند و صافی کنند و آن نفس را با آب نشویند چای نیم درم

قند برینند
 بادا چهارتن
 شقال با هم تخم
 و درم دستند
 سدر و سیر
 صافی علی
 سدر انگور

تخم کاسنی
 و شرب طل
 سدر و سیر
 صافی علی
 سدر انگور

عصا کنند و برین در آن آبها بپزند که در یک سبکین بچوشانند تا بنزدیک رسد و دیگر بار بیالایند و با پنخ من کنند
باجل در یک کنند و قنفل و دو درم قاقله صغار و دیگر در عطران و چینی هر یک سه درم مصطکی بنجیل هر یک
در می و نیم بخور سازند و در یک کنند و در می و نیم میسازند تا قوت باب بدیس بیرون آرند و
بقوام آرند و یک درم مشک و گلاب حل کنند و در آن ریزند تا رطوبت فوکه چنان باشد که آب آن بکیند و شسته پی خرم
آرند و با اجاص التاب حیات و پوست طبع و عطش امیضه بود و صفت آن آلو سیاه و در آب بپوشانند
و صافی کنند و آن آب صافی بچوشانند تا بقوام آید و شسته رطوبت بدین طریق گیرند سیبنجین سیباج حیات
حاد و تشنگی سده را میضه بود و قطع بلغم و صفت آن سرکه سفید و طلی با نیم طلی آب و یک مین
باجل بقوام آید سیبنجین بزوری استقامت و تقویت و نبات حاده را میضه بود و صفت آن تخم کاسنی
سیبدرم سه تخم پانزده درم پوست نیخ کاسنی ده درم پوست نیم رازیانده پنج درم فلفل کوه فته در سه درم طلی آب
در طلی سرکه بنیاض شیار و زنی اجدازان بچوشانند و نقل بدست می کنند و صافی کنند و با کین قند بقوام آرند و سیب
بزوری حار سده بکشاید و در رازبول کند و معده را از فضولات پاک کند و صفت آن تخم کرفس و رازیانده و
کاسنی و انیسون هر یک پنج درم پوست نیخ رازیانده و کرفس و کبر هر یک هفت درم خاغت ریونده هر یک سه درم
چنانچه گفته شد بسازند سیبنجین بزوری استدل تخم کاسنی و رازیانده و کرفس هر یک سه درم سه تخم پانزده درم
پوست نیخ کاسنی هفت درم پوست نیخ رازیانده پنج درم سیبنجین سفید تقویت معده و کبد کند و اشتها آید
و سده بکشاید و ناقه را میضه بود و ص آب یکین قند و سرکه طلی یا کتک بچوب از او است بقوام آرند سیبنجین
عصلی بر بود و حال تلخی و سده کبر و طحال و فالج و نفوذ و نفیس و امراض المپی را میضه باشد و سرکه
دهن شراب صافی و در منحل سدر من طرفی کنند و غیسون و بنجیل و رازیانده و تقویت و عافیه حاد و فو و سده
و فضل هر یک ده درم تخم کرفس و کون و قو و فاما هر یک پنج درم نمک کوفته و در میان آن ریزند و هفت در آفتاب نهند
اجدازان صافی کنند و گلاب در آن سرکه عصلی غصیل را بکار و چوبین بنگافند و خاغت و و داخل آن پاک کنند و رازان
یکین یاده من سرکه شفت روز و آفتاب نهند سیبنجین صافی حیات معرقه و معده کبر را میضه بود و صفت
آن آب از روغن بنفشه آب زرشک باغوره یا ریاسن سرکه بسبب ادت کین گلاب سی درم با هم بپانیند و هر یک

مر با جوره درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم و نیم جوارش مصطکی هر دوت نخده و کبد و دود
 و ریاح و سیلان لعاب را میفید بود و صفت آن مصطکی میفید بود و بارطی بقوم آرد جوارش کوئی حیات
 و سوداوی و بر دوت معده و فواق نفی را میفید بود و صفت آن زیره کرانی بنانه زری در سر که بنیاند
 خشک کرده بریان کنند چهل درم از آن با ورق سداب و فلفل و بنجیل هر یک شش درم بوده از منی درم
 بگویند و با چند آن غسل با فندک بیشتر شربتی یک مثقال باشد جوارش ملا و در زمین و فلفل صافی کنند و رنگ
 روی بنگوگرد و بر دوت و اوجاع معده و دیان را میفید بود و صفت آن فلفل و فلفل بلیله کبابی
 چند بیدستر هر یک چهار درم قسطا حب الفار خشک طرز و هر یک دوازده درم بگویند و با غسل ملا و در زمین کا و هر یک
 پانزده درم بیا نیز و میل اسپند و بعد از ششاه و دو درم بخورند جوارش اسبج و ضم طعام کند و رنگ دروی و
 بوی و دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج شیری درم و فلفل جوز و فلفل و فلفل غیر بود و از منی بنجان
 هر یک درم و خشک و انگلی بگویند و میل اسپند جوارش مقلیاتا بو اسپر و منقش و زیره میفید بود و صفت آن
 حن بریان کرده زیره و سرکه بنیاند بریان کرده هر یک درم مصطکی شش درم پوست بلیله کبابی بر سر و رنگ و بریان
 کرد و چند درم بگلایا بشیند جوارش سماق اسمال باز در صفت آن سماق ده درم و از نور و خرمچر و نادر
 ترش شیرین هر یک سه درم و منقش عربی گندار هر یک شش درم بگویند و بگلایا بشیند شربتی یک مثقال باشد جوارش
 خشک فطغان ضعف قلب و معده را میفید بود و صفت آن شک نیم مثقال قاقلیه بود و فلفل بنجیل و فلفل
 عود و هر یک ده درم و از منی شش درم زعفران دو درم و فلفل حبیب بگویند و میل اسپند جوارش سقنقور مقوی با
 کلیه بود صفت آن تخم بون پیا و تخم و شبت و گند ناوخم کند و جیره و بنج و ترب هر یک شش درم و بنج و سیلان
 العصا و کندر و طغوز و حماله شاد و سقیل بریان کرده هر یک سه درم بنجیل شتاق و بنجان و فلفل هر یک پنجم درم
 جوز بوا بهین در چینی هر یک دو درم سقنقور بنجدرم فانیه بوزن حبیب او و بگویند و میل اسپند شربتی دو درم
 جوارش مسمن بو اسپر و ضم طعام را میفید بود و فو با بد صفت آن بنجیل فلفل هر یک ده درم و فلفل
 شربتی درم فانیه کمر و نیم و کندر شربتی یک پنجاه درم بگویند و میل اسپند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریار با راجع دوت
 معده و کبد میفید بود و فو کندی و طرح نرم که صفت آن شیطیح بنجیل و شک فلفل و فلفل قزو و فلفل و فلفل

جوارش کنند و رنگ
 و فلفل بنجیل و فلفل
 کندی است و به
 اوسه کنند

بریان کرده شوق تعینا خرق سیاه و غار یقون فریون هر یک شانزده درم بسفنج آتیمون نقل کماذریوس شش
 فرسایون هر یک هفت درم کینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید و ارچینی با جاشیر خرد بدست و از فلفل قطر اسالیون
 هر یک چهار درم بگویند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر نقل و بسفنج و آتیمون کماذریوس و سیلج نسبت و
 گفته اند که صبر زعفران هر یک چهارم شربتی کینج مثقال است ایاره کوغاز یا مقیم بدن از فضلات غلیظه و زجر بکند و
 در فلفل و قهوه و رسته و صراع و صدام و دوار الشعلی و مفید بود و او جاع و غصه اصل و برص و برق بسفنج و
 دوار و تغییر عقل و سوس و چون امراض کلیه مشاهده او را درم بار و ده درم طمانینه مفید بود و صشم خنظل نیم
 بصل افکار بریان کرده غار یقون و تمونیا عاشیا ساخن خرق سیاه سیربری و غار یقون فرسایون و سیلج
 فلفل سفید سیاه و از فلفل زعفران ارچینی بسفنج کینج جاشیر بدست و قطر اسالیون زراوند طویل عصیان
 استین فریون شنبل جاما و جمیل خنطیا نامسطو خود و هر یک و درم آتیمون کماذریوس صبر مقو طری نیم
 درم بگویند و بصل بستر شربتی چهار مثقال بود یا جلالی از آتیمون بسفنج هر یک سه درم و ده و فاسه و درم
 بلید و کابی سه درم کماذریان و نیم مثقال سطلو خود و سه مثقال ایاره روش دار الشعلی و مفید بود
 مقیم بدن از سوزا و بغم کف صشم خنظل کماذریوس هر یک بست درم صبر مقو طری نیم درم خنطیا
 ده درم کینج جاشیر هر یک شش درم زراوند حرج قطر اسالیون فلفل بیض سیلج و از فلفل ارچینی زعفران
 و جمیل جده هر یک و درم چنانکه گفته شد بسیار شربتی و دو مثقال تا چهار مثقال بود ایاره
 و کافور سیس امراض فرمنه و دوار و او جاع و صدام و ابتدای آب و او جاع و خلق و عسر نفس و نقل
 و جرب و کلب کلب و تشنج و قوع و نجر و مفید بود صشم خنظل بست درم فرسایون سطلو خود و ستمونیا
 و از فلفل خرق سیاه کماذریوس هر یک بست درم بصل افکار بریان کرده صبر فریون زعفران خنطیا نا
 فرسایون شرب جاشیر هر یک ده درم جده و ارچینی و سیلج و شنبل از خرنوده جلی زراوند حرج هر یک
 و درم بگویند و بصل بستر شربتی چهار مثقال شنبل بعد از شش ماه اگر کجبت کلب کلب تناول کنند نیم درم
 سطلان خنطیه و او و ستمونیا و او جاع و سطلو درم اباب سد و ج کلبه کلب بکفر لیا و سیلج و ارچینی خرق سیاه
 یک درم صشم خنظل مثقالی صبر نیم درم و ده و نیم غار یقون مثقالی مجرامنی نیم مثقال و برق کل و فلفل

فتاد الحار پسند مساوی بکوبند و شیان سازند آخر بپوره از منی نمک هندی شخم خنثی مساوی بکوبند آخر
 بیل غلط را بپزند بود و ص بوره زهر و گاه و فتاد الحار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ آب بشنند آخر محروری
 مزاج را نافع بود و در عقب مسهل که قاهر باشد بکار دارند ص برنجین خردم بپوره جاپون خنثی نمک هندی هر یک
 دو درم بکوبند و بشکر متعقد و بشنند آخر قونج بخی را میزند بود و ص بکینج بوره نقل شخم خنثی برابر بکوبند و بشکر
 آخر در حیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بوره خنثی مساوی بکوبند و بشکر آب بشنند آخر ضرر در فتن خون
 از مقعد باز دارد ص و ایفون کند زعفران مساوی بکوبند و باب کشنده آب بشنند آخر در اقا قبا
 نذر اینج صغیر بلایج بریان کرده هر یک در می بکوبند و باب مورد آب بشنند فرزند که جنس بکشاید و حج
 حم که از برودت بود نافع باشد صفت آن کند مقل قنیه هر یک دو درم جادویشرق زعفران خنثی بیدستر
 هر یک در می میوه مصطکی روغن موسن با بونه غار یقون پایه مرغ و بط هر یک سه درم صغیرا بخینا شنند
 و پیگذازند و باقی بکوبند و بهم بپایینند و بصوف بزارند آخر افتناق رحم را میزند بود و صفت پیوه مرغ و بط
 زعفران بنیل حماما مصطکی هر یک در می روغن لبان و موسن هر یک سه درم شخم شصت درم آخر که در فتن
 خون را میزند بود و ص آخر اقا قبا هر یک دو درم کلنا صدف سوخته نشاسته قرط سوخته شب یانی زعفران
 هر یک در می ایفون خردم بکوبند و باب آب بشنند و بپزند آخر مر اقا قبا یون لادن زعفران کافور گل از منی
 مساوی بکوبند و باب لسان الحمل بپایینند فرزند که طشت دم باز دارد صفت آن ورق گل پوست نار مورد و عا
 پوست طلع بچوشانند و با عصا به تیس استمال کنند فرزند که ضعف رحم را میزند بود و صفت آن حب لبان
 روغن نارین هر یک سه درم قنطن جوز بواکتان سوخته هر یک در می زیره دو درم خنثی بیدستر خردم فرزند که
 ریاح را میزند بود و صفت آن تخم شبت و کفس سداب قنیه بکینج مصطکی و حرا زیره و دمانا قسطیعه سداب بنیل کالابا
 شق جنسه پوپینتر مساوی بکوبند و با روغن شبت یا بونه استمال کنند آخر که دم طشت باز دارد و صفت آن
 شب یانی خردم ایفون زبرالنج هر یک دانی آخر و در کنگاج کلنا طین قنیه گل از منی سه درم بکوبند و شیان سازند و در اند
 فرزند که فرج را که صفت آن کم دانه بکوبند و با روغن خنثی بپایینند و بپزند آخر فرزند که فرج را که صفت آن
 سک زعفران در شرباب بچوشانند و فرقه کتان در آن اندازند تا آب کین بچو بچکد و خشک شود و آن را پاره

آب بجوشانند تا بکین آید پس صاف کنند با یکین روغن کنجد بجوشانند و روغن گل در قلی کل از کین بادام تقطیر چهارمین در
 کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام را روغن بکشند و این روغن گل بادام گویند بعضی
 رطلی در قلی بدست بالند و با یکین روغن کنجد و شیشه کنند و با آفتاب میاویزند و روغن بنفشه بنفشه تازه بکین بادام
 بادام چنانکه گفته شد بسیارند و روغن میاویز و ترکش شقاق قلی نیز چنین سازند و روغن گرد و کدو را پوست بکین
 و مغز از آن بدر کنند و بگویند و آب آن بگیرند و چهارمین از آن آب در کین روغن کنجد بجوشانند و روغن مصطکی
 صفت معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند و ص کبرطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
 آب بجوشانند تا آب ببرد و روغن بماند و بهتر است که مصطکی بگویند و بار روغن بجوشانند تا آلوده نشود و روغن بیان
 اعصاب نرم کند و دوی زائل نماید و تقویت اعصاب نماید و ص مغز حبابان بگویند و با آب بجوشانند تا آب
 او بپزد و آید پس صاف کنند و روغن نارجهیل تقویت و شمیم باده کنند و از این چهارچین سازند و روغن مله تقویت
 و تسویه شمع کنند و ص آله پوست پنج صنوبر بر مسادی نیکو فته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه بادام روغن کنجد
 بجوشانند و روغن خار دار را شعلت او جاع بارده را مفید بود و ص قلی حباب لغار در روغن کنجد
 و در ظرفی نهند و به فته در آفتاب نهند و روغن خشک عسبر بول و در دگرده را مفید بود و ص نجلیل
 چهارم در هم خشک کرده در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن آید و بجوشانند و روغن
 زنبق امراض بارده را مفید بود و ص گل زنبق بار و روغن کنجد و شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن کنجد
 و خیر: از خمر همچنین بگیرند و روغن سکون او را در آب نجلیل بپزد و صلابات نرم کند و ص سیخه قسط
 سبب لبدان مصطکی هر یک ده در قلی قمر نه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیکو فته با سیخه قسط سکون
 آسمان بخوبی و ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز
 استعمال نمایند و روغن سداب برودت کلیه و مثانه و جم و ستر خای اعصاب ریح را مفید بود و ص
 نیم مسبق سداب چهارمین خمر کنجد و چهارمین آب رقی کنجد و چهارمین آب بجوشانند تا روغن باقی ماند
 و روغن مزه بخوبی بکین بپزد و روغن کیموی استبر در آن کند و ص سانی هندوی حلا مانده و قسط هر یک
 سه درم لاون بکین زعفران بکین و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و نیم رطل روغن

[illegible]

۲۲۱

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۱۴
شماره ۱۴۰۲
موضوع: ...
مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۱۴
شماره ۱۴۰۲
موضوع: ...

و بدان نشانه کند سنوئی گردانرا از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم
نوش در او خرد و بکشد و درم و نیم شاونه یک درم عاقر قرحا سه درم بکوبند و بسواک و در دندان بالاند سنوئی
گردان سیاه شده را پاک کند ص قنبل و درم فلفل چار درم حاماسه درم سافج و درم باز و سوخته هفت درم
سنوئی صفت سوخته شاخ گاوهی سلطان مجسم سوخته زراوند و جرج هر یک چار درم بکشد باقی سوخته
درم بکوبند سنوئی که بوی دمان خوش کند و لته را سخت گرداند و دندان پاک کند صفت آن شیر چوب
جود سوخته تلخ اندرانی زبد البحر هر یک درم عاقر قرحا یک ترو که هر یک پنج درم سیب یلانی و درم قنفل یک درم
ساق چار درم سنوئی که لته را سخت گرداند و بطوبات آن اهل کند ص کنگار و فود و نه یک سوخته یک
هر یک ده درم نوشادر و درم موزین سه درم باز و یک درم آخر که قروح لته و سیلان خون از آن باز دارد
آن ترو که زرد و سبک هر یک سه درم حبه لیسین و طین فخم و اهل هر یک ربعی دار چینی نیم درم آخر فود ده درم
شرب یلانی پنج درم وونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاوهی سوخته ده درم
سک سوخته پنج درم زعفران و سنبل مصطک سداب هر یک دو درم ساق کنگار هر یک درم سنوئی که بن
دندان سخت کند صفت آن تخم عود کرناج و ده ارغی زبد البحر و دهی بکوبند سنوئی که در دندان
که از بر و دنت بود و مفید شد صفت آن فلفل ده درم بوه ارغی شسته درم عاقر قرحا موزین پنج درم
چار درم آخر شیر شوتیر هر یک درم فلفل یک درم بکوبند و بر دندان نهند آخر موزین پنج درم شربت و دانی
که قلع دندان کند ص شرب یلانی و متساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه با نهی و دیگر نرسد و زمانی
کند که بر آید آخر شربت در اطراف دندان فرو برند زجاج و ماز و موزین شرب یلانی و فلفل سیاه و شربت
و قطران بسترند و بر دندان نهند آخر عاقر قرحا در سرکه یک ترو سیاه و زرد و از آن بسایند و شربت
حوالی و دندان فرو برند و این ادویه نهند با شرب یلانی و موزین و در دهان و اطراف دندان که کلام
منش آید و صفت آن پوست بریند ششمان باب خربزه پرورده و از هر یک نیم درم و فلفل سیاه و فلفل
بامیلان نخود بادام تلخ متساوی بکوبند و باب ترب شیر و شرب یلانی بسترند و طلا کنند آخر ترسین قلیچ خود و کوفته گستر
تخم خربزه هر یک چار درم قسط بادام تلخ و سبب یلانی زبد البحر زراوند و جرج هر یک درم فلفل نیم درم شربت سیاه

هر یک چهار درم پید بر پنج درم درج زیت در درم شمع پنج درم با هم می آمیزند که تمام کنند ضمادی که در خلع با مفید بود
 صفت گل رنی هر یک بست درم خطمی هر یک درم اقا قیاسی درم بکوبند و با سفید و بسترشند آخر با شمع
 خطمی گل رنی صبر هر یک درم شیب بانی راس کنند سنگ در عطران هر یک پنج درم بکوبند و با آب و بسترشند آخر با شمع
 بست درم لادن گل رنی هر یک درم زعفران درم بکوبند و با آب گرم و در دگر آب بسترشند آخر که پستان را کمال خود
 بگذارد تا بزرگ نشود صفت آرد جو و غن سخته مساوی بکوبند و بستر که بشند و هر ماه سه و زیادهای طلا کنند ضماد
 که شیر پستان کنند صفت آن دروی سر که اکلیل الملک را در با قلاب آب نونه بشند ضمادی که درم پستان امفید بود
 صفت آن با قلاب جو خطمی هر یک درم زعفران درم بکوبند و بسترشند آخر با شمع خطمی که درم پستان
 صفت آن بخار شقی نوازند و نقل خردل این مساوی بکوبند و بار و غن کنند و در سر که غسل بسترشند ضمادی که درم پستان
 سفید بود صفت آن خاک هندی سخته زاج سخته کبریت باز در دو چوب در استنگ را در دگر خطمی که درم پستان
 صفت آن بفرشته نیم که در هر یک پنج درم سیاه پوست خشک شش ورق گل بابونه یک کفی بچوشانند و در بران نوازند
 و بر سوان نیزند طول که صدام بار و امفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک در پنج شش هر یک نیم
 نام ورق غار شمع هر یک چهار درم آتش را بخوبی را امفید بود صفت آن بفرشته نیم که در هر یک پنج درم سیاه پوست خشک شش ورق گل بابونه یک کفی بچوشانند و در بران نوازند
 ر و باه ترکیب تخم خشک شش خطمی سفید بابونه هر یک پنج درم پستان بست عذ بچوشانند و در بران نوازند و باهانی
 با درم روغن بفرشته بر سر نیزند طول که صدام ریجی امفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک در پنج شش
 هر یک نیم که درم نام ورق غار شمع هر یک چهار درم طول را بخوبی را امفید بود صفت آن بفرشته نیم که در هر یک پنج درم سیاه پوست خشک شش ورق گل بابونه یک کفی بچوشانند و در بران نوازند
 کا بونجی از ر و باه ترکیب تخم خشک شش گل سفید بابونه هر یک پنج درم پستان بست عذ بچوشانند و در بران نوازند و باهانی
 آن با درم روغن بفرشته بر سر نیزند ضمادی که درم ریجی امفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک در پنج شش
 مستقر در پنج شش سداب مساوی بچوشانند و بران که درم روغن و عسل بول فرباج بار و غن امان بود و صفت آن
 اکلیل الملک شش خطمی و باه ترکیب خطمی از یانه سیوس بفرشته نیم که در هر یک پنج درم سیاه پوست خشک شش ورق گل بابونه یک کفی بچوشانند و در بران نوازند
 با بفرشته نیم که درم روغن و عسل بول فرباج بار و غن امان بود و صفت آن
 در طبیت را که در صفت تو بپایندی بال مس سخته بود و با سفید بستر سافج اقلیم از صبر سوطی بران

[illegible]

مجموعت برز انداوید که در ستم حال آن ستم لال چونید با گنه آن آستانه خواهد شد میدان گنه حبسبان هر یک در دم میفرست
و اچنین هر یک در می نشیند و در میان یکدیگر میگویند و بشنوند و صحبت دارند و در میان آتش میهند و در زیر گیر اگر بوی بخار آن را در
بهر آن آید آستانه خج اهد شد او و پدید که سبک باشد گاه باشد که حجت اخراج بیکانی یاد اعی یا سستی که در حالت نه بسیار شود
نمی دارند بدان محتاج شوند اندک چون خج خشیاش بسیار و در دم تخم کا هو سبت در دم در سطل آب بپوشانند تا
بر طلی این تخم طلی گندم پاک در آن بپوشانند تا آب تمام می شود پس گندم خشک کنند و بپوشند و شقایق را در آن بپوشانند
بپوشند و آخر ششی بسیار تخم کا هر یک که شقایق را در آن بپوشانند و شقایق را بپوشانند و شقایق را بپوشانند و شقایق را بپوشانند
اگر شسته در شراب بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
از این فو شسته تر باقی بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
از شراب بخورده برن سر کرده اگر چهار در آن بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
کرده و اگر بپوشانند و در شراب بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
شقایق سوخته با هم بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
و وقتی شوی و غسل و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
خبرش آستانه سوخته هر کدام که باشد و اگر بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
و مراحو و فرزندش صغر عوفای پس یک شقایق بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
گردد و اگر هر یک سر خطا لیست نشاندن و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
و قریس سازند و در سایه خشک کنند و نیم در آن آب بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
بپوشانند و بارون کج در فکر طلاء کنند و باران که بسیار باشد شود بزرگ گردد و اگر قصبه کج در شست بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
رجین یا صبر طلاء کنند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
تا اگر خود و فرزندش در آن اندازد و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
و اگر بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند
برازند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند

بسم الله الرحمن الرحيم

چوب چینی نزد قوی گرم و ترست و درانی حکیم عاوالدین محمد راجم اعظم و همین است و گروهی یابن
 و در حرارت معتدل است مانند گروهی سرد در اول مرتبه اول خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و بیشتر
 آب موجب نریزری وی است و تحقیق پیش او و نزد جمیع رطوبت فضیله بسیار دارد و لهذا مقوی باه است
 و بزودی فسق میگردد و در انچه در طوبی اثر سوانخ و از زیاده است بنا بر زوال معلوم است فضاویه و بعضی گرم و خشک
 دانسته اند لیکن بسبب مجاورت آب به است حرارت ضعیف میشود و نزد تحقیقین مرکب تقوی لیکن بر زائد بود
 احدی کیفیتین فاعلیتین اختلاف است چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعصابی و غیسه باه و اعصابی
 تناسل و معد و مجفف رطوبت غویه باطف و سرایع انفوذ و عرق بدن و متعصب ساد و محلل مواد غلیظه و در برول
 و عرق است و منقی روح از کشافان خون ملین صلابات و تعقدات و قاح قسری و جروح مزمنه متعصبه
 و تشنگان اکیده و اورام و ثبور و جمیع علل سوزاویه مثل جرب و حكه و جذام و مالغولیا و انقسام جنون و ربح
 و فواصید و ربح مفاسل و از انکه در سرطان و بهق سیاه و باکتر امراض بلغمی مانند نزل و زکام
 و استسقاء امثال آن جهت تسخین لون تنویم و تسهیل بدن امراض خبیثه رفع سمیت فساد و قطع عادت
 افیون بی نظیر و انواع بواسیر و در غایت النفع است و اگر در بعضی امراض بهر دسته انداز عدم مراضات
 امراض بهر جهت چوب چینی و محو و رائق و استمال شیرین و از ویه جاره ترست و بهر دور و در تبرید و کثرت
 آبه با قوت قدر چوب چینی و صاحب سده احتیاطا جرم آن که مسابه قوی است لهذا در اکثره مواد استعمال
 جوشانده اوست و در بای اوضاع الاثر است از طبع او دیگر در ضعف سده و در باغ و باید نیست که خوبه
 پنج چوب چینی است که در وی نگارند و غرق بشود و بعضی گفته اند که نیم غرق یعنی هر گاه در آب بنشیند از ناز میان
 بایست و نه نشین نگردد و چه غرق و دلیل از غرق و می دلیل فحاجت است و بهر سینه و بهر نیم خورده و کشته و سخت
 که از کار به شوری برید شود نباشد و میانه باشد در خودی و بزرگی اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی
 نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچکتر بهتر است و اگر آنگاه مثل گمان بسیار که با
 و سطح طاهر وی مخالف باطن نباشد بلکه از کی صرخ تر باشد و در لیرین صلابت و لون مستقیم و از اجزای دیگر که استخوان

مسخ و بزره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک هر چه طبعیت آنافراید و از سبزیهای پیاپی از بقدریکه امکان هست
 با صلاح آورد و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرند و از کار و ریزه کرده در یک انداخته در دهان آری بطریق سابق بچوب
 کافور بماند آتش موقوف نماید و همین طرفه آتش است و آتش این اخراج طریق ضروری مثل بوی شستن و طعام
 به سخن استغنی نمون جز آن نمایند و قدری ازین گرفته نیمه جامه و کلاه و پای جامه و جز آن نگین نمایند و تا
 ایام خود را چوب چینی همین پارچه نگارند در بدن با احتیاط خورادارند تا بهوش آید بعد سه روز یک بار باشد
 بجز در هر روز و با احتیاط باشد و آنچه از چوب چینی اول بون سیاه شده باشد در چوب چینی موم که برای استعمال
 پیشتر افزوده شده اند و این که موم شد اکثر به است و الا لکاهی از یک شقال که برای خون مقرر است زیاده و کم
 نمود و عرض همه امور مفوض برای طبیعت و باید که هر پوش دیگ و اوگون بگذارند و تخمیر حکم بگیرند که بپزد و یک
 برینا بدو ادر حاکم بخار آید آن کند همان وقت بنده نمایند باید که با تش نرم بچوشانند و بهتر است که سنگ
 بر سر پوش بگذارند زیرا که نسبت که در قوت بخار سر پوش منفع میگرد و معلوم نمودن اینکه آب به قدر مطلوب
 رسیده باشد چنانکه طبعیت اول آنکه قدر آب آنکه بعد طبع نگار آتش آن منقطع باشد و دیگر بپزند از سر پوش نزدیک
 که نه شسته است و در سر پوش نمایند و خوب باریک از پارچه چیده از راه سوراخ بنیدارند تا هر جا که تر شود آتش ساز
 پیش آتش طبع آتش آن که نه شسته باشد تا به نشان سرد شود و آن دیگر آنکه مقدار مطلوب از آن رویا بانداخته و سوراخ بپیر گرفته
 تر از وزن نمایند بعد از آن آتش طبع وزن که نه شسته هر گاه برین بر آتش فرو آورده بکار برند طریق سوم
 آنکه تجربه امتحان معلوم نمایند که در یک پر شش یا نقد آب میسود و این قیاس و باید برین قیاس طبع میزد و شسته
 و باید که سعی کند و طبع تمام تادم صبح شود چنان نشود که وقت خود را آب سرگردد و باید که هر روز سر یک نزدیک
 در بعضی است و آتش تا بنما خفیف و بسوزد دیگر اعضا برسد اگر علت ر عصبوی دیگر بود آن عضو را بجا چوب چینی
 بگذارند و اگر قوت تحمل در بعضی باشد هر روز تعریق توان کرد و اگر نه هر روز و یکبار و یا پنج روز یا هر هفته یک مرتبه تعریق
 مفوض برای طبیعت است بهتر آنست که در بجران تعریق نمایند و طریق تعریق نیست که علیل اگر است
 بپزد و آنکه شسته یا بر کرسی چوبی سوراخ دار شسته بنشانند و کاف بر سر کنند و این وقت هم راه نفس سپرد
 که شسته بپزد و شسته که موجب تعریق و هلاک گردد و جمعی از بهال بعضی را که عمر بهوشید این تمام انفس را

نموده بودند با آن ساختند پس آن نفس کشاد باشد با عرق و از آن اصلا از جای خود حرکت نکنند و در یک در زیر
 کمری و آورده بتدریج بخار برسانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس یک بار آورده آب حوض
 او گرفته یکدیگر بپایان از همین آب بپاشند بتدریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از میان برانند و لباس خود
 بپوشند باید دانست که قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار که تنگی غالب باشد کمتر
 بپوشانند و آب باده گاه دارند و در مزاج بارد که تنگی غالب است آب گاه دارند و نیز در مزاج حار و قشایی سرد چوب چینی
 فستق کزانه و میوه بپزند و گفته اند که بهتر است که در سه چهار روز اول تعریق نبینند تا مسامات مفتوح و رطوبت
 رفیق شود و بعد از آن مقدار اندک قاع بپوشانند تا آنکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده های که رطوبت
 بسیار باشد و دید مناسب بغایت نافع است لیکن باید که بعد دو روز در احتیاط نباشد چه درین حالت
 نهایت مفید است و نیز ششم گفته اند که گاهی به نهمائی و گاهی به نبات و بعضی اوقات باد و ینا سبب بر مرض
 و مزاج ترکیب نموده سفوف نموده با گلارای بید مشک و عرق گاو زبان و اوم بغایت موثر است یا فتم قد خوراک
 چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده اند و دانند و نیم شقال نباشند بتدریج انداخته نموده از یک شقال بخار
 نمایند و در بدن متوسط مائل با خفیدال از چهار انگ شروع باید کرد بتدریج یک شقال و نیم رسانند و اگر
 مزاج و ینیه قوی است از یک شقال شروع نمایند تا دو و شقال بتدریج رسانند نهایت تا سه شقال و بدت
 خود و این سفوف دو انده یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین بدت کافی است و اگر بعد ازین احتیاج باشد
 بهتر است که به پست اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بفرمایند تا بمقدار آنکه کمتر از آن رسد

حاصل

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین اوان سعادت توامان کتاب الجواب منشی را تحباب
 منیع خواند ضروری اعنی کنه های منصفه نوی منی رساله چوب چینی در طبخ آفاق مرجع چشمه مروت
 منیل فتوت صاحب بهت در زو بنجاب منشی نول کشیده در ماه ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری مطابق
 ماه جون ۱۲۸۵ هجری بار دوم بتمام کتب منشی گردید

CALL No. {	۷۱۵	ACC. No.	۱۲۸۱۵				
AUTHOR							
TITLE	کتابہ مستوری						
<table border="1"> <tr> <td></td> <td></td> <td></td> <td></td> </tr> </table>							



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

CALL No. {

4112

1/11/12

ACC. No.

11112

AUTHOR

TITLE

مکتبہ اسلامیہ

فہرست

کتاب

4112

کتاب

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.